



شماره
۱۳۳ - ۱۳۲
بهار و تابستان
۱۳۹۷

دانش

فصل نامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

- معرفی مظهر الآثار، نخستین مثنوی فارسی در سند
- سبک و شیوه های داستان نویسی سیمین دانشور و بانو قدسیه
- بازتاب تلمیحات شاهنامه فردوسی در شعر اصغر روحی
- بررسی تطبیقی مفاهیم عرفانی در اشعار عطار و سلطان باهو
- همگونی اقبال و سیمین
- بررسی زندگی نامه و معرفی آثار فارسی عظیم الدین تتوی
- مشترکات آثار قدیم و فرهنگ سند و ایران
- ادبیات کودک در ایران عصر قاجار
- «هزار باغ کمال» تأملی به شعر فارسی محمد اسماعیل روشن
- پارسی گویان چترال



۱۳۳ - ۱۳۲

بهار و تابستان

۱۳۹۷

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

دارای درجه علمی - پژوهشی (ISI) از کمیسیون آموزش عالی پاکستان

مدیر مسئول: محمد رضا کاکا

سر دبیر: دکتر محمد سلیم مظهر

مدیر اجرایی: دکتر مهدی حسینی

شورای علمی

رضا مصطفوی سبزواری (دانشگاه علامه طباطبایی)، سید محمد اکرم اکرام (رئیس اقبالیات دانشگاه لاهور)، شهلا سلیم نوری (دانشگاه کراچی)، عارف نوشاهی (پژوهشگر و فهرست نگار)، علی پدram میرزایی (دانشگاه پیام نور)، علیرضا شادآرام (دانشگاه پیام نور)، علیم اشرف (دانشگاه دهلی نو)، فلیحه زهرا کاظمی (دانشگاه ال - سی لاهور)، کلثوم ابوالبشر (دانشگاه داکا)، محمد اقبال شاهد (دانشگاه جی.سی. لاهور)، محمد سفیر (دانشگاه نمل)، محمد سلیم مظهر (دانشگاه پنجاب)، محمد ناصر (دانشگاه پنجاب)، محمد نذیر بیسپا (دانشگاه کراچی)، مرتضی عمرانی چرمگی (دانشگاه پیام نور)، مریم خلیلی جهان تیغ (دانشگاه سیستان و بلوچستان)، نعمت الله ایران زاده (دانشگاه علامه طباطبایی).

حروف نگار و صفحه آرا: محمد عباس بلتستانی

نشانی دانش: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، خانه ۴۹، کوچه ۲۶، ایف ۶ / ۲،

اسلام آباد ۴۴۰۰۰، پاکستان

دورنگار: ۲۲۷۰۳۸۲

تلفن: ۲۲۷۰۳۸۳

نشانی اینترنتی: thedanesh.com & danesher1@yahoo.com

بها: ۳۰۰ روپیه

<http://ipips.ir> وبگاه مرکز

چاپ: منزل پریس - اسلام آباد

دانش ، فصل‌نامه علمی - پژوهشی ویژه نسخ خطی، تاریخ و ادبیات فارسی ایران، شبه‌قاره (پاکستان، هندوستان، بنگلادش)، افغانستان و آسیای میانه است.

نوشتار باید:

۱. دارای نام‌ونام خانوادگی، دانشنامه جایگاه علمی، رایانامه (ایمیل)، نشانی و شماره تلفن نویسنده باشد.
۲. دارای روش علمی و منابع معتبر و دست اول باشد.
۳. نام منابع در متن و در پایان آن به این شیوه آورده شود:
۳-۱. در متن: نام خانوادگی نویسنده، سال چاپ: ش جلد، ش صفحه. مانند: رضوی، ۱۹۷۴: ج. ۱، ص. ۱۱۰.
۳-۲. در پایان:
- ۳-۱-۲. نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، سال چاپ، نام منبع، نام ناشر، نام شهر.
مانند: رضوی، سبط حسن، ۱۹۷۴، فارسی‌گویان پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، راولپنڈی.
- ۳-۲-۲. نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، سال چاپ، نام منبع، نام مصحح، نام ناشر، نام شهر.
مانند: جمالی دهلوی، ۱۹۷۴، مثنوی مهروماه، حسام‌الدین راشدی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، راولپنڈی.
- ۳-۳. استناد به مقاله: نام خانوادگی، نام، سال چاپ، «نام مقاله»، نام پیابند، دوره یا سال و شماره، نام شهر.
- ۳-۴. استناد به منابع اردو، انگلیسی و زبان‌های دیگر نیز به همین شیوه است.
۴. دارای این بخش‌ها با ساختاری پیوسته و هماهنگ باشد: نام، چکیده (فارسی)، واژگان کلیدی (فارسی)، پیش‌گفتار، متن، نتیجه‌گیری، کتاب‌نامه، چکیده (انگلیسی)، واژگان کلیدی (انگلیسی).
۵. روان، شیوا و بر پایه آیین نگارش مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی باشد.
۶. از ۲۰ صفحه - ۳۰۰۰ واژه - بیش‌تر نباشد و چکیده و واژگان کلیدی آن نیز از ۲۰۰ واژه نگذرد.
۷. با قلم نازنین در *word.doc* حروف‌چینی و به *daneshper1@yahoo.com* فرستاده شود.

یادآوری

- (ا) دانش در ویرایش نوشتار دریافتی آزاد است.
- (ب) نوشتاری که برای دانش فرستاده می‌شود، نباید در پیابند دیگری چاپ شده باشد.
- (پ) هر نوشتار نشانگر دیدگاه نویسنده آن است.
- (ت) اگر پس از چاپ مقاله، آشکار شود که نویسنده آن کسی دیگر است، دانش برای پاس راستی و درستی و جایگاه خود و حقوق نویسندگان، آن کژی را در شماره آینده به آگاهی خوانندگان می‌رساند و فرستنده مقاله - که نام خود را بر آن نهاده - نیز باید پاسخ‌گوی کار خویش باشد.
- (ث) ریزنگاره شماره‌های دانش در نشانی <http://ipips.ir> در دسترس پژوهشگران می‌باشد.
- (ج) بهره‌گیری از نوشتارهای دانش در کتاب‌ها و پیابندها با آوردن نام فصل‌نامه، آزاد است.



فهرست مطالب

- سخن دانش ۵
- سخن سردبیر ۷
- **نسخه شناسی**
- معرفی مظهر الاثار ، نخستین مثنوی فارسی مسرت شاهین ۹
در سند
- **ادبیات تطبیقی**
- سبک و شیوه های داستان نویسی سیمین دانشور خدیجه اقبال / منوچهر ۲۷
و بانو قدسیه اکبری
- بازتاب تلمیحات شاهنامه فردوسی در شعر ناهید کوثر / فلیحه زهرا ۴۷
اصغر روحی کاظمی
- بررسی تطبیقی مفاهیم عرفانی در اشعار عطار محمد سفیر ۵۵
و سلطان باهو

-
- همگونی اقبال و سیمین
 - **ادبیات فارسی در سند**
 - بررسی زندگی نامه و معرفی آثار فارسی
 - عظیم الدین تتوی
 - مشترکات آثار قدیم و فرهنگ سند و ایران
 - **اندیشه و اندیشمندان**
 - ادبیات کودک در ایران عصر قاجار
 - علیرضا شادآرام / خاتون
حسنی
 - "هزار باغ کمال" تأملی به شعر فارسی"
 - محمد اسماعیل روشن"
 - پارسی گویان چترال
 - نوید احمد گل
 - سهیلا باشنده
 - رمضان بامری
 - علیرضا شادآرام / خاتون
حسنی
 - چاند بی‌بی
 - صغرا بتول

۷۷

۸۷

۱۱۵

۱۲۳

۱۳۹

۱۴۹

سخن دانش

زبان فارسی میراث مشترک جهان اسلام است. در طول قرون متمادی مردمی که در سرزمین های اسلامی می زیستند این زبان را به عنوان زبان شعر و ادب و هنر پذیرفتند و به یاری آن عالی ترین آثار هنری و اخلاقی بشری را از خلیج بنگال و کوه های پامیر تا دورترین نقاط شبه جزیره بالکان و روستاهای بوسنی و هرزگوین آفریدند. با توجه به اهمیت و نفاست این میراث مشترک، مجله دانش برای خود رسالت ویژه ای قائل است. این مجله همواره کوشیده است به شکلی علمی و روشمند به بحث و بررسی موضوعات مرتبط با زبان و ادب فارسی در پاکستان پردازد و در راه رسیدن به این مقصود از مساعدت دانشمندان فارسی دان پاکستان و دیگر نقاط جهان بهره مند بوده است. مسئولین این نشریه امیدوارند که با یاری بیش از پیش نویسندگان و خوانندگان محترم مجله دانش، وزن و غنای علمی و پژوهشی این نشریه هرچه بیشتر شود تا بتواند به شکلی موثرتر به علاقه مندان زبان و ادب فارسی خدمت نماید. برای رسیدن به این هدف مستدعی است که نویسندگان محترم حتماً در ارسال مقالات خود موارد زیر را رعایت فرمایند:

- حتی المقدور سعی شود موضوعات نوینی که کمتر توسط دیگران مورد بررسی قرار گرفته اند با رویکردی پژوهشی- تحلیلی انتخاب شوند. بدیهی است که چنین موضوعاتی در اولویت پذیرش و چاپ قرار خواهند گرفت.
- با توجه به نقشی که مجله دانش در دوستی و نزدیکی فرهنگی دو ملت شریف ایران و پاکستان دارد مقالاتی که به ادبیات تطبیقی فارسی و اردو پردازند

در اولویت پذیرش و چاپ قرار خواهند گرفت. چنین مقالاتی به غنای زبان و ادب فارسی و اردو کمک شایانی می کنند و باعث آشنایی و درک مشترک دو ملت از ادبیات یکدیگر خواهند شد.

- در تمامی مقالات وجود چکیده فارسی و انگلیسی، کلید واژه، مقدمه، نتیجه و منابع و مآخذ الزامی است. مقالاتی که علاوه بر بخش های فوق، دارای فرضیه و سوالات تحقیق مشخص و پیشینه پژوهش نیز باشند و از روش تحقیق مشخصی پیروی کنند در اولویت پذیرش و چاپ قرار می گیرند .
- دستورالعمل نحوه نگارش مقالات که در ابتدای مجله چاپ شده است لازم است که حتماً رعایت شود. دانش از پذیرش مقالاتی که منطبق بر این دستورالعمل نوشته نشده باشند معذور است.
- دانش از پذیرش مقالات بدون منبع یا دارای منابع ضعیف و غیر معتبر معذور است.
- چکیده مقالات باید بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ کلمه و کلید واژگان بین سه تا پنج کلمه باشند.

در پایان ضمن آنکه از نویسندگان محترم تقاضا می شود با رعایت موارد فوق موجبات ارتقای علمی بیش از پیش مجله دانش را در پاکستان و ایران فراهم آورند، از خوانندگان و صاحب نظران تقاضا می گردد با ارسال پیشنهادهای و انتقادات خود ما را در راه خدمتگزاری بیشتر به اهل علم و ادب یاری رسانند.

محمد رضا کاکا

سرپرست مرکز تحقیقات

دی ماه ۱۳۹۷ / دسامبر ۲۰۱۸

سخن سر دبیر

فصلنامه " دانش " از دیر باز در عرضه کردن نوشته های پژوهشی خدمت گزاران زبان، ادب و فرهنگ فارسی نقش بسیار شایسته ایفا می کند. از آنجا که این نخستین مجله تخصصی است که به زبان فارسی با در نظر داشتن معیارهای رایج جهانی در حوزه پژوهش های ادبی در پاکستان چاپ و نشر می شود، جایگاه بنیان گذار در زمینه خود در پاکستان دارد. این نشریه از چند جهت به زبان، ادب و فرهنگ فارسی خدمت کرده است. اول این که آثار دانشمندان برجسته را از پرده گمنامی بیرون آورده، به ادب دوستان می رساند، دوم اطلاعات و گرایش های به روز درباره موضوعات مذکور در دست خوانندگان قرار می دهد که با مطالعه آنها علاقه مندان به شعر، ادب و فرهنگ فارسی با گرایش های نوین علمی و ادبی آشنا می شوند و هم روش نوشتاری مقالات پژوهشی در قلب و روان آنان تازه می شود. سوم نو آموزان با مطالعه این نوع مطالب تشویق می شوند که به این عرصه قدم بگذارند و هم از طریق پژوهش های علمی چاپ شده در این فصلنامه به موضوعات تازه رهنمایی می شوند، زبان به روز پژوهشی یاد می گیرند و سبک عرضه کردن اطلاعات به روش زیبا در ذهن ایشان رسوخ پیدا می کند. به نظر من نوشته ها نیز مانند یک استاد به خوانندگان رهنمایی می کند؛ البته با این تفاوت که استاد در کلاس درس یک بار درباره یک موضوع ویژه صحبت می کند و گفته هایش بار دیگر قابل دسترس نیست؛ در حالی که یک نوشته چاپ شده همیشه در دسترس خوانندگان است که در هر جا و در هر شرایطی می توان از آن بهره یافت. پس نقش یک مجله در هر جامعه علمی مهم و سر نوشت ساز است که " دانش " نیز از آن بی بهره نیست. چنانچه من به سهم خودم و به نمایندگی از خدمت گزاران فرهنگی و دانشگاهی پاکستان به مقامات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به ویژه دوست دانشمند و گرامی جناب آقای محمد رضا کاکا، رییس

محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد، پاکستان، تبریک عرض می‌کنم و از او به این خدمت بزرگ فرهنگ مشرق زمین سپاس‌گزاری می‌کنم. من از آقای دکتر مهدی حسینی نیز سپاس‌گزارم که در امر چاپ نشریه خیلی زحمت کشیدند. اینک شماره جدید "دانش" در دست خوانندگان محترم است که در آن در کنار آثار دانشمندان بزرگوار و برجسته، نوشته‌های پژوهشگران جوان در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد که امیدوار کننده آن است که آینده زبان، ادب و فرهنگ فارسی در دستان پر تلاش و متعهد است. از خوانندگان گرامی درخواست است که ما را با ارسال پژوهش‌های خود برای چاپ در "دانش" یاری دهند و در به‌سازی مجله از نظر مطالب درج در آن و زیبایی ظاهری با فرستادن نظرات خود رهنمایی کنند.

محمد سلیم مظهر

سر دبیر

معرفی مظهر الاثار، نخستین مثنوی فارسی در سند

مسرت شاهین *

The introduction of Moza'ahar, the first Persian Masnavar in Sindh

Musrat Shaheen

Seyyed Mohammad Hashim, known as Shah Jahangir, was one of the nineteenth-century mystic poets, who originally came from Kerman and settled in the time of Shah Hassan Arghoun to Sindh. Because he was poetry poetry, Masnavi called "Mozaher-e-Kasar" wrote that not only was the first Masnavi in Sindh is also a mystical Masnavi, that is, it can be said that the first Mowlavi written in Sind was a mystical one. In this Masnavi, Seyyed Mohammad Hashem described the mystical mystical material. For example, he begins the virtue of Basmalah, and then mentions the needs of the seeker, who first must seek the seeker and try to guide himself to the marsh afterwards. His teachings are grateful to pass through the paths.

*. دانشجوی دکترای گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کراچی و مربی دانشکده دولتی دخترانه اپوا. کراچی .

چکیده

سید محمد هاشم معروف به شاه جهانگیر از شاعران عارف قرن نهم بود که اصلشان از کرمان بوده و در زمان شاه حسن ارغون به طرف سند هجرت کرده سکونت اختیار کرد. چون ذوق شعر گویی داشت مثنوی به نام "مظهرالاثار" نوشت که نه تنها نخستین مثنوی در سند می‌باشد بلکه مثنوی عرفانی هم است یعنی می‌توان گفت اولین مثنوی که در سند سروده شد عرفانی بود. در آن مثنوی سید محمد هاشم مطالب لطیف عرفانی را بیان کرده است به طور مثال از فضیلت بسم الله آغاز می‌کند و بعد نیازهای سالک را ذکر می‌کند که اول باید سالک تائب شود و برای رهنمایی خود مرشد را تلاش کند و بعد از تعلیمات او فیض یافته، مدارج راه سلوک را طی کند.

کلیده واژه: جهانگیر هاشمی، مثنوی، عرفان، شاه حسن ارغون، موعظه.

مقدمه

مثنوی منسوب به مثنی یعنی دو، دو شعری که همه ابیات آن به یک وزن و دو مصرع هر بیتش در قافیه مشترک باشد. در لغت به معنی دو تایی و در اصطلاح ادبی، از قالب‌های شعر فارسی است که مصرع‌های آن دو به دو هم قافیه‌اند. و هر بیت دارای قافیه‌ای مستقل است کاربرد قافیه را در مثنوی می‌توان چنین نشان داد: (انوشه، حسن، ص ۱۲۲۳)

کاتب قدرت چو قلم برکشید	نی ز نیستان عدم سر کشید
نغمه وحدت به مذاق سرشت	بر سر نی شد ز قلم سر نوشت
صبح سعادت نفس آغاز کرد	مطرب جان نغمه نی ساز کرد

(هاشمی، جهانگیر، ص ۱۰۳)

در مصرع اول و دوم هر شعر مثنوی قافیه وجود دارد، قافیه‌ی هر بیتی جدا و مستقل است و از بقیه بیت‌های دیگر تفاوت دارد. زیرا کلمات قافیه عوض می‌شوند

و به این ترتیب می‌توان مثنوی هزاران شعر سرود به همین دلیل داستان‌ها و اغلب مطالب طولانی به صورت مثنوی سروده می‌شود زیرا که برای تعداد اشعار آن هیچ محدودیت نیست، و می‌توان در آن هر موضوع به طریق احسن و بدون مشکلی بیان کرد.

در دوره سومرا مردمان سند به طرف شعر و داستان مایل شدند. قبل از این نوشتن داستان‌ها رایج نبود. بلکه قصه گویان این داستان‌ها را در مجالس برای مردمان به طور شفاهی بیان می‌کردند. داستان‌های معروف سسی پنون، سیف الملوک و بدیع الجمال، لایلا چنیسر، عمر ماروی، مومل رانو مربوط به همین دوره است. (میرعلی شیرقانع تتوی، صص ۶۹-۷۹) در دوره سمه این داستان‌ها را در نثر نوشتند. بعد از سمه ارغونیان بر منطقه سند تسلط یافتند. شاهزادگان ارغونیان صاحب ذوق بودند. همین ادب دوستی ارغونیان موجب شد که جهانگیر هاشمی کرمانی مصنف کتاب معروف مظهرالاثار، به سند بیاید و در اینجا اقامت گزیند.

پیشینه تحقیق

حامد حسین خانی، محمد مدیری و محمد صادق هر سه به اشتراک بر "سبک‌شناسی مظهر آلاثار" مقاله‌ای نوشته‌اند که فقط ویژگی‌های صوری و زبانی، بلاغی و ادبی را بیان کرده‌اند. مهر داد چترایی مقاله‌ای به اسم "جلوه‌های عرفانی در مظهرالاثار" نوشته و آن را از لحاظ عرفانی بررسی کرده است.

روش تحقیق

مثنوی که من ازان استفاده کردم به تصحیح و مقدمه سید حسام الدین راشدی است که در سال ۱۹۵۷م از سندی ادبی بورد کراچی به چاپ رسیده است. روش تحقیق این مقاله کتاب‌خانه‌ای است و اطلاعات و مواد لازم از کتاب‌ها جمع‌آوری و مورد بررسی قرار داده شده است.

زندگینامه شاه جهانگیر هاشمی کرمانی

در کتاب «ریحانة الادب» و «تاریخ نظم و نثر ایران در زبان فارسی» اسم کامل این شاعر، سید محمد هاشم شاه معروف به شاه جهانگیر نوشته شده است. (تبریزی، محمد علی مدرس، ص ۳۴۸) در کتاب *مخزن الغرائب* نام او میر هاشمی معروف به شاه جهانگیر و اسم پدرش میر محمد مومن عرشی نوشته شده و نسب پدرش به شاه قاسم انوار و مادرش به شاه نعمت الله ولی می‌رسد. در پاورقی «*مخزن الغرائب*»، شیخ احمد خان هاشمی مصحح کتاب می‌نویسد که شاه جهانگیر در سال ۸۷۳ هـ ق/ ۱۰۷۳ م متولد شد. و در بعضی کتاب‌ها جای تولد کرمان داده شده است. (سندیلوی، شیخ احمد خان هاشمی، ص ۸۴۲)

درباره تحصیلات او هیچ اطلاعی در دست نیست ولی چون اجداد او از مردمان عارف بودند به همین سبب ما می‌توانیم بگوییم که او در محیط عارفانه نشو و نما یافت. همانطوری که می‌دانیم که ارغونیان سند علم پرور و علم دوست بودند. به همین سبب اغلب شاعران و مردمان علم دوست، ایران و قندهار را ترک گفته به سند آمدند و تته را کانون علم و ادب ساختند. یکی از اینها همین شاه جهانگیر هاشمی بود که در اوائل سال ۹۳۵ هـ ق در عهد شاه حسن ارغون به سند آمد و در بکهر سکونت گزید. (سعید نفیسی، ص ۴۰۹) در سال ۹۴۶ هـ ق، ۱۱۵۰ م برای سفر حج از راه کیج و مکران داشت می‌رفت که در راه به دست راهزنان شهید شد. (تتوی، میرعلی شیر قانع، ص ۸۴۹)

شاه جهانگیر هاشمی دو اثر خیلی معروف دارد یکی مثنوی *مظهر الاثار* که به چاپ رسیده است و دیگری دیوان اوست که در دست نیست.

معرفی "مظهر الاثار"

مثنوی "مظهر الاثار" اولین مثنوی فارسی است که در سرزمین سند سروده شد، پیش از این سراغ هیچ مثنوی نداریم که در سند نوشته شده باشد ولی بعد از این، صنف مثنوی در شاعران سند مقبول شد. شاه جهانگیر این مثنوی را به نام شاه حسن ارغون نوشت.

"این چمن از گلشنِ جان آمده تازه بهاری به جهان آمده
 باد مبارک به سپه دار عهد آنکه سبق بود ز اقران بجهد
 "شاه حسن" خسرو شیرین سخن اُنْبَتَه الله نباتاً حسن"
 (هاشمی، شاه جهانگیر، ص ۴۰)

نام مثنوی

جهانگیر هاشمی نام این مثنوی را در مثنوی خود ذکر کرده است می گوید.

لا جرم این نامه قدسی نظام شد ز قضا مظهر الاثار نام
 (همان، ص ۱۴۷)

سال تألیف

او در سال ۹۴۰هـ ق مثنوی را آغاز کرد و در مدت دوسال در تته به پایان رساند همانطوری که در مثنوی خود می گوید:

شکر که این نظم بدایع نظام گشت به توفیق الهی تمام
 در بلد تته حریم الشمال حَرَمَه الله عَنِ الْاِخْتِالِ
 نهصد و چهل بود که نظم پاک نقش بقایافت ازین لوح خاک
 (همان، ص ۱۴۷-۱۴۸)

سبب تألیف

چون شاعر ما با مرشد ملاقات کرد و تمام پند و نصایح و تعلیمات مرشد را در گره بست آن موقع خواست آن تمام پند و نصایح را به عموم خلائق هم برساند، چنانچه او مثنوی به نام "مظهرالاثار" نوشت. تمام آن مثنوی را در

ابواب مختلف تقسیم کرده و اسم آن ابواب را موعظه گذاشت. تعداد مواظ
بیست است راجع به این موضوع خودش می‌گوید:

همچو جرس بارکش دل مباش	بگسل و وابستهٔ محمل مباش
پیر، چون این موعظه، ارشاد کرد	خاطر محزون مرا شاد کرد
یافتم از صیقل ارشاد پیر	سینهٔ صاف و دل تلقین پذیر
"هاشمی" احیای دمِ پیر کن	نغمه این زمزمه تحریرکن
قصهٔ توحید روایت نمای	موعظهٔ عشق حکایت نمای
تا شود این نامه ز بهر مدد	راست روان ره دین را سند
مایهٔ شادی، غم دینست و بس	دولت جاوید همین است و بس

(همان، ص ۵۹)

سبب تلاش مرشد

شاه جهانگیر هاشمی سبب تلاش مرشد را در روضه اول مفصلاً بیان کرده
است می‌گوید چون شبی در عبادت مشغول بودم از غیب به من گفته شد که تا
برای رسیدن به حق باید تلاش مرشد کنم. در اشعار خود این موضوع را چنین
ذکر می‌کند.

روی چو عالم گل تافتم	ره به سرا پردهٔ دل یافتم
یافتم از عالم دل این ندا	کای شده در عالم گل مبتلا
سر چه نهی در ته محراب گل	روی بنه بر ره ارباب دل
کعبه نه این خانهٔ آب و گل است	منزل حق کعبهٔ اهل [دل] است

(همان، ص ۵۰)

کعبهٔ جان در حرم دل طلب	قرب حق از مرشد کامل طلب
فرشِ حریمِ حرمِ دل شدم	در طلب مرشد کامل طلب

(همان، ص ۵۰)

شخصیت پیر و مرشد رهنما راه حقیقت، روحانی و غیبی است و برای سالک خیلی مهم چنانکه درباره او می‌سراید:

شعشعه زد پرتو انوار غیب پرده در افتاد ز دیدار غیب
پیر من از غیب تجلی نمود صورت خویش از ره معنی نمود
چون رخسار لمعۀ لا ریب تافت صبح سعادت ز دم غیب یافت
(همان، ص ۵۰)

موضوع کتاب

موضوع این کتاب تصوف و عرفان است. این کتاب مملو از اسرار تصوف، خدا شناسی، گریز از دنیا، تزکیه نفس و اخلاق عالی و عبادات الهی می‌باشد. ما بعضی اشعار جهانگیر هاشمی را می‌آوریم تا عقاید و افکار او راجع به عرفان و تصوف برما آشکار شود

قفل حسد را ز نظر باز کن دیده خود را صدف راز کن
(همان، ص ۴۳)

عرش خداوند جهانست دل جلوه‌گه عالم جانست دل
مهرة تسبیح یدالله دلست دایره پر مرکز خود مایلست
دل که جلا داده قابل بود باهمه کونین مقابل بود
دل که بود جلوه‌گه سیر دوست راه مده بهر خدا غیر دوست
در دل پاک تو خدا را رهست غافلی از خویش خدا آگه است
(همان، ص ۴۷)

تکیه براین عالم فانی مکن باش سبک روح و گرانی مکن
تا بتوان جام فنا نوش کن از همه لذات فراموش کن
(همان، ص ۵۰-۵۱)

خرقه تجرید، چو گل کن زبرگ تاج فنا غنچه صفت کن ز ترک
خورده تسبیح ز کف برفشان عقد لالی ز صدف برفشان

خرقه سجاده بیفگن ز دوش پرده به رخسار تجرد میپوش
 دو سفر عشق و ره انقطاع سود کند، هرکه ندارد متاع
 (همان، ص ۹۳)

پیش بلندان جهان پست باش چون کف آئینه تهی دست باش
 عشق همین سوز و گداز است و بس نیستی و عجز و نیاز است و بس
 (همان، ص ۹۳)

ترتیب و عنوانهای مثنوی

شاه جهانگیر هاشمی در آغاز سی و سه (۳۳) شعر در تشریح و توضیح بسم الله الرحمن الرحیم سروده است.

بسم الله الرحمن الرحیم فاتحه آرای کلام قدیم
 سر خط دیوان الهیست این سر ورق دفتر شاهیست این
 مطلع مفتوحه صدق و صفاست سر ورق حمد و لوای خداست
 خطبه زی بال همایون خطاب خال و خط عارض ام الکتاب
 (همان، ص ۱-۲)

بسم چو بر صدره جان راه یافت کنگره صدر ز الله یافت
 هر الف آن خط عنبر سرشت تازه نهالیست ز باغ بهشت
 طره هر لام که تمهید یافت ز شافه ز دندان تشدید یافت
 (همان، ص ۷-۸)

این توضیح را با این شعر به پایان می رساند

شکر که از لطف خدای کریم ختم شد این نام به نام رحیم
 (همان، ص ۱۲)

بعد از توضیح بسم الله حمد و ثنای باری تعالی را به این عنوان آورده است :

”در شکر به تسمیه تحمید سبحانی که مفتاح ابواب معانی و فاتحه اسباب دو جهانیست“

هاشمی در این باب سی و پنج (۳۵) شعر سروده است که در آن حمد و ثنا و ستایش حق تعالی و صفات و جلال و عظمت و قدرت الهی را بیان کرده به طرف عجز و ضعف و ناتوانی تمام موجودات کائنات هم اشاره کرده است.

هست از او صورت بالا و پست	نیست به جز هستی او هر چه هست
عالم وحدت که درو قال نیست	راه سلوک و روش طیر نیست
آنچه کسی فرض کند عرش او	عرش نسجد که بود فرش او

(همان، ص ۱۴)

بعد از حمد ، چهار مناجات نوشته است:

عنوان مناجات اول

در استغفار تقصیر و خطا به درگاه حضرت واجب العطا یا جل جلاله.
جهانگیر هاشمی در این مناجات از خدا خواستگار عفو است و می گوید که من گناهگار هستم و تو از عیب های من چشم پوشی کن و مرا ببخش.

بار خدایا گناه من ببخش	بر من و روز سیه من ببخش
چشم مرا عینک عصیان مکن	گوش مرا روزن هذیان مکن

(همان، ص ۱۵)

مناجات دوم

عنوان این مناجات: در ایضاح موجودات به یک وجود قایلند و حجت آفتاب ذات و سایه اسمای صفات اوست. در این مناجات هاشمی کون و مکان را مظهر نور تجلی حق قرار می دهد و می گوید.

کون و مکان مظهر نور تو اند جمله جهان محو ظهور تو اند
(همان، ص ۱۶)

و او ملتمس است تا از فیض معرفت حق تعالی فیضیاب شود.

لوح مرا آئینه نور کن گرد مرا از ره من دور کن
جذب کن از عالم ظاهر مرا بدرقه شو در دم آخر مرا
در سکراتم دم توفیق بخش چاشنی مشرب تحقیق بخش
(همان، ص ۱۶-۱۷)

مناجات سوم

عنوان این مناجات: در استفاضه انوار سر چشمه عین الیقین و چشم دانستن
پرتو جمال جهان آفرین .

در این مناجات هاشمی می گوید که جمال خداوندی در تمام عالم جلوه‌گر
است و هر ذره و اجزای جهان محو تماشای خالق کائنات است.

ای دو جهان محو تماشای تو جز تو کسی نیست شناسای تو
آئینه ساده دلان روی تست دیده صاحب نظران سوی تست
صیقلی آئینه جان تویی روشنی دیده اعیان تویی
(همان، ص ۱۷)

مناجات چهارم

عنوان این مناجات در توفیق انتظام این صحیفه به درگاه قاضی الحاجات
عزاسمه.

این مناجات از معراج پیغامبر آغاز می‌شود و بعداً شاعر از درگاه حق طالب
صفا و پاکیزگی قلبی و روحانی می‌باشد تا از آلودگی‌ها و ناپاکی‌ها خلاص
شده از معرفت حق بهره مند شود تا بتواند شعر عرفانی بسراید.

سوی حریم سخنم راه ده خاطر صاف و دل آگاه ده
جرعه‌کش بزم سخن کن مرا بیخبر از هستی من کن مرا
(همان، ص ۱۸)

طوطی جانم به تکلم در آر مرغ زبانم به ترنم بر آر
(همان، ص ۹)

نعت ها

در مثنوی بعد از چهار مناجات پنج نعت شامل است. موضوع های پنج نعت به این قرار است.

عنوان نعت اول

نور حضرت کاینات علیه افضل الصلوة بر جمیع حقایق ممکنات.

عنوان نعت دوم

در صفت شب معراج و وصول المعاد که فنا عبد است در بقا معبود اتصال
نقطه آفرین قوس معارج بر نقطه نخستین قوس مدارج و اتمام دایره وجود.

عنوان نعت سوم

در التماس آثار عنایت نبوی و اقتباس انوار هدایت مصطفوی .

عنوان نعت چهارم

در علو قدر و منزلت و استدعای قدم بوسی روضه مقدس نبوی .

عنوان نعت پنجم

در وقار و بزرگی آنحضرت که منبع حلم و حیا و مجمع صدق و صفاست. (همان،
ص ۲۰-۲۸)

منقبت

بعد از نعت جهانگیر هاشمی مناقب جد اعلی و مرشد خود را در دو منقبت
نوشته است و عنوان اولین منقبت :

" در منقبت قطب مرکز دایره حقایق ازلی شاه نورالدین نعمت الله ولی قدس
سره."

این شاه نورالدین نعمت الله جد اعلی وی می باشد .

عنوان منقبت دوم :

" در ذکر مصباح اسرار الهی حضرت ارشاد پناهی شیخ محمد الاصبیحی قدس سره ."

این شیخ محمد الاصبیحی مرشد وی است. ذکر مرشد جهانگیر فقط همین جا یافته می‌شود و در جای دیگر دیده نشده. بلکه ما همانقدر راجع به او می‌دانیم که هاشمی ذکر کرده است. راجع به این شیخ از هیچ جا اطلاعاتی به دست نرسیده است

جهانگیر هاشمی بعد از دو منقبت به عنوان دیباچه اشعار سروده: " دیباچه اوصاف اکابر قلم و ناظران عالی خیال دفتر کرم مزین به مدح والی عبدالله خلد الله ملکه و براحسانه."

هاشمی در این باب، مثنوی خود را به نام شاه حسن ارغون معنون کرده است و نام نظامی، خسرو و جامی را برده و صفات شاعری آنان را بیان نموده و بعضی از مثنوی های آنان مانند "مخزن الاسرار"، "مطلع الانوار" و "تحفه الاحرار" را ستوده است.

شرح کمالات نظامی کند پیروی خسرو و جامی کند
(همان، ص ۲۵)

چون می خسرو به تمامی رسید دور می عشق به جامی رسید
آنکه قلم ابلق میدان اوست گوی سخن در خم چوگان اوست
شمع همه باده پرستان عشق گرمی هنگامه مستان عشق
در ره معنی ز دم پیر جام از می باقی شده فانی تمام
(همان، ص ۳۷)

قلزم طبعش چون گهر بار شد نامه او " تحفة الاحرار" شد
(همان، ص ۳۸)

آنچه توان گفت نظامی ربود باقی آن خسرو و جامی ربود
(همان، ص ۳۹)

پس از دیباچه، چهار باب در وصف شعراء و شاعری، و در ضرورت و اهمیت سخن سرایی آورده است. عنوان‌های آنها به این قراراند:

۱. در وصف جواهر سخن که زبان حال بر لطافت آن دلیل ساطع و حجت ناطق است و کلام ربانی بر فضیلتش نص قاطع و برهان صادق.
 ۲. در ستایش ارباب سخن که قوم لطیف و طایفه مستغنی التعریفند و سخن جنسی است بلند پایه و بحرست پر از گوهر گرانمایه.
 ۳. در انتظام کلام نظم که از صورت حروف اصلیه ذات بر لوح السنه متکلمان عالم صفات ظاهر و قابض می‌گردد.
 ۴. در تحریر نقش بر زمره مقامات پرده دل که آهنگ نغمات شعب انگیز صوت عرفان از قانون فطرتش بی زخمه مرشد بلند آواز به عمل در نمی‌آید.
- در این ابواب شاعرین دلیل می‌آورد که خدای تعالی در کلام خود علم بیان را ملحوظ خاطر داشته، برای همین در نزدیک وی فن سخنوری خیلی مهم است. و مزید بر آن که شعر گویی هنر گرانقدر است زیرا که شاعران به وسیله آن بر زبان‌های مردم و در عالم صفات غلبه می‌یابند. و بعد از این جهانگیر هاشمی وسعت و عموقیت قلب انسانی را بیان می‌کند که قلب انسانی بر فراز کون و مکان است و همین قلب است که اسرار رب کاینات و عشق خدا در آن موجود می‌باشد.

بحر حقایق چو شود جلوه گر	سر زند از خاطر والا گهر
فیض سخن نا متناهی بود	گوهر دریای الهی بود

(همان، ص ۴۲)

عرش خداوند جهانست دل	جلوه‌گه عالم جانست دل
مهره تسبیح یدالله دلست	دایره بر مرکز خود مایلست

(همان، ص ۴۷)

روضه های سه گانه

شاه جهانگیر هاشمی در این مثنوی سه روضه سروده است که به عنوان

زیراند

روضه اول: که عنوان آن "در صفای رویت و مرتبه صفات و رسیدن مرید صادق از قید شب حیرت به صبح مجاز"
 روضه دوم: که عنوان آن "در خلوت صبح طلعت پیر و روشنایی یافتن مرید از ظلمت هوا به نور تربیت پیر"
 روضه سوم: که عنوان آن "در تاثیر تربیت پیر و آگاه شدن مرید از احوال حال و استقبال"

این سه روضه به اعتبار موضوع یکسان و موضوع آنها مدارج راه سلوک و اهمیت مرشد می باشد. یا می توان گفت این سه روضه باهم ربط دارند و هاشمی در آنها احوال ابتدایی خود را بیان کرده یعنی درباره طی کردن راه سلوک، آگاهی از حقیقت و تلاش مرشد که او (مرید صادق) چگونه توانست به پیر خود رسایی یابد. جهانگیر هاشمی این احوال را چنین بیان می کند که او در عبادت مشغول بود که از عالم غیب صدا آمد که تو نمی توانی بدون مرشد راه حق را طی کنی باید اول بردست مرشد بیعت کنی.

و هاشمی راجع به مرشد ادامه داده می گوید که چون به مرشد خود رسید

چون ز دم پیر شدم سرفراز
 کی دل و جانرا به تو پیوستگی
 تا به هوای تو سر افراشتم
 عرض نمودم به زبان نیاز
 نیست مرا غیر تو دل بستگی
 دل ز هوای همه برداشتم
 (همان، ص ۵۴-۵۵)

پیر من از مطلع صبح حضور
 کرده چو خورشید درخشان ظهور
 (همان، ص ۵۴)

و بعد ازان تاثیر تربیت و طی مراحل سلوک را بیان می کند

پیر چون این موعظه ارشاد کرد
 یافتم از صیقل ارشاد پیر
 "هاشمی" احیای دم پیر کن
 خاطر محزون مرا شاد کرد
 سینه صاف و دل تلقین پذیر
 نغمه این زمزمه تحریر کن
 (همان، ص ۵۹)

درباره‌ی مرشد هاشمی همانقدر اطلاعات در دست داریم که خود هاشمی آن را در منقبت بیان کرده است. و ما بر صفحه ۸-۷ ذکر کرده ایم.

موعظه

بعد از سه روزه در مثنوی مظهر الاثار بیست موعظه بیان شده که حامل اهمیت فراوان است شاعر در هر موعظه در ابتدا نصیحت مرشد را بیان می‌کند و بعد حکایتی متناسب که مربوط به آن موعظه باشد را می‌نویسد و سپس نتیجه‌گیری می‌کند. در حقیقت این همه موعظت تعلیم مرشد شاه جهانگیر هاشمی است که "شیخ محمد الا صبیحی" می‌باشد.

و این بیست موعظه تعلیمات پیر می‌باشد که شاه جهانگیر برای سالکان راه طریقت به طور پند و نصیحت نوشته است.

بیست موعظه عرفانی عبار تند از:

۱. انبعاث مجردات عالم شهود و اجمال آفرینش اجسام.
۲. در برکت پیشه دهقانی و دنیا مزرعة الاخرة.
۳. در اثبات وحدانیت حضرت جل سبحانه.
۴. در ذکر اقامت پنجگانه.
۵. قدر و منزلت ماه مبارک رمضان.
۶. زکوة سرمایه نجات است.
۷. در تحریر قانون و از ناله عشاق هر آینه ذرات را به وجد عرفان در می‌آرد.
۹. ترک صحبت ناجنس و فواید توحید.
۱۰. درباره خاموشی.
۱۱. از خواب غفلت در صبح آگاهی .
۱۲. در ذکر سماع.
۱۳. در وصف علم و علمای دین.
۱۴. عدل و احسان

۱۵. در توصیف مهندسان قلمرو.
۱۶. در صفت صبح پیری .
۱۷. در غنیمت شمردن نوروز جوانی .
۱۸. در شرح جاذبه عشق.
۱۹. در تحریر خط و خال نیکویان .
۲۰. در حسن ادای شیرین سخنان.

خصوصیات مثنوی

در بیشتر کتابها مذکور است که شاه جهانگیر این مثنوی مظهرالاثار را در تقلید تحفة الاحرار جامی نوشته است. جهانگیر هاشمی خودش راجع به این موضوع چیزی نمی گوید و از اشعارش معلوم می شود که او به طور تبرک و برکت ذکر نظامی ، خسرو و جامی سروده است در مثنوی خود می گوید.

آنچه توان گفت "نظامی" ربود باقی آن "خسرو" "جامی" ربود
(همان، ص ۳۹)

لوح من از وسوسه مشروح شد جسم هیولای من روح شد
خواستم از روح "نظامی" مدد وز نفس "خسرو" "جامی" مدد
(همان، ص ۳۹)

مثنوی مظهر الاثار از لحاظ ترتیب با تحفة الاحرار مطابقت دارد ولی به اعتبار موضوع هیچ مطابقتی دیده نمی شود.

زبان این مثنوی خیلی ساده و آسان و بیان دلنشین است. درین مثنوی اسرار و رموز تصوف و عرفان بیان شده و از لحاظ معانی، بسیار عمیق و جالب است و با استفاده از آیات و احادیث، شاعر زیبایی و دلنشینی مثنوی را افزوده و با آوردن حکایات، فهمیدن مطالب آن آسان شده است جهانگیر هاشمی در مثنوی خود سه شعر زبان ترکی آورده است. معلوم می شود که هاشمی بر زبان ترکی نیز مهارت داشت.

شعر های که به زبان ترکی آمده این است

منکه طلب بولو ندا ها شم قدم
بار دورا امیدیم که چو تو تمام قلم
بولدی بقا ایچره او لور موبوسه کم
توتسه خسره ایله جامی قولوم
کیف بقا ایچره اولوز موبو بوسنه که
کهف بقا ایچره او لور پوسه کم
(همان، ص ۱۱۶-۱۱۷)

در پاورقی کتاب مظهر الاثار، ترجمه این اشعار نوشته شده است.
"اگر در راه طلب قدم برادارم و مانعی نباشد قلم به دست خواهیم گرفت، و
اگر خسرو و جامی درین راه دستگیرم باشند، آیا ممکن نیست که در کهف بقا
باقی مانم؟"
در این مثنوی بعد از اشعار ترکی یک غزل عرفانی چهار شعری داده شده
است
اشعار غزل این است.

"ای شده گل در عرق از خوی تو
زاهد و محراب و سربندگی
خرقه پشمینه من میرسد
بر در دل کیست که در میزند
تو شده از شرم گل روی تو
ما و کمان خانه ابروی تو
سلسله بر سلسله تا موی تو
بنده "حسین" است دعا گوی تو"
(همان، ص ۱۱۷-۱۱۸)

نتیجه گیری

چنانچه به این نتیجه می‌رسیم که جهانگیر هاشمی یکی از صوفیای سند بود
که مدارج راه سلوک را طی کرده به مراتب عالی رسیده بود. برای همین توانست
مثنوی در موضوع عرفان و تصوف بنویسد و مطالب عمیق را در آن بیان کند که
برای خوانندگان باذوق مشعل راه باشد. و راه زندگی آنان را روشن نماید. اکثر
تحقیق کنندگان می‌گویند که هاشمی از طرف مادر و پدر علم عرفان را به طور

وراثت یافته بود برای همین این تمام تعلیمات و محیط عرفانی باعث شد که هاشمی این مثنوی عرفانی را بسراید ولی بعد از مطالعه نگارنده به این نکته با دیگران اتفاق نمی‌کند زیرا که بعد از خواندن منقبت که در مناقب پیر خود نوشته است به این نتیجه می‌رسد که خود هاشمی نیز راه سلوک را در سرپرستی مرشد شیخ محمد الاصبیحی طی کرده بود.

کتاب نامه

۱. انوشه، حسن، ۱۳۷۶، **فرهنگنامه ادبی فارسی در شبه قاره**، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ، تهران
۲. تبریزی، محمد علی مدرس، ۱۳۷۴، **ریحانة الادب**، انتشارات خیام، جلد پنجم
۳. سندیلوی، شیخ احمد خان هاشمی، ۱۳۷۲، **مخزن الغرائب**، مرکز تحقیقات ایران و پاکستان
۴. صبا، مولوی مظفر حسین، ۱۳۴۳ش، **روزروشن**، کتابخانه رازی تهران
۵. قانع، میر علی شیر، ۱۹۵۷، **مقالات الشعراء**، سندی ادبی بورد حیدرآباد
۶. قانع، میر علی شیر، ۱۹۷۱م، **تحفه الکرام**، سندی ادبی بورد حیدرآباد
۷. نفیسی، سعید، ۱۳۴۴، **تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی**، چاپخانه سبهن
۸. هاشمی، شاه جهانگیر، ۱۹۵۷ع، **مثنوی مظهر الاثار**، به تصحیح، سید حسام الدین راشدی، سندی ادبی بورد کراچی

9 - Persian poets of Sindh, Dr. H. I. Sadarangani, 1956, Sindhi Adabi Board

سبک و شیوه‌های داستان نویسی سیمین دانشور و بانوقدسیه

* خدیجه اقبال

** دکتر منوچهر اکبری

Styles of Story Writing of Simin Daneshvar and Bano Qudsia

Khadija Iqbal

Dr. Manochehr Akbari

This paper seeks to trace the tracks of comparative studies about the styles of selected Persian and Urdu writers. In the formation of an author's style, in addition to the individual and internal motivation, a large number of stimulants associated with the social and geographical environment play an effective role. The prominence of Pak-Iranian relations needs no explanation. In today's world, with the emergence and expansion of new branches in the field of literature - like the comparative literature – relying on the long-lasting cultural relations between Pakistan and Iran, a strong need is felt for comparative studies between Iranian and Pakistani literatures, especially the contemporary

* . دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران

** . استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران

literature. Literature is one of the best ways to show the cultural, religious and social similarities between two nations. Story, the genre of novel in particular, is one of the latest literary achievements of the modern man and in today's world it is blessed with an extreme importance. Keeping all these facts in mind, we have selected the best and the most prominent examples in the area of novel writing from Iran and Pakistan. "Simin Daneshvar" and "Bano Qudsia" both are the leading and outstanding contemporary writers in their respective countries. They realized the social behaviours and circumstances of their societies, and have reflected and explained the situations in their respective works. Because there are plenty of similarities in ideas, points of views, interests and common traits of society, we have discussed these similarities of story writing of both writers (relying on social realism), in this paper. In this research, by studying the structures, topics and contents and explaining the social conditions in the stories of these two writers; we have tried to portray a better picture of similarities between Iran and Pakistan by the works of these two writers. We will also find the similarities between the ideologies, interests and styles of writing of these two writers.

چکیده

هدف از این مقاله بررسی مقایسه‌ای سبک و شیوه‌های نویسندگان سیمین دانشور و بانوقدسیه فارسی و اردو است. در تکوین سبک یک نویسنده، علاوه بر انگیزش‌های فردی و

درونی، شمار زیادی از محرک‌های مرتبط با محیط اجتماعی و محیط جغرافیایی اثرگذار خواهد بود. با توجه به ظهور و گسترش شاخه‌های نوین و کارآمد و مؤثر ادبیات، به خصوص ادبیات تطبیقی، و با تکیه بر سابقه دیرپای فرهنگی میان دو ملت ایران و پاکستان، ضرورت بررسی تطبیقی ادبیات این دو سرزمین - مخصوصاً ادبیات معاصر این دو کشور - احساس می‌شود. ادبیات بهترین راه برای اثبات اشتراکات فرهنگی و مذهبی و اجتماعی هر دو ملت است. داستان - به خصوص ژانر رمان - تازه‌ترین دستاورد ادبی انسان جدید است و در دنیای امروز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. با توجه به موارد مزبور، بهترین و برجسته‌ترین گزینه‌ها در حیطه ژانر رمان انتخاب شده‌است. «سیمین دانشور» و «بانوقدسیه» شاخصترین نویسندگان معاصر ایران و پاکستان در حوزه داستان‌نویسی هستند که اوضاع اجتماعی خود را به خوبی درک نموده‌اند و آن را در آثار خود انعکاس داده‌اند. در این نوشتار تلاش کرده‌ایم وجوه تشابه داستان‌نویسی این دو نویسنده با توجه به حوزه مشترک رئالیسم اجتماعی شان را مطرح کنیم. بی‌تردید شباهت‌های بسیاری از جهت اندیشه، علایق، زاویه دید و ویژگی‌های عمومی در آثار این دو نویسنده وجود دارد. در این تلاش، تصویر دقیق‌تری از اشتراکات دو ملت ایران و پاکستان، و همین‌طور شباهت‌های بیشتری در دیدگاه و سبک و شیوه‌های داستان‌نویسی این دو نویسنده ارائه خواهد شد.

کلید واژه‌ها: ایران، پاکستان، ادبیات، سیمین دانشور، بانوقدسیه.

پیشگفتار

ادبیات، بیان زیست‌عملی و مایه رشد ذهنی و همچنین ترجمان زندگی است. این موضوعات، وقتی جایگاه دائمی در ادبیات پیدا می‌کنند که متن ادبی رابطه‌ای با زندگی دوران نویسنده و با زندگی ازلی برقرار سازد. در تاریخ ادبیات فارسی و اردو بسیاری افراد مشهور هستند که در عرصه ادبیات منثور جایگاه والا و بلند مرتبه‌ای دارند. در ژانرهای مختلف ادبیات، زنان بسیاری از جوهره مهارت‌های خود را نشان داده‌اند. در قرن نوزدهم هنگامی که گونه ادبی تازه‌ای

به نام «رمان» زاده شد، زندگی زنان هنوز محدود به چهاردیواری خانه بود و مشغله‌های زندگی آنان هم به همین تناسب محدود بود، به همین دلیل تجربه و مشاهده زندگی خارج از خانه آنها زیاد نبود. با این وجود چندین زن در پهنه ادبیات پدیدار شدند که دستاوردهای ادبی خود را نشان دادند و در جامعه مردسالارانه زندگی کرده و راههای جدید و منحصر به فردی را برای خود جستجو کردند. چنین زنان باپشتکار بسیار، امروزه در ادبیات فارسی و همچنین در ادبیات اردو جایگاهی نمایان و معتبر یافته‌اند. در این مقاله به معرفی دو تن از بزرگترین زنان نویسنده جهان (سیمین دانشور از ایران و بانوقدسیه از پاکستان) خواهیم پرداخت که هر دو ستاره‌های درخشان ادبیات منثور فارسی و اردو هستند و خدمات ادبی آنها به هیچ وجه از مردان کمتر نیست. در این تحقیق، به بررسی سبک و شیوه‌های داستان نویسی سیمین دانشور و بانوقدسیه را می‌پردازیم.

سیمین دانشور

۱-۱- زندگی نامه سیمین دانشور

سیمین دانشور در ۸ اردیبهشت سال ۱۳۰۰ خورشیدی در شیراز به دنیا آمد. (اربابی، ۱۳۷۸: ۱۴۱) پدر او محمد علی دانشور، پزشک بود و مادرش قمرالسلطنه حکمت، نقاش و مدیر هنرستان دخترانه هنرهای زیبای شیراز بود. سیمین دوران ابتدایی و متوسطه را در مدرسه انگلیسی مهرآیین به تحصیل پرداخت و در امتحانات نهایی در سراسر کشور شاگرد اول شد. (گلشیری، ۱۳۷۶: ۱۵۵) پدرش در سال ۱۳۲۰ ش چشم از جهان فانی و ناپایدار فرو بست. مرگ ناگهانی پدر سیمین، بر دوران رفاه و تنعم فرزندان نقطه پایان گذاشت. در چنین اوضاعی سیمین ناچار شد مدتی کار کند، از جمله معاون اداره تبلیغات خارجی شده و همزمان با جنگ جهانی دوم بعد برای رادیو تهران و روزنامه ایران با نام مستعار «شیرازی بی نام» مقاله می‌نوشت. (همان، ۱۵۵)

سیمین دانشور، در ۱۳۲۷ش نخستین مجموعه داستان کوتاه خود را به نام «آتش خاموش» منتشر کرد. این اولین مجموعه داستانی است که توسط زنی ایرانی به چاپ رسید. انتشار مجموعه داستان «آتش خاموش» به دلیل آن که نویسنده اش زن بود، انعکاسی وسیع و خوشایند در مطبوعات و محافل روشنفکری آن روزگار داشت. در بهار همان سال، سیمین با جلال آل احمد، نویسنده و روشنفکر ایرانی، در یک سفر در اتوبوس آشنا شد. سیمین در ۱۳۲۸ش با مدرک دکتری در زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد. او در سال ۱۳۲۹ش، با آل احمد ازدواج کرد و در ۱۳۳۱ش با استفاده از بورس تحصیلی فولبرایت به ایالات متحده آمریکا رفت و به مدت دو سال در رشته زیبایی شناسی در دانشگاه استنفورد به تحصیل پرداخت. در این مدت دو داستان کوتاه از او به انگلیسی در مجله ادبی پاسیفیک اسپکتاتور و کتاب داستانهای استنفورد به چاپ رسید. او همچنین در کلاس های نویسندگی خلاقه استاد والاس استگنر شرکت کرد. (همان، ۱۵۶) در بازگشت به ایران، سیمین در هنرستان هنرهای زیبای پسران و دختران به تدریس پرداخت. سپس در سال ۱۳۳۸ش دانشیار رشته باستان شناسی و تاریخ هنر دانشگاه تهران شد. در سال ۱۳۴۸ش رمان معروف «سووشون» منتشر شد. در همین سال همسرش به طور ناگهانی چشم از جهان فرو بست.

سیمین در سال ۱۳۵۸ش از دانشگاه تهران تقاضای بازنشستگی کرد و پس از یک دوره بیماری آنفلوآنزا، عصر روز ۱۸ اسفند ۱۳۹۰ش در ۹۰ سالگی درگذشت.

۱-۲- آثار سیمین دانشور

- آتش خاموش: انتشارات علمی، تهران، اردیبهشت ۱۳۲۷ش
- شهری چون بهشت: انتشارات علی اکبر علمی، تهران، دی ۱۳۴۰ش
- به کی سلام کنم؟! انتشارات خوارزمی، تهران، خرداد ۱۳۵۹ش

- سووشون، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۴۸ش
- جزیره سرگردانی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۷۲ش

۱-۲- سبک و شیوه‌های داستان نویسی سیمین دانشور

رنالیزم محصول عمده قرن نوزدهم است و این قرن، قرن شگفتی است. قرن انبوهی از تجربه‌های علمی و صنعتی و حتی فکری که تصور می‌شد موجبات رفاه و آسایش مادی و معنوی بشر را فراهم خواهد آورد. بر اثر روی آوردن به رنالیزم است که ادبیات می‌خواهد خود را تسلیم دنیایی واقعی کند. «رنالیزم به عنوان وجدان ادبیات اعتراف می‌کند که مالیاتی، غرامتی به دنیای واقع بدهکار است؛ دنیای واقعی که او خود را بی‌چون و چرا بدان تسلیم می‌کند. پس رنالیزم یک فرمول هنری است که با درک خاصی از واقعیت می‌کوشد تصویری از آن ارائه کند.» (رحیمی، ۱۳۴۵: ۲۶) به عبارت دقیق‌تر «رنالیزم در پی یافتن علتی است که در قلمرو پدیده‌های اجتماعی وجود دارد. از آنجا که زندگی انسان و حیات جامعه، موضوع اصلی اثر، دنیای درونی قهرمان و مجموعه ویژگی‌های فردی او را تشکیل می‌دهد، و ما آنها را شخصیت می‌نامیم، نویسنده رنالیست نیز آنها را به عنوان محصول شرایط متعدد ولی معینی، مورد بررسی و توصیف قرار می‌دهد که با سرنوشت شخصی قهرمان یک رابطه علت و معلولی به وجود می‌آورند.» (ساجکوف، ۱۳۶۲: ۲۱)

سیمین دانشور یک نویسنده رنالیست است و به مسایل انسان واقعی پرداخته و موضوع‌های زندگی حقیقی را در داستان‌هایش انعکاس داده است. او در سبک‌های مختلفی طبع‌آزمایی کرد و توانایی و خلاقیت چشمگیری در نوشتن داستان به شیوه‌های مختلف از خود نشان داد. سیمین یکی از نویسندگان واقع‌گرایی است که این شیوه ادبی را در نویسندگی خود به کار برده است. او داستان‌های متعدد و عمیقی نوشت و در حوزه ادبیات ایران و جهان جایگاهی والا به دست آورد. ما در این تحقیق، بررسی سبک و شیوه‌های داستان‌نویسی سیمین را از حیث زبان، تکنیک و موضوع و محتوا می‌پردازیم.

۱-۳-۱- از حیث زبان

نثر سیمین، بنا به گفته خود او، نثری تا حدی صمیمی و ساده، صادقانه، پاک و درست و متعادل است. او همواره در این زمینه روی تعادل تکیه کرد. اما به عقیده او نثر برای داستان‌نویسی، هدف نیست بلکه هدفش بیان مسایل و موضوع‌های جامعه است و او خود را شاهد زمانه خودش می‌دانست. او عقیده داشت که باید واقعیت را آرمانی کرد برای این که به عقیده او ادبیات یعنی واقعیت را ایده آلیزه کردن. (گلشیری، ۱۳۹۲: ۱۹۲-۱۹۶) زبان سیمین، در خور فضای داستان‌هایش است. بسیاری از منتقدان ادبی کشور - و خود سیمین - نثر سیمین را تحت تأثیر نثر بوستان سعدی می‌دانند و بی شک او از غزلیات و مثنوی‌های سعدی نیز تأثیر پذیرفت و به همشهری بودن این نابغه روزگار افتخار می‌کرد. تعبیرات عرفانی و عاطفی موجود در زبان او نیز تا حد زیادی مدیون تاکید او بر مطالعه اشعار حافظ است. (همان، ۱۹۲-۱۹۶) در روزگار جوانی، دسترسی او به کتابخانه غنی و مجهز پدر، ولع سیمین را به مطالعه دوچندان می‌کند و همین مطالعه و منابع ارزشمند زمینه آشنایی، او را با ادبیات سایر کشورها فراهم می‌آورد. او این کتابخانه و عشق پرشور خود به مطالعه را محرک اصلی‌اش برای نویسندگی می‌داند.

بررسی و مطالعه آثار سیمین نشان از آشنایی عمیق او با فرهنگ عامه به خصوص فرهنگ مردم فارس دارد. این ویژگی نیز از مؤثرترین جنبه‌های داستان‌هایش به شمار می‌آید. او در داستان‌هایش، لهجه و اصطلاحات عامیانه شیرازی را به کار می‌برد. چنان که بسیاری از آداب و رسوم مردم شیراز نیز به دقت در لابه لای داستان‌های او شرح داده شده‌اند. در حقیقت او در نگارش داستان‌هایش به فرهنگ بومی و زبان مادری توجه داشته و از آن در جهت آفریدن نقش و فضای اغلب داستان‌ها و نفوذ در اذهان مردم استفاده کرده است؛ تا آنجا که بهره‌مندی از زبان عامیانه نوعی ویژگی خاص در سبک و شیوه‌های داستان‌نویسی او

به شمار می‌رود. به عنوان نمونه، می‌توان برخی از نمودهای فرهنگ عامیانه را در سطرهای زیر مشاهده کرد:

نخود بریز گفت: «ماشالله، نوم خدا، چشم کف پات، خیلی لوندی.» «... یک قزاق سبیل چخماقی دم دواخانه خورشید دنبالش افتاد و با تعلیمیش به پای مرمر زد. مرمر برگشت، روبنده را بالا انداخت و با صدای شیرینی گفت: «با چوب تعلیمیت نزن رو دسوم. آجان زن نجیب استوم، کی می‌گه نانجیب استوم؟» «... پالوده فروش با عجله یک کاسه بلور پر از پالوده کرد، رویش خاکه قند ریخت و یک تنگ کوچک عرق بهار نارنج و یک تنگ هم آبلیمو توی سینی پهلوی ظرف پالوده گذاشت. و با دستش برف له کرد و روی آن ریخت و گفت: «نوش جان. کجو بودی؟ کجو می‌خوای بری؟» (شهری چون بهشت، ۱۳۸۱: ۱۶۵)

۱-۳-۲- از نظر موضوع و محتوا

۱-۳-۲-۱- بیان واقعیت‌های جامعه

بیان واقعیت‌های جامعه از ورای داستان‌های کوتاه و رمان‌ها دغدغه اصلی سیمین است. رمان چون سووشون ارتباط مستقیم با واقعیت‌های تاریخی و سیاسی سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۳۰ دارد و نویسنده، در راه توصیف بی واسطه وضعیت جامعه و صف بندی طبقات اجتماعی و گزارش حقایق اجتماعی، تلاش بیشتری کرده‌است. سیمین دانشور چند داستان کوتاه نیز در جنگ الفبا (۵۶ - ۱۳۵۲) چاپ کرده است. موضوع این داستان‌ها، که بخشی از مجموعه به کی سلام کنم (۱۳۵۸) را تشکیل می‌دهند مسائل سیاسی و اجتماعی دهه ۱۳۵۰ و اختناق حاکم بر جامعه است. (میرعابدینی ۱۳۷۷: ۴۳۷، ۴۷۹) ما در این تحقیق برخی از موضوعات داستان‌های سیمین می‌پردازیم که نشان دهنده وضعیت و ارزش‌های جامعه ایرانی است.

الف - «زن» در داستان های سیمین

دنیای آثار دانشور دنیای زنان است. زنان در آثار دانشور ارزش های نمونه پذیرفته شده جامعه را مورد پرسش قرار می دهند. این زنان ارزش های دنیای مردانه را با تردید می نگرند. دانشور از نخستین زنانی بود که در عرصه ادبیات داستانی در پنجاه سال اخیر، درخشید و آثار ارزنده ای پدید آورد؛ در حقیقت، سیمین دانشور با خلق آثاری همچون سووشون و جزیره سرگردانی نخستین بانوی داستان نویسی ایران بود. در این دوران، عرصه مطبوعات و زمینه های دیگر نیز حضور زنان قابل توجه است.

داستان های سیمین تصویرگری از تضادهای زنانه هستند و او سخن زنان را گفته و آنها را از زوایای مختلف نگریسته است: زنان در خانه، در نقش مادر، در نقش کلفتی، در ایفای زندگی به شوهر، در خیانت به شوهر، در محیط کار، در روستا، در شهر و... در داستان هایش دیده می شوند و او بیشتر از همه زن را به عنوان مادر و همسر می بیند و به دلیل همجنس بودن از علایق و سلیقه ها و انگیزه ها و احساسات آنها خبر دارد. مضمون داستان «شهری چون بهشت» یکی از موضوعات جامعه به خصوص درباره زنی کلفت است که سیمین با کمال هنرمندی آن را در این داستان بیان کرده است. مهرانگیز، نقش اول داستان، کنیز سیاه پوست خانه علی است که سرگذشت زندگی اش را برای او تعریف می کند. موضوع این داستان، ظلم طبقه فرادست به فرودست است:

«یک روز ظهر علی هرچه در خانه را زد کسی در را به رویش باز نکرد. و از داخل خانه صدای دشنام و زاری می آمد. علی ترس برش داشت و محکمتر به در کوفت. عاقبت خواهر علی در را گشود. علی تو آمد. مهرانگیز را دید که دراز کف باغچه افتاده، پیشانی اش شکسته و کارد بزرگ آشپزخانه کنار حوض برق می زند. علی نگاهی به مادرش کرد که لرزان و وحشت زده می نمود، بغض گلوی علی را گرفت، پرسید: «چه خبره؟ شما را به خدا چه خبره؟»

مادر گفت: یا جای من یا جای این دده سیاه بمباسی، همه تون این سیاه بدترکیب رو به من ترجیح می‌دین. اون بابات، اینم خودت، می‌دونم تو هم بهش راه داری.»

علی حیرت زده چشم به مادر دوخت و گفت: «شما را به خدا بسه، مگه چی شده؟»

«هیچی. دیگه چی چی می‌خواستی بشه، نگا کن... بهش گفتم بایس همین الان تا علی نیومده از این خونه بری، کارد ورداشته منو بکشه.»

مهرانگیز اینک نشست بود و گل آلود و خونین بود. گفت: «آقایی من از حرفهای خانمی به سرم زد، کارد رو ورداشتم خودمو بکشم، خلاص بکنم. من دده سیاه چه قابلیت دارم که خانمی رو بکشم یا چشم بد به بچه خودم بدوزم. من موهامو تو این خونه سفید کرده‌ام...» و گریه امانش نداد. (شهری چون بهشت، ۱۳۸۱: ۲۵، ۲۶)

ب - «شکست عشقی» در داستان های سیمین

شکست در عشق و زندگی موضوع عمده‌ای است که توجه سیمین را به خود جلب کرده، در داستان «شهری چون بهشت» دده و علی هردو در عشق شکست می‌خورند:

«چند ماه بعد نیر شوهر کرد. مهرانگیز هم سرجهازی او شد و با عروس به خانه داماد رفت... علی خودش را نشان نداد و به عروسی هم با همه اصرار مادرش نرفت. شب عروسی نیر اولین شبی بود که علی نتوانست بخوابد. فردا پیش از ظهر در خانه را زدند... در را گشود مهرانگیز بود... مهرانگیز دستمال بسته‌ای را از زیر چادرش درآورد. با آداب تمام گذاشت جلو علی. یک بشقاب شیرینی بود که توی روسری حریر گلدار پیچیده بودند.

علی پرسید: - اینا چیه؟

- آقایی بار خاطر من به شما بود. شیرینی عروسیه.

علی دلش گرفت. برای آنکه حرفی زده باشد پرسید: «عروس و دوماد رو ول کردی آمدی اینجا؟»

- از نیّر خانمی اجازه گرفتم.

علی سکوت کرد... بغض گلوی علی را گرفته بود. پرسید: «نیّر چگونه؟ خوشحال بود؟» (همان، ۲۷، ۲۸)

بعد از شکست عشقی هر دو به رؤیا می‌گریزند. دده به افسانه‌ای که او را به شهری چون بهشت می‌برد و شاهزاده آنجا می‌کند و علی به نمایش واقعیت‌ها به شکل تئاتر...

ج - «جهان سوم» در داستان‌های سیمین

در جهان سوم، آدمهای زحمتکش و فقیر هر چه زحمت بسیاری بکشند، نمی‌توانند بخت خود را تغییر بدهند. حتی از دست فقر چیزهایی می‌کشند که دلشان را می‌شکند و در نتیجه ناراحتی عمیق به دست می‌آورند. همین فقر و بی‌پولی جایگاه ایشان را در جامعه تعیین می‌کند و باعث می‌شود که از طرف دیگران مواجه به بی‌احترامی بشوند. در مثال زیر تفاوت بین آدمهای ثروتمند و فقیر چشمگیر است:

«به قصابی رفت. زن آقای پنیرپور داشت گوشت می‌خرید. یک ران سفارش داده بود. جعفر آقا داشت ران را تکه تکه می‌کرد و باساطور اسخوان‌ها را دو نیمه می‌کرد. گوشت خوش رنگ غیر یخ زده گوسفند ایرانی بود. گفت دو کیلو و هفتصد گرم. «خوب، بی خود که مردم لندهور نمی‌شوند و غبغب نمی‌اندازند.» خانم پنیرپور روسری پشمی سر کرده بود، دستکش دستش بود، روی کت و دامنش پوستین پوشیده بود. از جیب کتش یک اسکناس پنجاه تومانی درآورد و داد دست جعفر آقا... منتظر ماند تا خانم پنیرپور رفت. دست دراز کرد و یک تومان را داد به جعفر آقا. جعفر آقا کمی پیه و چربی و پوست و یک ذره گوشت و یک اسخوان یخ زده از روی پیشخوان برداشت و تو ترازو انداخت. کوکب

سلطان گفت: «جعفرآقا گوشت یخ زده نمی‌دانم کدام گورستان را به من یکی نده... جعفرآقا تشر زد که همین هست که هست، با یک تومان فیله شیشک بدهم؟ آشغالها را گذاشت تو یک کاغذ روزنامه و داد دست کوکب سلطان...» (به کی سلام کنم، ۱۳۸۰، ۷۷)

بانوقدسیه

۲-۱- زندگی نامه بانوقدسیه

بانوقدسیه در ۱۳۰۷ش در منطقه فیروزپور در ایالت پنجاب چشم به جهان گشود و پس از تجزیه هند به لاهور مهاجرت نمود. پدرش بدرالزمان در ایالت پنجاب در یک مزرعه دولتی سمت مدیریت را بر عهده داشت. او در سی و یک سالگی در سال ۱۳۱۱ش چشم از این جهان فروبست، درحالیکه در زمان فوت او، همسرش ذاکره چتا فقط بیست و هفت سال سن داشت. در آن زمان بانو سه سال و نیم از عمرش می‌گذشت و تنها برادرش پرویز حدوداً پنج سال سن داشت. ذاکره چتا پس از درگذشت همسر خود تحصیلات خود را به پایان رساند و مدیریت یک مدرسه را برعهده گرفت و سپس مدیر آموزش و پرورش منطقه «گورداس پور» شد. (سدید، ۲۰۰۸: ۱۳، ۱۴) بانوقدسیه مراحل اولیه تحصیل را در شهر خود به پایان رسانید. سپس او برای ادامه تحصیل به لاهور آمد و مدرک دیپلم خود را از دانشکده اسلامی، کوپر رود دریافت کرد و برای کارشناسی به دانشکده کینئرد، جیل رود وارد شد.

پس از اخذ مدرک کارشناسی، در سال ۱۳۲۸ش، در دانشکده دولتی لاهور در رشته زبان و ادبیات اردو در مقطع کارشناسی ارشد ثبت نام کرد. او اینجا با اشفاق احمد (نویسنده معروف پاکستان) همکلاس بود. نقطه مشترک شخصیت هردو علاقه شدید به خواندن و نوشتن بود. اولین داستان کوتاه قدسیه به نام «درماندگی شوق» (شکست عشقی) در سال ۱۳۲۹ش در یکی از مجله‌های پرمخاطب آن روزگار به نام «ادب لطیف» منتشر شد. بانوقدسیه با اشفاق احمد در سال ۱۳۳۵ش ازدواج کرد. برای تقدیر و تجلیل از کارهای ادبی او، دولت

پاکستان در سال ۱۳۸۲ش با «ستاره‌ی امتیاز» و در سال ۱۳۸۹ش با «هلال امتیاز» از او تقدیر و قدردانی کرده است. علاوه بر این، قدسیه جایزه‌های گوناگونی برای برنامه‌های تلویزیونی و نمایشنامه‌هایش دریافت کرده است. این نویسنده بزرگ با جایزه «کمال فن» نیز تجلیل شده است. بانو قدسیه در سال ۱۳۹۶ش در ۸۸ سالگی قطع حیات کرد و به جهان ابدی پیوست.

۲-۲- آثار بانو قدسیه

- ناقابل ذکر (ناقابل ذکر) انتشارات سنگ میل، ۱۹۸۵م
- توجه کی طالب (طالب توجه) انتشارات سنگ میل، ۱۹۸۵م
- آتش زیر پا (آتش زیر پا) انتشارات سنگ میل، ۱۹۹۵م
- چهار چمن (چهار چمن) انتشارات سنگ میل، ۲۰۰۲م
- راجه گده/ راجا گد (شاه کرکس)، انتشارات سنگ میل، ۱۹۸۱م

۲-۳- سبک و شیوه‌های داستان نویسی بانو قدسیه

داستان نویسی بانو قدسیه آینه‌ای است که در آن چهره صد رنگ اجتماع منعکس می‌شود. او یک نویسنده واقع‌گرا و پرکار است. او به وسیله واقعات موجود، بنای داستان‌های خود را بنا نهاده و آثار خود را طوری رقم زده که هر شخصیتی در زندگی واقعی رقم می‌زند. او داستان را وسیله‌ای برای دست یافتن به آرزوها و خواهش‌های ذهنی قرار نداده بلکه هر آنچه در سطح اجتماع در حال شکل‌گیری و واقع شدن است، را در قالب حقیقت به تحریر درآورده است. واقعیت‌نگاری در داستان‌های او این گونه است که او با دید عارضی شروع به مشاهده حقایق اطراف خویش می‌کند و بدون گرفتار شدن در بند تمثیل پسندی داستان‌های خود را به گونه‌ای می‌نویسد که گویی آثارش آینه فطرت انسانی است و خواننده به طور کامل تحت تاثیر این داستان‌ها قرار می‌گیرد.

بانوقدسیه در آینهٔ وسیع زندگی حقیقی، داستان‌های خود را نوشته است و سعی در آشنا کردن خوانندهٔ خود با آن حقایق اجتماع داشته است. بانوقدسیه داستان نمی‌سازد بلکه واقعه‌ها و حادثه‌ها و رفتارهای واقعی که در کوچه و بازار و جامعه ما پدیدار می‌شود، توجه او را به سمت خود جلب می‌کند و او آنها را آنچنان در نظر می‌گیرد گویی که تمام زندگی در آنها نهفته و خلاصه شده است. این ویژگی تقریباً بر تمامی داستان‌های بانوقدسیه صادق است. بدون شک هنر داستان نویسی بانوقدسیه در خلق داستان کمکش می‌کند، اما او در هیچ مرحله‌ای از نوشتن داستان، دامن حقیقت را رها نمی‌کند. وجه تمایز بانوقدسیه این است که با نوآوری و کمال هنری خود در طرح محبت در داستان نویسی اردو، همیشه عقل را همراه و همگام با دل دانسته است. و همین مزیت باعث جلوگیری از انحراف و به بیراهه رفتن او در بیان مقاصدش شده است.

۲-۳-۱- از حیث زبان

زبان بانوقدسیه در داستانهایش، زبانی نزدیک به زبان محاورهٔ مردم جامعه و آمیخته به واژگان فارسی، پنجابی و انگلیسی است. حتی عناوین بیشتر آثار داستانی و غیر داستانی او آمیخته به کلمات و ترکیب‌های فارسی است که نیاز به ترجمه کردن به فارسی ندارد. مانند شهر لازوال (شهر لازوال)، چهار چمن (چهار چمن)، شهر بے مثال (شهر بی مثال)، دست بسته (دست بسته)، آتش زیر پا (آتش زیر پا)، تماثل (تماثل)، راه روان (راه روان)، مرد ابریشم (مرد ابریشم)، سوغات (سوغات)، موج محیط آب (موج محیط آب) و سامان شیون (سامان شیون).

در برخی از داستان‌های بانوقدسیه الفاظ انگلیسی به وفور یافت می‌شود و همچنین از الفاظ زبان پنجابی و گاهی الفاظ زبان سندی استفاده می‌کند. بانو با استفاده از اصطلاحات عامیانه و لحن و لهجه، زبان را برجسته می‌سازد. او به وسیلهٔ تشبیهات، بیان کیفیت نقش‌های داستان و همچنین افزایش تأثیر

نقش‌های داستان در آن را پیش گرفته است. همچنین تکرار لفظی هم در نوشته‌هایش به چشم می‌خورد.

۲-۳-۲- از نظر محتوا و موضوع

موضوع‌های داستانهای بانوقدسیه با نگاهی عمیق به جامعه و با سطح فکری بسیار بالا انتخاب شده‌اند که این موضوع نشان دهندهٔ وسعت فکر نویسنده است. او در هنگام به هم بافتن تار و پود داستان با فکر و دانش، مسائل و مشکلات جامعه را پدیدار می‌سازد. در داستان نویسی او در یک زمان واحد چندین رجحان به چشم می‌خورد. مسائل ذهنی، روحانی و داخلی موضوع خاص داستان‌های بانوقدسیه است، اما تناقض‌ها و ایرادهای اجتماعی نیز در نوشته‌هایش به وفور به چشم می‌خورد. او از یک سو اخلاق‌های ناپسند فطری انسان را مورد نقد قرار می‌دهد و از طرفی موضوعات مربوط به خواهش‌های نفسانی و محرک‌های داخلی و خارجی شخصیت را مورد بحث قرار می‌دهد.

۲-۳-۱- بیان واقعیت‌های جامعه

در داستان‌های بانوقدسیه موضوع‌های متنوعی وجود دارد. داستان‌های بانوقدسیه معمولاً روایت زندگی اجتماعی و احساسات و عواطف مربوط به طبقه متوسط است. بیشتر داستان‌های او از محرومیت‌ها و ناامیدی‌ها آغاز می‌شود و به یک دلتنگی خاص منتهی می‌گردد. داستان‌های او دیگر مسایل اجتماعی را نیز دربر می‌گیرد. در نزد او حقایق اجتماعی به صورت تمام و کمال به چشم می‌خورند، مانند تضادهای طبقات جامعه، حقایق دو پهلو و منافقانه، نفاق‌های سیاسی، دردهای قشر پایین و ...

الف - «زن» در داستان‌های بانوقدسیه

یکی از مهمترین موضوع‌های داستان‌های بانو «زن» است. مشکلات روانی بانوان، حالت‌های احساسی و درگیری ذهنی آنها موضوع اساسی داستان نویسی اوست. او در بیان تمایزات فطری مرد و زن می‌نویسد و به عقیده وی ذات مرد همانند یک دریا است که در آن همیشه آبهای قدیمی وجود دارد و آب رودهای دیگر هم شامل آن می‌شود؛ از دریا وفای قدیمی و عشق جدید را جدا نمی‌توان ساخت. اما زن همانند آن دریاچه‌ای است که چشمه از داخل آن سر بر می‌آورد. «بانوقدسیه در حقیقت نویسنده‌ای است که مسایل بانوان را به رشته تحریر آورده، آن چیزی که از سیستم اخلاقی بسیار عقب افتاده است. داستان‌های او در چهار دیواری خانه در حال گردش است که در آن افراد مسن از احترام ویژه‌ای برخوردار هستند. بانوقدسیه از تمامی مسایل زندگی جدید پرهیز می‌کند و مقدرات گذشته را ثابت و سیار می‌بیند.» (ناگی، ۲۰۰۴: ۲۰۷) در داستان‌های بانوقدسیه روابط اجتماعی، جسمانی و روحانی مردان و زنان به شکل زوایای مختلفی دیده می‌شود. اما در این شکی نیست که او نیمی از دنیای زنان را با کمال هنر در داستانهای خود گرد هم می‌آورد. در داستانهای او برخورد ارزش‌های قدیمی و جدید و همچنین پایبندی به رسم و رسومات آنچنان با زندگی متاهلانه مرتبط است که نمی‌توان آنها را جداگانه و تقسیم شده دید. (بیگ، ۱۹۹۱: ۹۱)

داستانی به نام «کَلَو» از بانوقدسیه در باره دختری سبزه مایل به سیاه است. کَلَو نام اختصاری نقش اول داستان یعنی «کلثوم» است، اما این بی معنی نیست، بلکه این اختصار از رنگ چهره‌اش نیز هست که به نظر دیگران سیاه است (سیاه در اردو = کالا؛ کسی که رنگ پوستش گندمی مایل به سیاه است «کَلَو» نامیده می‌شود)، اما مادرش می‌گوید:

«کلثوم سیاه نیست بلکه گندمگون است که به وقتش رنگش تغییر می‌کند.»
چهره سفید که باعث حس برتری شده است؛ زمانی در اختلاف کَلَو و رضیه، سلیم، ساجد و شخصیت‌های بچه دیگر در داستان در طول بازی نمودار می‌شود؛ از این جمله واضح می‌شود:

«ببین داداش ساجد! ما همه سفید پوست هستیم و این آدم سیاه...»
 در این هنگام کلثوم حرف دل رضیه را درک کرد و به سوبش حمله می‌کند:
 «کی آدم سیاهه... کی؟» کلثوم با چشمان سرخ شده از غضب پرسید.
 «تو آدم سیاهی... غیر از تو کی؟» رضیه گفت.
 «تو... تو آدم سیاهی. « سلیم نیز در تایید حرف خواهرش گفت.
 کَلو با صدای بلند شروع به جیغ کشیدن کرد و به سمت سلیم حمله ور شد.
 و این لحظه، لحظه بسیار حساسی بود که ساجد حس کرد کلثوم به خاطر رنگ
 پوستش از دیگران متمایز نیست، بلکه در شخصیت او یک چیز جالب و عجیب
 وجود دارد و در همان لحظه در میان خواهران و برادرانش کلثوم متفاوت به نظر
 رسید. دیگر دختران به سبب رنگ سفیدشان دچار خود برتر بینی بودند اما
 کلثوم برعکس، علی رغم سیاه بودن پوستش اجازه به وجود آمدن احساس
 کمبود را در خود نداد. همان جرأت کلثوم در برابر تمسخر رضیه و تأیید برادرش
 سلیم، باعث ایجاد محبت کلثوم در دل ساجد شده است.

ب - «شکست عشقی» در داستان‌های بانو قدسیه

بانو قدسیه موضوعی جالب «شکست در عشق و زندگی» را در خود داستان به
 نام «واماندگی شوق» (شکست عشقی) به خوبی پرداخته است. این داستان آن
 دوره از زندگی انسان است که اولین نشانه‌های بلوغ در انسان پدیدار می‌شود و
 احساسات زنانه جذاب به نظر می‌آید. نقش اول داستان یعنی «پولی» دختری
 جذاب و گندمگون و پوستی به نرمی حریر داشت که در کالج درس می‌خواند و
 با مقصود دوست بود. در داستان، مقصود که چند بار دل پولی را شکسته است،
 انگشتر نامزدی را چندین بار به انگشت پولی کرده و از آن بیرون آورده؛ با
 شلیک گلوله‌ای به سر خویش به زندگی خود پایان می‌دهد و قبل از خودکشی
 بر یک تکه کاغذ این چنین می‌نویسد: «پولی! باور کن که من مال تو بودم... از
 ابتدا فقط مال تو و همچنین فقط مال تو باقی مانده‌ام...» اما در دل پولی از این

اقدام مقصود عشق و محبت او بیشتر نمی‌شود بلکه این حقیقت در ذهنش رشد می‌کند که «کاش او می‌دانست که زندگی انسان چه قدر زیبا است و بعضی از مردم چگونه آن را به سینه خود چسبانده و زندگی می‌کنند در حالیکه برای زندگی هم هدف خاصی ندارند.» او در یک جای داستان می‌گوید: «تراژدی این نیست که او (یعنی مقصود) جواب محبت را نمی‌بیند، تراژدی این است که قدر نعمتی همچون زندگی را نمی‌داند.» (ترجمه از شکست عشقی)

ج - «جهان سوم» در داستان‌های بانوقدسیه

در نزد بانوقدسیه وضعیت سیاسی و اجتماعی کاملاً به صورت طنز دیده می‌شود: «در جهان سوم فقط پول و جاه و مقام به کار می‌آید. اینجا نه قابلیت به کار می‌آید و نه شرافت و نجابت... فقط رشوه کارگشاست.» (قدسیه، ۱۴۸)

بانوقدسیه اینگونه به مقایسه نفاق‌های دولت سیاسی امروز و دولت پادشاهی گذشته می‌پردازد: «اکنون نیز حکومت‌ها همین طبع شاهانه را دارا هستند. او نیز قصد دارد نام حکومت خود را برای نسل‌های آینده ماندگار کند... از طریق شعبده بازی‌های علمی حکومت‌های این دوره نیز مانند گذشتگان نظرها را به خود خیره می‌کنند. پادشاه هم تمام ثروت را صرف نظامیان می‌کرد، اکنون نیز حکومت‌ها پول مملکت را خرج کارخانه‌های اسلحه سازی می‌کنند، نه پادشاهان به فکر مردم بوده‌اند و نه حکومت‌ها. فرق این دو صرفاً در این است که پادشاه حقوق مردم را از سر خود خواهی از بین می‌برد اما حکومت‌ها با مکر و فریب این احساس را به مردم می‌دهند که از حقوق آنها محافظت می‌کنند.» (داستان: با معذرت از روسیه)

تا به حال، نشانه‌های دوران استعمار انگلیس بر فضای جامعه پاکستان تسلط دارد و مسئله، تمایز بین سفیدپوست و سیاه‌پوست به جا مانده از دوران استعمار انگلیس است که تاکنون در اذهان باقی مانده است. این نکته مهم در داستان «گلو» به خوبی ارائه شده است. بانوقدسیه نیز این امر را توضیح می‌دهد و می‌گوید: «ما مردم شرقی آدم‌های عجیبی هستیم، سالها زیر... غلامی غربی‌ها

بوده‌ایم و هر وقت آنها ما را با لقب «آدم سیاه» خواندند، خون در رگ‌های ما جوشید، امروز هم ما به خاطر نفرت آمریکایی‌ها از سیاه پوستان کشور آنها را محکوم می‌کنیم، اما در نزد خودمان مسئله سفید و سیاه بودن آنچنان عمیق است که به آسانی با یکدیگر کنار نمی‌آیند...» (افضل، ۲۰۰۳: ۱۱۰)

هر دو نویسنده جایگاه ویژه‌ای در حوزه ادبیات داستانی در کشورهای خودشان دارند و توصیفات آنها از محیط پیرامونشان بسیار قوی و شگفت‌آور است. هر دو در پرداخت طرح داستان به‌گونه‌ای عمل می‌کنند که مخاطب، خود را هیچ‌وقت از داستان رها احساس نمی‌کند و خود را نیز در همان فضای داستان می‌یابد. در داستان‌های سیمین دانشور و بانو قدسیه، شخصیت‌ها به‌نحوه‌ای معرفی و مطرح می‌شوند که مخاطب با آنها احساس قربت و نزدیکی می‌کند. گفتگو نیز در نمایش اوضاع اجتماعی، نقشی بسیار حیاتی و نزدیک به زندگی واقعی در داستان‌هایشان، به عهده دارد، گفتگوهای زنده و پویا در داستان‌هایشان سبب شده تا وضعیت درونی شخصیت‌ها در اجتماع‌شان، عمل و عکس‌العمل و کشمکش‌های آنان با محیط پیرامونی، بارز و برجسته شود. به این ترتیب است که سیمین دانشور در داستان‌هایش به مفاهیمی مانند قدرت سیاسی، مادی‌گرایی، ارزش‌های اخلاقی، آرمان‌خواهی، ایثارگری و عوام‌فریبی، جنون و دیوانگی، عقاید و آداب و رسوم عامیانه و مفهوم‌های دیگر می‌پردازد؛ موضوعاتی که با مشابهت بسیار زیادی در داستان‌های بانو قدسیه نیز دیده می‌شود.

نتیجه‌گیری

در این تحقیق، وجوه تشابه داستان نویسی سیمین دانشور و بانو قدسیه را مشاهده کردیم. این تشابهات می‌تواند بیانگر اشتراک ایرانی‌ها و پاکستانی‌ها در دردها، امیدها، حسرت‌ها، اعتقادات و طرز زندگی تلقی شود. نباید فراموش کرد که دو نویسنده نیز دو عضو از همین جوامع مشابه هستند: اعضای که حدوداً سرنوشتی مشابه با یکدیگر نیز داشتند. هر دو نویسنده با نگاه و تفکر و دقتی که

خاص هنرمندان است، توانسته‌اند وضعیت و موقعیت تک تک افشار جامعه را در چنان موقعیتی درک کنند که بتوانند به جای هر فرد از جامعه باشند و وضعیت پیرامون را از درون حس کنند. هردو نویسنده سختی‌های روزگار را شخصاً چشیدند و آزمودن شغل‌های دشوار و وقف کردن زندگی خویش در راه نویسندگی، سرگذشت و سرنوشت مشابه سیمین دانشور و بانوقدسیه بوده است. به این ترتیب است که سیمین دانشور در داستان‌های خویش به فقر و بی عدالتی و زن و تنهایی و سیاست و . . . می پردازد. از سوی دیگر نیز چنین موضوعاتی در داستان‌های بانوقدسیه دیده می‌شود.

کتابنامه

۱. اربابی، عیسی (۱۳۷۸). **چهار سر و افسانه**. چ اول، نشر اوحدی، تهران.
۲. افضل، افضل، عفت. (۲۰۰۳). **بانوقدسیه - شخصیت و هنر**، اداره انشا، حیدرآباد.
۳. بتالوی، اعجاز حسین. (۱۹۹۹). **ماهنامه بیاض**. شماره سپتامبر، اکتبر. لاهور.
۴. _____ (۲۰۰۷). **اعجاز بیان**. انتشارات سنگِ میل، لاهور.
۵. بیگ، مرزا حامد. (۱۹۹۱). **سنت داستان اردو**. مؤسسه ادبیات پاکستان، اسلام آباد.
۶. دانشور، سیمین. (۱۳۸۰). **به کی سلام کنم**. چ پنجم، انتشارات خوارزمی، تهران.
۷. _____ (۱۳۸۱). **شهری چون بهشت**. چ هفتم، انتشارات خوارزمی، تهران.
۸. رحیمی، مصطفی. (۱۳۴۵). **رنالیسم و ضد رنالیسم**. (دکتر میترا). چ سوم، انتشارات نیل، تهران.
۹. ساچکوف، بوریس. (۱۳۶۲). **تاریخ رنالیسم**. (ترجمه: محمد تقی فرامرز). چ اول، انتشارات تندر، تهران.
۱۰. قدسیه، بانو. (۲۰۰۹). **ناقابل ذکر**. انتشارات سنگِ میل، لاهور.
۱۱. _____ (۲۰۰۴). **واماندگی شوق**. انتشارات سنگِ میل، لاهور.
۱۲. گلشیری، هوشنگ. (۱۳۹۲). **جدال نقش با نقاش در آثار سیمین دانشور**. چ دوم، انتشارات نیلوفر، تهران.
۱۳. میرعابدینی، حسن. (۱۳۷۷). **صد سال داستان نویسی**. نشر چشمه، تهران.

بازتاب تلمیحات شاهنامه فردوسی در شعر اصغر علی روحی

ناہید کوثر*

سیدہ فلیحہ زہرا کاظمی**

Reflections of allusions of Shahnama Ferdowsi in Asghar Ali Ruhi's poetry

Prof .Dr.S.Faleeha Zahra Kazmi / Dr.Naheed Kausar

The Shahnama is considered to be famous between the best literary texts and epics of the world and Ferdowsi has survived purely Persian language through Shahnama. Many writers and poets have been influenced by Ferdowsi and Mualana Asghar Ali Ruhi is between one of them. Asghar Ali Ruhi (1869-1954) is a writer, intellectual and famous poet of Arabic and Persian language. After Iqbal Lahori, he is the greatest poet of the English imperialism era in the Sub-continent. He has used many allusions of ancient Iran in his verses and the influence of allusions of Shahnama Ferdowsi can be seen in his poetry. He has used allusions of Shahnama in his ghazals and qasayid in a very

* . استادیار، گروه زبان و ادبیات پارسی دانشگاه ال- سی بانوان، لاہور
** . استاد، رئیس گروه زبان و ادبیات پارسی دانشگاه ال- سی بانوان، لاہور

impressive way. In this article, we will indicate about these allusions of Shahnama used in poetry of Asghar Ali Ruhi.

چکیده

شاهنامه یکی از شاهکارهای ادبی و در شمار شناخته‌ترین آثار حماسی جهان می‌باشد و فردوسی زبان اصیل فارسی را به توسط شاهنامه خود زنده کرده است. اغلب شاعران و نویسندگان از شعر فردوسی شدیداً تحت تاثیر قرار گرفته‌اند و مولانا اصغر علی روحی نیز یکی از همین شاعران است. اصغر علی روحی (۱۸۶۹ - ۱۹۵۴م) دانشمند، نویسنده و شاعر معروف زبان عربی و فارسی است. وی بعد از اقبال لاهوری، بزرگترین شاعر فارسی‌گوی شبه قاره دوره استعمار انگلیسی (۱۸۵۷م - ۱۹۴۷م) است.

وی در شعر خویش اغلب از تلمیحات تاریخی ایران باستان استفاده نموده است و نفوذ تلمیحات شاهنامه فردوسی در اشعار وی زیاد دیده می‌شود - وی در قصاید و غزلیات خود تلمیحات شاهنامه را به نحو احسن بکار برده است. در این مقاله ما همچنین تلمیحات شاهنامه را هم در شعر اصغر علی روحی ابراز می‌نماییم

کلید واژه: شاهنامه، فردوسی، تلمیحات، روحی

مقدمه

شاهنامه بزرگترین اثر شعری بازمانده از عهد ساسانیان و غزنویان و مهم‌ترین سند پرارزش و عظمت زبان فارسی و روشن‌ترین دلیل شکوه و رونق فرهنگ و تمدن ایرانی است و برای دنیای اسطوره‌ها و حماسه‌ها نمونه بی‌بدیل است. شاعران زبان فارسی به پیروی و تتبع فردوسی توسی شعر می‌رودند و از اصطلاحات، واژه‌های اساطیری و حماسی و همچنین از تلمیحات فردوسی استفاده می‌کردند چنانکه اصغر علی روحی هم از این قبیل شاعرانی است که

تحت تاثیر شاهنامه فردوسی قرار گرفته و در قصاید و غزلیات فارسی وی بازتاب تلمیحات شاهنامه‌اش ملاحظه می‌شود. اینک بعضی از نمونه‌هایی از تلمیحات شاهنامه به کار رفته در قصاید اصغر علی روحی:

باربد معروفترین موسیقی دان و خنیاگر پرآوازه ایرانی در عهد ساسانی که نامش به صورت نماد موسیقی ایرانی عهد باستان بر جای مانده است چنانکه از گواهیه‌های تاریخی مستفاد می‌شود. موسیقی و رامشگری در دوره ساسانی سخت مقبول و مرسوم بود و ارباب این فن از موقعیتی خاص برخوردار بودند... باربد معاصر خسرو پرویز و سررا مشگر دربار او بود و به سبب ذوفنونی و هنرمندی‌های خود قرب و منزلت بی نظیری نزد این شهریار داشت. اغلب نوینسنگانی که از باربد سخن گفته‌اند از او به عنوان خنیاگری افسانه‌ای و هنرمندی فرزانه یاد می‌کنند که با استفاده از نزدیکی به خسرو پرویز و با نوای چنگ و آواز می‌کرد خود، مشکلات دیگران را می‌گشود. از این روی هرکس: حتی شیرین، اگر حاجتی داشت که جراث گوش خسرو می‌رساند (دانشنامه ادب فارسی: ۱۳۸۴: ۶۷۵)

و همچنین روحی می‌گوید:

صحن گلشن، بزم پرویز است و مرغان چمن رنگ بسته باربد وارند بر سرو و چنار
(کلیات روحی: ۲۰۱۲: ۲۲۶)

فردوسی در شاهنامه باربد را بعنوان شاه رامشگران یاد می‌کند:

بید باربد شاه رامشگران یکی نامداری شد از مهتران
(دیوان کامل شاهنامه فردوسی: ۱۳۸۹: ۵۴۶)

اصغر علی روحی در یکی از قصیده‌اش تحت تاثیر پهلوانان شاهنامه برای ممدوحش چنین می‌گوید:

دمی که بر صف اعدا زدی به قلب جسور به مرگ نامه نوشتند زال و رستم و سام
(کلیات روحی: ۲۰۱۲: ۲۵۳)

سام ، زال و رستم معروفترین پهلوانان ایرانی هستند که فردوسی در شاهنامه‌اش از آنها بسیار توصیف نموده است. سام پدر زال و جد رستم است. هنگامی که مردم از ستم و جور نوذر پادشاه ایران به جان آمدند از سام خواستند تا شاه شود ولی او نپذیرفت. سام به پهلوانی و شجاعت معروف است (فرهنگ تلمیحات: ۱۳۶۶: ۳۲۲)

زال در حماسه ملی ایران ، لقب پسر سام که در واقع "داستان" نام داشته، اما به سبب سپیدی موی سرش او را "زال" یا "زال زر" نامیده اند در شاهنامه هم بار اولی که این پهلوان به نام ذکر شده "دستان" خوانده شده است (دانشنامه ادب فارسی: ۱۳۸۴: ۴۸۲)

ز دستان و ایران و از شهریار همی کرد باید سخن خواستار
(دیوان کامل شاهنامه فردوسی: ۱۳۸۹: ۴۱)

چو آمد ز درگاه مهرباب شاد همی کرد از زال بسیار یاد
(همان: ۴۳)

رستم ، پهلوانی اساطیری در شاهنامه‌ی فردوسی است که در جنگ‌های ایرانی ، همواره نجات بخش و ضامن پیروزی ایرانیان بوده ، که مایه‌ی اشعار بسیاری از شاعران گشته است.

رستم یا تهمتن معروفترین پهلوان ایران که به جنگاوری و شکست ناپذیری و قدرت بازو بی نظیر بود... او در زمان سلطنت منوچهر زاده شد. (فرهنگ تلمیحات: ۱۳۶۶: ۲۹۲) در شاهنامه پیلتن، تهمتن، تاج بخش، دیوبند، زابلی ، تیزجنگ ... که از میان آنها تهمتن و پیلتن و تاگ بخش مهم تر و جزو القاب او به شمار می‌رود (دانشنامه ادب فارسی: ۱۳۸۴: ۳۳۷)

اصغر علی روحی تحت تاثیر این لقب رستم " تهمتن " در قصیده‌اش می‌راید

تا کرا دست که بر عزم شیخون خیزد صد تهمتن به کمین بر چه بیژن دارم
(کلیات روحی: ۲۰۱۲: ۲۶۰)

و فردوسی می‌گوید

تہمتن پیوشید بیر بیان نشست از بر ژنده پیل ژیان

(دیوان کامل شاهنامه فردوسی: ۱۳۸۹: ۱۸۵)

روحی در بیت یکی از غزل‌های خود رزم تہمتن و اشکبوس را چنین تعریف می‌کند:

تیر زره شگاف تہمتن بر اشکبوس از قوس چرخ بود ازان بر خطا نرفت

(کلیات روحی: ۱۹۹۶: ۹۱)

اشکبوس نام یکی از پهلوانان شاهنامه فردوسی است. اشکبوس مبارزی کشانی است که به افراسیاب در جنگ با ایرانیان کمک کرد. در جنگ کاموس افراسیاب او را به کمک پیران ویسه فرستاد. رستم پیاده با اورزم کرد و به تیری او را کشت. (اشکبوس <http://fa.wikipedia.org/wiki/>)

فردوسی درباره‌اش می‌گوید:

دلیری که بد نام او اشکبوس

بیامد که جوید ز ایران نبرد

تہمتن به بند کمر برد چنگ

برو راست خم کرد و چپ کرد راست

بزد بر برو سینه اشکبوس

(دیوان کامل شاهنامه فردوسی: ۱۳۸۹: ۱۶۹)

ملک با ما سر صلحی ندارد

ز سلم و ایرج و تورو تہمتن

(کلیات اصغر علی روحی ۲۰۱۲: ۳۵۴)

روحی از تلمیحات فریدون، درفش و ضحاک را به کار برده است

فریدون بهاران زد درفش نرگس از بستان

صف ضحاک دی را تا کند در ساحتش رسوا

(کلیات روحی: ۲۰۱۲: ۲۶۰)

فریدون ششمین شاه ایران که ۵۰۰ سال پادشاهی کرد و از نژاد تهمورث بود

او پسر آبتین و فرانک است (فرهنگ تلمیحات: ۱۳۶۶: ۴۴۴)

به روایت شاهنامه، ضحاک به اغوای ابلیس پدر را کشت و پادشاه عرب شد. ابلیس به صورت آشپزی درآمد و به او خدمت کرد و در ازای آن کتف او را بوسید و ناپدید شد. بر جای بوسه‌های ابلیس دو مار رست که هر چند سر آن‌ها را قطع می‌کردند باز می‌روئیدند... سلطنت ضحاک هزار سال بود و بسیار بر مردم ستم کرد. آهنگری به نام کاوه که پسرانش خوراک مارهای ضحاک شده بودند مردم را به قیام دعوت کرد و فریدون را که از نسل تهمورث بود به سلطنت برداشت. فریدون ضحاک را اسیرو در دماوند به بند کرد (همان: ۳۸۳)

در داستان‌های حماسی ایران و اساطیر باستان چهره انقلابی کاوه آهنگر بی نظیرست و پیش بند چرمین او که بر نیزه کرد و مردم را به اتحاد و جنبش فرا خواند، درفشی بود انقلابی که وی بر ضد پادشاه وقت، ضحاک، برافراشت... (چشمه روشن: ۱۳۷۷: ۲۷)

درفش کاویانی نام پرچم ملی ایران در زمان اشکانیان و ساسانیان افسانه پیدایش آن به روایت فردوسی چنین است: کاوه آهنگر، پس از باز گرفتن فرزند خود که دژ خیمان ضحاک او را گرفته و برده بودند تا از مغز او برای ماران دوش ضحاک خوراک بسازند، هنگام ترک دربار ضحاک بر سر نیزه می‌کند و مردم بسیاری بر او گرد می‌آیند و به سوی فریدون می‌روند و او را پیشرو خود می‌کنند. فریدون در جنگ با ضحاک همان چرم را پرچم خود می‌کند، آن را به دیبا و زر می‌آراید و گوهر نشان می‌سازد و از آن ریشه‌های سرخ و زرد و بنفش می‌آویزد و آن را "درفش کاویانی" می‌نامد. پس از فریدون نیز هرکس به پادشاهی ایران می‌رسد به نوبه خود، گوهری بر آن درفش کاویانی می‌افزاید. در شاهنامه از این درفش بیشتر با صفت "فروزنده" و "درفشان" یاد شده است (دانشنامه ادب فارسی: ۱۳۸۴: ۱۶۲)

فردوسی می‌گوید:

کسی کو هوای فریدون کند سر از بند ضحاک بیرون کند
فروهشت ازو سرخ و زرد و بنفش همی خواندش کاویانی درفش

(دیوان کامل شاهنامه فردوسی: ۱۳۸۹: ۲۰)

اصغر علی روحی در تشبیب قصیده‌اش از نقاش معروف مانی را هم به طور تلمیح می‌آورد:

خیری و نرگس و سمن سنبل و ورد و نسترن
مانی نوبهار بست طرفه نقوش دلبری
(کلیات روحی: ۲۰۱۲: ۳۲۰)

و نیز می‌گوید:

ز رنگ آمیزی صورتگر تردست ابر اینک
کمال مانی و بهزاد بینی تار مار اینجا
(همان، همانجا)

مانی نام نقاشی بوده مشهور در زمان اردشیر و بعضی گویند در زمان بهرام شاه بود و بعد از عیسی علیه السلام ظاهر شد و دعوی پیمبری کرد و بهرام شاه بن هرمز شاه او را به قتل آورد... در علم نقاشی از نقاشان روم و چین برآمده آخر الامر در زمان پادشاهی شاپور به ایران آمد و کتاب خود را که در آن صورتهای عجیب بود بنمود و عقاید خود بازگفت (لغت نامه دهخدا: ۱۳۷۷: ۱۲۱). نقاشی‌های او چنان مورد پسند مردم واقع شد که توانایی نقاشی را برای او همچون یک معجزه پنداشتند و او را پیامبر نقاش یا صورتگر و یا نگارگر نیز خواندن و در سراسر ادبیات کهن ماهم همین ویژگی اوست که بیشتر مورد اشاره است. در شاهنامه‌ی افزوده به چندین اشاره درباره‌ی مانی برمی‌خوریم که دوتای آنها نشان می‌دهند در زمان فردوسی هنوز می‌دانسته‌اند که منظور از نقاش، صورتگر، نگارگر و یا بت چین مانی نقاش است. در شاهنامه‌ی افزوده می‌خوانیم:

بیامد یکی مرد گویا زچین
بدان چربدستی رسیده به کام
که چون او مصور نبیند زمین
یکی پرمنش مردمانی به نام
(معمای شاهنامه: ۱۳۳۶: ۲۰۸)

سر ماه سام نریمان برفت
ابا زال و با لشکر و پیل و کوس
سوی سیستان روی بنهاد تفت
زمانه رکاب ورا داد بوس
(دیوان کامل شاهنامه فردوسی: ۱۳۸۹: ۵۰)

نتیجه گیری

روحي در اشعار غزليات و قصايد خود از شاهنامه استفاده کرده است . تلمیحات شاهنامه که مورد بیشتر مورد نظر روحي بوده است: تهمتن، فریدون، ضحاک، مانی، بهزاد، اشکبوس، سلم و تور و ایرج می باشد. امثال مزبور تلمیحات شاهنامه فردوسی در شعر اصغر علی روحي دیده می شود و شاعران زبان و ادبیات فارسی همیشه از شاهنامه شدیداً تحت تاثیر گرفته فردوسی را به نوبه خودشان ادامه دادند.

کتابنامه

- ۱ - دهخدا علی اکبر: ۱۳۷۷: ۱۲۱
- ۲ - روحي، اصغر علی، **دیوان روحي** (غزليات فارسی) تحقیق و تدوین و تحشیه معین نظامی، دانشگاه خاور شناسی، دانشگاه پنجاب، لاهور ۱۹۹۶
- ۳ - روحي، اصغر علی، **تصحیح انتقادی کلیات مولانا اصغر علی روحي** (قصاید، مثنویات، قطعات، رباعیات، مفردات) با مقدمه در شرح حال شاعر، پایان نامه دکتری از ناهید کوثر، دانشگاه جی سی، لاهور
- ۴ - سعادت اسماعیل، **دانشنامه ادب فارسی**، تهران ۱۳۶۰
- ۵ - سیامک و کیلی، **معمای شاهنامه** (باستان شناسی و داستان شناسی شاهنامه) جلد اول، تهران، مهر نیوشا، ۱۳۷۴
- ۶ - شمیسا سیروس دکتر، **فرهنگ تلمیحات**، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۶۶
- ۷ - فردوسی ابوالقاسم حکیم، **دیوان کامل شاهنامه فردوسی** (از روی نسخه مسکو)، آدینه سبز، ۱۳۸۹ بهار
- ۸ - یوسفی غلامحسین دکتر، **چشمه روشن** (دیداری با شاعران) انتشارات علمی تهران، ۱۳۷۷
- ۹ - اشکبوس / <http://fa.wikipedia.org/wiki>

بررسی تطبیقی مفاهیم عرفانی در اشعار عطار و سلطان باهو

دکتر محمد سفیر*

Mystical Concepts in the works of Attar and Sultan Bahu: A Comparative Study

Dr. Muhammad Safer

Sufism, also known as (Tasawuf), is the phenomenon of mysticism inclined in the religion of Islam. It can also be termed as Islamic Mysticism which is mainly characterized by values, norms, traditions and practices that began in historical times. Thus, mysticism depicts how one recognizes his Creator. It is the path which Sufis have chosen to find their Creator, Allah. According to the view of Sufis, truth can be reached by going through certain stages in which the soul, according to its own domain, can get the recognition of the ultimate Being, Allah. Attar is one of the Iranian Sufis who contributed in raising the contents of mysticism due to which he turned out to be successful in inspiring the Muslims of that time particularly future poets and Sufis.

* . استاد یار و مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ملی زبان های نوین، اسلام آباد.

Being a mystic poet of 11th century, Sultan Bahu was highly impressed by Attar's Mystic thoughts. He was more into Sufism and Qadiriyya dynasty as these were his major poetic tendencies. Bahu's poetic works were full of literary, moral and social elements. His works were a great example of mysticism as they threw light upon mystical contents in many different ways. Mysticism is the perception of spiritual knowledge which further helps in awakening one's soul and filling it up with the light of awareness regarding one's Creator. The purpose of the current research is to put forward a comparative study of common mystical themes and concepts portrayed in the poetry of Attar and Sultan Bahu. The idea of mysticism has been discussed in earlier researches but no researcher has focused on the comparative study of these particular poets with regard to mysticism. As less research has been conducted on this area, it requires more attention and focus of the researchers.

چکیده

عرفان نام علمی است از علوم الهی که موضوع آن شناخت حق و اسماء و صفات اوست. راه و روشی را که اهل الله برای شناسایی حق انتخاب کرده‌اند، عرفان می‌نامند. عرفاء عقیده دارند که برای رسیدن به حقیقت بایستی مراحل را پشت سر گذاشت تا نفس بتواند از حق بر طبق استعداد شخصی آگاهی یابد. عطار یکی از صوفیای ایرانی است که به شبه قاره پاک و هند نیامد اما افکار ایشان مسلمانان پاک و هند را تحت تأثیر قرار داد. سلطان باهو نیز از شاعران عارف قرن یازدهم هجری در شبه قاره است که از افکار عطار تأثیر پذیرفته است.

تمایلات این شاعر به عرفان و تصوف مشهود است. شعر وی شامل درونمایه های ادبی، اخلاقی، اجتماعی و مضامین بلند عرفانی است. هر دو شاعر به سبب بسیاری از تألیفات خود معروف هستند. هدف از تحقیق حاضر ارایه مضامین و مفاهیم مشترک عرفانی در شعر عطار و سلطان باهو و میزان تاثیر پذیری سلطان باهو از عطار است که به دلیل کمبود تحقیق در این زمینه، این موضوع به شکل سزاوار مورد بررسی قرار نگرفته است.

کلید واژه: عرفان، تصوف، عطار، سلطان باهو، ادبیات تطبیقی.

مقدمه

عرفان به معنی معرفت و شناخت است و در اصطلاح معرفت قلبی است که از طریق کشف و شهود حاصل می شود. به کسی که دارای مقام عرفان است، عارف می گویند و دانشی را که مبتنی بر عرفان است، معرفت می نامند. عرفان به دو قسمت عملی و نظری تقسیم می شود. عرفان عملی عبارت است از اجرای یک برنامه دقیق و پر مشقت جهت گذاشتن از مراحل و منازل و رسیدن به مقامات و احوالی، در راه دست یافتن به آگاهی عرفانی، و نیل به «توحید» و «فنا» که از آن به «طریقت» تعبیر می شود. (یثربی، ۱۳۷۷: ۳۳-۳۴) سالک در این مرحله دل را از زنگار کدورت نفس پاک می کند و به زیور حلات و مقامات رحمانی می آراید و از هستی خود جدا می شود تا به هستی مطلق برسد و پیوسته با یاد خداوند می گردد. (سعیدی، ۱۳۸۳: ۳۶۵)

عرفان نظری، یعنی جهان بینی عرفانی، عرفاء جهان بینی خاصی دارند که با سایر جهان بینی ها متفاوت است. شرح و تفسیر آنها از خداوند، هستی، اسماء و صفات حق و انسان با اصول و جهان بینی خاص جنبه نظری دارد. (مطهری، ۱۳۷۳: ۱۴) عرفان نظری به عنوان یک نظام جهان بینی ویژه، با مبادی و مقدمات و مسایل خاص خود عمدتاً به وسیله ابن عربی تاسیس شد. (یثربی، ۱۳۷۷: ۳۵).

عطار و سلطان باهو هر دو در عرفان نظری و عملی از سرامدان روزگار خود بودند که مشترکات بسیاری در آثار آن دو دیده می شود. در اینجا لازم است مختصراً شرح احوال این دو شاعر عارف و صوفی را متذکر شویم و مضامین عرفانی هر شاعر را مورد بررسی قرار دهیم.

روش تحقیق

در این تحقیق ابتدا از طریق مطالعات کتابخانه ای داده های مورد نیاز را استخراج کرده ایم، سپس با تحلیل محتوا به مقایسه عطار و سلطان باهو پرداخته و نتیجه گیری کرده ایم. جامعه آماری این تحقیق آثار فارسی و اردوی چاپ شده سلطان باهو و دیوان عطار و منطق الطیر است.

پیشینه تحقیق

در مورد تطبیق آثار سلطان باهو و عطار تا کنون تحقیقی صورت نگرفته است و مقاله حاضر اولین مقاله در این خصوص است.

۱،۱ شرح احوال عطار

شیخ فرید الدین محمد بن ابراهیم بن اسحق کدکنی ملقب به عطار نیشابوری، از اولیای معروف و عرفای بزرگ معاصر سلاطین خوارزمشاهی و دارای مقامات عالیه عرفانی و کمالات صوری و معنوی بوده است. کلیه اقطاب و مشایخ اهل سلوک از کاملین که بعد از عصر او در سرزمین ایران و دیگر نقاط دنیا آمدند، پیوسته نام وی را به عنوان بزرگترین عارف کامل و اشعار او را تازیانه اهل سلوک خوانده و شخصیت عرفانی و معنوی او را ستوده اند و خود را در برابر این روح بزرگ بسی خرد و ناچیز شمرده اند.

افکار عارفانه و اسرار آمیز این عارف بزرگ مورد ستایش بسیاری از عرفای نامدار و شعرای بزرگ سرزمین ایران و مشرق زمین قرار گرفته است که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد :

مولوی

آن شنیدستم هم از عطار نیز
ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم
ما از پی سنائی و عطار آمدم

سلمان ساوجی

روز خاور گو سیه شو کآفتاب خاوری
عبد الرحمن جامی

بوی مشک گفته عطار عالم را گرفت
نعمت الله ولی

هر آن کو در خدا کم شد خدا نیست
صائب

خواهد رسید رتبه صائب به مولوی

شیخ محمود شبستری

مرا از شاعری خود عار ناید
اگرچه زین نمط صد عالم اسرار

مستشرقین و خاورشنان بیگانه نیز مانند مارگریت و اسمث و نیکلسن وقتی به افکار و اندیشه های ملکوتی این شخصیت الهی بر می‌خورند، در برابر عظمت روح او که اشعارش همه لبالب از حقایق و اسرار و دریایی از معانی و معارف است ناگزیر از اعتراف به جلالت معنوی و مقام عرفانی وی می‌شوند. از کثرت بزرگی و جلالت گاهی به عنوان شیخ الاولیاء و هنگامی سلمان ثانی و کشف المعانی و الاسرار نام برده می‌شود. (عطار، مقدمه لسان الغیب: ۱۳۴۴)

۲،۱ شرح احوال سلطان باهو

سرزمین شبه قاره نه فقط قلمرو خوبی برای پذیرش و ترویج عرفان در میان عامه مردم بوده است، بلکه خود شخصیت های بزرگی مانند علی هجویری،

خواجه معین الدین چشتی، خواجه نظام الدین اولیاء، امیر خسرو، بابا فرید گنج شکر، مسعود سعد سلمان، اقبال لاهوری و بسیاری دیگر را به دنیای ادب عرفان و تصوف اهدا کرده است. سلطان العارفین سلطان باهو یکی از صوفیان نام‌آور طریقت قادریه در شبه قاره است که سال‌های زیادی را در راهنمایی سالکان به سر برده و بسیاری از مردم را به فکر و اندیشه خود جلب کرده است

هر که طالب حق بود من حاضرم
از ابتدا تا انتها یکدم برم
طالب بیا، طالب بیا، طالب بیا
تا رسانم روز اوّل با خدا
(رساله روحی، ۲۰۰۸: ۱۴)

باهو، عارف معروف پاکستانی در سال ۱۰۳۹ هجری در شورکورت از شهرهای استان پنجاب به دنیا آمد. همه خانواده او عالم دین بودند. پدر وی سلطان بازید مردی درستکار، حافظ قرآن و فقیه بود. مادر وی از اولیای کامل بود. وی در یکی از رساله‌های خود به نام روحی شریف قصه بیعت کردن خود با پیغمبر را چنین تعریف می‌کند:

دست بیعت کرد ما را مصطفی
خوانده است فرزند ما را مجتبی
شد اجازت باهو را از مصطفی
خلق را تلقین بکن بهر از خدا
(باهو، عقل بیدار، ۲۰۱۶: ۱۱)

خاک پایم از حسین وز حسن
معرفت گشته است بر من انجمن
او در ۶۳ سالگی در زادگاه خود سال ۱۱۰۲ هجری جهان را به درود گفت. مزار وی زیارت گاه اهل طریقت است.

سلطان باهو بیشتر از ۱۴۰ کتاب عرفانی و مذهبی به زبان فارسی و عربی نوشت که بعضی از آن‌ها بر جا ماند. در این میان تنها یک کتاب به عنوان کلیات باهو به زبان مادری خود پنجابی سرود که شهرت به سزایی دارد. مهمترین آثار او بدین قرار است: اسرار القادریه، امیر الکونین، اورنگ شاهی، توفیق الهدایه، جامع الاسرار، حجه الاسرار، دیوان باهو، رساله روحی، شمس العارفین، عقل بیدار، عین العارفین، عین الفقر، کلید التوحید، کلید جنت، محک

الفقرا، مفتاح العارفین، نورالهدی و ابیات باهو وغیره. همه آثار وی حاوی مضامین اخلاقی، عرفانی و مذهبی اند. وی مردم را به طرف توحید، معرفت، عشق، فقر، ذکر و عبادت خداوند، تزکیه نفس و یقین کامل دعوت می کند.

۲. عطار و سلطان باهو

عرفان حاصل دریافت های معنوی است که به آگاهی و بیداری می انجامد. بسیاری از اشعار سلطان باهو بهره مند از مضامین عرفانی و معرفت الهی است که در پیروی عرفای نامدار سروده شده است. در اینجا مواردی که سلطان باهو به آن توجه و دقت کافی داشته است و اشعاری را که در تأثیرپذیری از عطار سروده است مورد بررسی قرار می دهیم:

توحید

توحید، بنیادی ترین آموزه اعتقادی در اسلام می باشد که دارای جنبه های متعدد نظری و عملی است. مطابق مفهوم توحید، خداوند، یکتا، دارای همه صفات کمالی، بی مانند، بری از تغییر و نیز خالق یگانه عالم و بی شریک است، اداره عالم به اراده او صورت می گیرد و دانش و توان فراگیرش بر همه عالم محیط است؛ همه آفریدگان باید او را پرستش کنند و این پرستش بی نیاز از پایمردی است. وادی توحید، منزل تجرید است. این جا عدد از میان برمی خیزد و جز یک نمی ماند. ازل و ابد گم می شود و هیچ می ماند. این وحدت و یگانگی ذاتی و حقیقی است، نه رقمی و عددی (پوران، ۱۳۷۲: ۲۰۱)

اشعار این دو شاعر در بردارنده زیباترین درون مایه های سلوک عرفان نظری و عملی است، ایشان در بیان عرفان نظری در خصوص توحید چنین می گویند:

عطار

امانت کلمه توحید میدان که از وی زنده می ماند تن و جان

حیات انس و جن دایم به جان است

وجود جمله شان قایم به جان است

(عطار، پندنامه، ۱۳۶۲: ۱۷۹)

بعد از این وادی توحید آیدت
روی ها چون زین بیابان در کنند
گر بسی بینی عدد، گر اندکی
چون بسی باشد یک اندر یک مدام
نیست آن یک کان احد آید ترا

منزل تفرید و تجرید آیدت
جمله سر از یک گریبان برکنند
آن یکی باشد درین ره در یکی
آن یکی اندر یک، یکی باشد تمام
زان یکی کان در عدد آید ترا
(عطار، منطق الطیر، ۱۳۶۶: ۱۳۵)

سلطان باهو

یقین دانم درین عالم که لا معبود الا هو
چو تیغ لا به دست آری بیا تنها چه غم داری
بلا لا لا همه لا کن بگو الله والله جو
هو الاول، هو الاخر، ظهور آمد تجلی او
الا ای یار شو فانی، مگو ثالث مگو ثانی
هو الله هو، هو الحق هو، ندانم غیر الا هو
یکی گویم، یکی جویم، یکی در دل چو گل رویم
به گرد عالم چو گردیدم، هو الحق هو پسندیدم
منم غم خوار خود هستم، به جز یا هو نه در دستم

ولا موجود فی الکونین لا مقصود الا هو
مجو از غیر حق یاری که لا فتاح الا هو
نظر خود سوی وحدت کن که لا مطلوب الا هو
به ذات خود هویدا حق که لا فی الکون الا هو
هو الواحد هو المقصود، لا موجود الا هو
هو الله هو، هو الحق هو، نخوانم غیر الا هو
همون یک را به یک پویم، نه پویم غیر الا هو
یکی خواندم یکی دیدم، ندیدم غیر الا هو
دل و جان را به هو بستم، نه بستم غیر الا هو
(باهو، دیوان باهو، ۱۹۹۸: ۱)

همانگونه که ملاحظه می شود هر دو در مبحث توحید اشاره به این می کنند که یکی بودن خداوند یکی بدون عدد است و اینکه یکی بودن خداوند به معنای واحدی که بشود برای آن ثانی فرض کرد نیست، لیکن این مطلب واحد را با دو روش مختلف بیان می کنند. لحن و وزن و سبک عطار کاملا تعلیمی است و یادآور شیخ کاملی است که به مریدان درس توحید می آموزد در حالی که

سلطان باهو وزن و ریتم تندی را برای این مطلب برگزیده است که یادآور مستی ناشی از استغراق در توحید است.

مناجات های عطار و باهو

بخش بزرگی از آثار باهو و عطار به مناجات با پروردگار اختصاص یافته است. موضوع مناجات ها اغلب یکسان است و تفاوت در سبک بیان آنها است به گونه ای که می توان گفت مناجات های عطار دردمندانه تر و عمیق تر و مناجات های باهو مستانه تر و با شور ترند.

مثلاً عطار می گوید:

مناجات عطار

<p>پادشاهها جرم ما را در گذار تو نکو کاری و ما بد کرده ایم دایماً در بند عصیان بوده ایم بی گنه نگذاشته بر ما ساعتی مغفرت دارد امید از لطف تو بحر الطاف تو بی پایان بود چشم دارم کز گنه پاکم کنی اندر آن دم کز بدن جانم بری</p>	<p>ما گنه کاریم و تو آمرزگار جرم بی پایان و بی حد کرده ایم هم قرین نفس و شیطان بوده ایم با حضور دل نکرده طاعتی زانکه خود فرموده ای لاتقنطوا نا امید از رحمت شیطان بود پیش از آن کاندر جهان خاکم کنی از جهان با نور ایمانم بری</p>
---	--

(عطار، پند نامه، ۳۶۲: ۴)

سلطان باهو

<p>خدایا، کن تو بر من مهربانی فتادم کوی تو بیمار عشقت ندیدم در جهان جز تو طیبی ز درد دل بسی آه است و ناله</p>	<p>که جز تو نیست دردم را تو دانی مداوا کن طیبیا نبض دانی طیبیا، حاذقا، دردم تو دانی ز شوق جان ضمیرم را تو دانی</p>
--	---

که داند جز تو حال درد مندان یقین دانی تو حال یار جانی

(سلطان باهو، دیوان باهو، ۱۹۹۸: ۵۴)

در مناجات های باهو نوع وزن ردیف ها و تکرار ها و دیگر تفنن های ادبی نوعی بازیگوشی کلامی ایجاد کرده است که آن را از فضای دردمندانه مناجات های عطار جدا ساخته است.

عشق

عشق میل مفرط است و اشتیاق عاشق و معشوق از عشق است و به معنی فرط حب و دوستی است. گویند عشق آتشی است که در قلب واقع شود و محبوب را بسوزد. عشق دریای بلا است و جنون الهی است و قیام قلب است با معشوق بلا واسطه. (سجادی، ۱۳۵۴: ۳۳۲) عقل و خرد راهی به بارگاه سلطان عشق ندارند. عشق مجازی، ابتداء، محبت و هوی و بعد علاقه و بعد وجد و عشق است که منشأ آن هوی و حب مجازی است و پس از مرتبه عشق، شغف است که سوزاننده قلب است.

عشق حقیقی، الفت رحمانی و الهام شوقی است و ذات حق که واجد تمام کمالات است و عاقل و معقول با لذات است، عاشق و معشوق است. بالجمله عشق حقیقی، عشق به لقاء محبوب حقیقت است که ذات احدیت باشد و مابقی عشق ها مجازی است. (همان، ۵۸۲).

عطار

بعد از این وادی عشق آید پدید غرق آتش شد کسی کانجا رسید
کس درین وادی بجز آتش مباد وانک آتش نیست عیشش خوش مباد
عاشق آن باشد که چون آتش بود گرم رو سوزنده و سرکش بود
عاقبت اندیش نبود یک زمان در کشد خوش خوش بر آتش صد جهان
لحظه ای نه کافری داند نه دین ذره ای نه شک شناسد نه یقین
نیک و بد در راه او یکسان بود خود چو عشق آمد نه این نه آن بود

(عطار، منطق الطیر، ۱۳۶۶: ۱۲۷)

سلطان باهو

هر منتهی آغاز من کس نیست محرم راز من
مگسی کجا شهباز من در عشق او پروانه‌ام

از جان خود بیگانه‌ام

زاهدان کجا بس دور تر از وصل عاشق بی خبر
این مدعی اندر راه من در وحدتش پروانه‌ام

از جان خود بیگانه‌ام

ای عالمان علمش بخر این جاهلان گاو خر
جز عشق حق دیگر مبر در عشق او پروانه‌ام

از جان خود بیگانه‌ام

باهو به یاهو یار شد چون بخت من بیدار شد
با همنشین دلدار شد در عشق او پروانه‌ام

از جان خود بیگانه‌ام

(باهو، عین الفقر، ۱۹۹۳: ۲۸۰)

در اشعار زبان پنجابی موضوع عشق را چنین مطرح کرده است:

ایمان سلامت ہر کوئی مئے، عشق سلامت کوئی ہو
منگن ایمان شرماون عشقوں، دل نون غیرت ہوئی ہو
جس منزل نون عشق پچاوی، ایمان نون خبر نہ کوئی ہو
میرا عشق سلامت رکھیں باہو، ایمانوں دیاں دھروئی ہو

(باهو، ابیات باهو، ۲۰۱۶: ۱۵)

ترجمه: همه خواستار سلامتی ایمان هستند، اما جایگاه و مقام عشق را هر کسی نمی‌داند. این طالبان دنیا هستند که تنها به دنبال سلامتی ایمان هستند و از عشق می‌ترسند؛ زیرا عشق روشی آسان نیست. حقیقت این است که عشق به جایگاهی دسترسی دارد که ایمان از آن خبر ندارد. خداوند عشق مرا

سلامت نگهدار و مرا بر آن استواری و استقامت عطا کن عشق برای من محبوب تر از ایمان و جایگاه و مقام عشق والاتر از ایمان است.
 عطار و باهو هر دو برای عشق جایگاهی عالی قائلند که غیر عشاق از آن بی خبرند. هر دو نیز عشق و سوختن را لازم و ملزوم یکدیگر می دانند، اما عطار به نحوی فلسفی تر به عشق می نگرد و توضیح می دهد که عشق با مرحله فنای عرفانی سخت در پیوسته است.

حب دنیا

ترک جهان مادی یکی از ویژگی های زهد و تقوی به شمار می رود. نزد صوفیه حب دنیا دوری از ایمان و دوری از زهد است. حب دنیا برای کسانی است پیرو نفس و هوا و هوس هستند. سلطان باهو در محک الفقر (کلان) چنین می گوید: «هر که خدا تعالی را شناخت لا یحب الدنیا شناخت و هر که شیطان را شناخت مع حب الدنیا شناخت چنانچه پادشاهی دنیا را حضرت ابراهیم بن ادهم ترک داده به جانب الله آمد عنایت الله و ولایت از مرشد کامل رسید هدایت الله این فقیر نه محتاج درویش اند که به وجه نظر طمع رشوت درم گیراند:

زمین در ناخن است در چشم درویش به هر خزائن در نظر خویش
 (باهو، ۲۰۰۷: ۵۷۲)

عطار چنین می گوید

تا درین زندان فانی زندگانی باشدت این جهان را ترک کن تا چون گذشتی زین جهان
 این جهان را ترک کن تا چون گذشتی زین جهان کام و ناکام این زمان در کام خود درهم شکن
 کام و ناکام این زمان در کام خود درهم شکن گر به ترک عالم فانی بگویی مردوار
 گر به ترک عالم فانی بگویی مردوار (دیوان عطار، ۱۳۶۲: ۱۵۵)

سلطان باهو

حب دنیا راس آمد کل خطا تا نه پنداری که این باشد عطا

کی عطا باشد که باشد بی بقا
با قلیل الفهم گر گوید کسی
بسته دل با وی نشاید مطلقاً
یار با وی دوستی هرگز مکن

بی بقا را تا نگویی خود عطا
این عطا هرگز مگو باشد خطا
بستگی دل با خطاء باشد خطا
لا تقل هذا عطا الا خطاء

(سلطان باهو، دیوان باهو، ۱۹۹۸: ۸۲)

در جای دیگر چنین می فرماید:

او همی لعنت دنیا تا کنی، تے ساری دنیاں داراں هو
پپوواں کولوں پتر کواوے، بھٹھ دنیاں مکاراں هو

همیں راه صاحب دے خرچ نہ کیتی، لین غضب دیاں ماراں هو
جنناں ترک دنیاں کیتی باهو، لیسن باغ بہاراں هو

(باهو، ابیات باهو، ۲۰۱۶: ۱۵)

ترجمه: لعن و نفرین بر حب و طلب دنیا و کسانی که در طلب آن محبت خداوند متعال را ترک می کنند و در هوا و هوس دنیا گرفتار می شوند. کسانی که خواستار دنیا هستند و در راه خدا خرج نمی کنند در روز قیامت پاداش خوبی نخواهند گرفت. این دنیای مادی انسان را به این اندازه حریص می کند که پدران پسران را به قتل می رسانند. ای کاش این دنیای فریب کار بسوزد و ویران شود. کسانی که به سبب حب به خداوند دنیا را ترک می کنند، همان کسانی هستند که در روز جزا رستگار خواهند شد.

ترک دنیا

چون محور فکر و ریشه اندیشه صوفیه قرآن کریم و فرمایشات حضرت پیامبر (ص) است نزد ایشان جهان مادی و دنیای فانی در برابر جهان معنوی هیچ ارزش ندارد. ایشان همیشه سعی می کنند که مردم را به طرف دین و جهان معنوی راهنمایی کنند

عطار

واثق مشو به او که به عهد استوار نیست
کاین هر دو مدتی است که در روزگار نیست
کاندر دیار خویش بدیدیم یار نیست
کامیدهای باطل ما را شمار نیست
(عطار، دیوان، ۱۳۶۲: ۲۱۱)

دل بگسل، از جهان که جهان پایدار نیست
در طبع روزگار وفا و کرم مجوی
رو یار خویش باش و مجوی یاری از کسی
نومید شو ز هر چه توانی و هر چه هست

سلطان باهو

آری عبادتست و لیکن عنایت است
آن مرد حق شناس که اهل قناعت است
آنکس که ترک کرد از اهل سعادت است
هر کس گرفت با خود زهر این کفایت است
بختش بین تو یاور ز اهل سعادت است
(سلطان باهو، دیوان باهو، ۱۹۹۸: ۳۹)

ز دنیا تو ترک گیر رأس العبادت است
آنها که ترک کرد ز اهل عنایت‌اند
عارف به گرد دنیا ای جان کجا بگردد
دنیا درین جهان چو مردار منجلاب است
آنکس که میل کرد به همت تمام خویش

در اشعار پنجابی چنین آمده است

اوجھڑ جھل تے مارو بیلا، جتھے جان اساڈی آئی ہو
جس کدھی نوں ڈھاہ ہمیشاں، اوہ اج ڈھٹھی گل ڈھائی ہو
نہیں جنماں دے وہے سرائی، اوہ سکھ نہ سوندے راہی ہو
ریت تے پانی جتھے ہون اکٹھے باہو، اتھے بنی نہ بکھدی کائی ہو

(باہو، ابیات باہو، ۲۰۱۶: ۱۸)

ترجمه: این دنیا مانند جنگلی ضخیم و وحشتناک است و ما مجبوریم که در این دنیا زندگی کنیم. در واقع این دنیا مثل ساحلی است که همیشه در معرض خطر ریزش قرار دارد و ما انسان‌ها در کنار آن دراز کشیده ایم و می ترسیم که هنگام خواب به این دریا بیفتیم. این دنیا مانند بند ریگ و شن است که آب آن با خود خواهد برد.

فقر

فقر در نظر صوفیه از مقامات مهم و قابل توجه به شمار می رود و عبارت است از «نیازمندی به باری تعالی و بی نیازی از غیر او» (سجادی، ضیال‌الدین، ۱۳۸۸: ۲۳) در قرآن آمده است: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ. (سوره فاطر، آیه ۱۵) ای مردم شما به خدا نیازمندید و خداست که بی نیاز ستوده استدر کتب صوفیه حدیثی از پیامبر نقل شده است: الفقر فخری. (همان، ۲۴).

عطار

گر قدم در فقر چون مردان کند محکم رواست

(عطار، دیوان، ۱۳۶۲: ۱۷۱)

محنت امروز را فردا مکن
غم مخور آخر ترا یک نان دهد
گر تو مردی فاقه را مردانه کش
تا نگردي یار با اهل نفاق
بی گمان از روی خدا بیزار شد

(عطار، پند نامه، ۱۳۶۲: ۱۳)

با تو گویم گر نداری زآن خبر
خویش را منعم نماید پیش خلق
دوستی با دشمنان خود کند
می نماید در ترازو فربهی
وقت طاعت کم نباشد از حریف

(عطار، پند نامه، ۱۳۶۲: ۴۸)

فقر دارد اصل محکم وان دیگرها هیچ نیست

فقر خود را پیش کن پیدا مکن
مر ترا آنکس که فردا جان دهد
تا به کی چون مور باشی دانه کش
خم مشو پیش توانگر همچو طاق
هر که او حرص دنیا دار شد

فقر می دانی چه باشد ای پسر
گر چه باشد بی نوا در زیر دل
گرسنه باشد دم از سیری زند
چون دل پر درد و دست تهی
گرچه باشد لاغر و خوار و ضعیف

سلطان باهو

فقر را با خوش رسیدم خوش بدیدم هم نشین و هم در کنار

فقر بودم فقر هستم عاقبت با فقر یار

(باهو، عین الفقر، ۲۰۱۶: ۲۸۶)

فقر را تحقیق کردم از فقر
فقر فخر انبیاء و اولیاء

فقر طالب نیست دنیا سیم و زر
فقر فخری را چه داند پر هو/
(همان، محک الفقر(کلان، ۱۵، ۲۰: ۵۶۰))

گر دل ق فقر را تو پیوشی چه می شود
وین پوشش تو دل ق همه خودنمایی است

آن لایق تو سیرت درویشی را کجاست
جایی که خو نمایی ست فقر و فنا کجاست
(باهو، دیوان باهو، ۱۹۹۸: ۲۸)

تزکیه نفس

یعنی پاک کردن نفس خود از هوا و هوس مادی. نزد صوفیه خوشنودی خدا
خلاف نفس است. برای سالک لازم است هر ساعت خلاف نفس بجنگد و چون
این نفس دشمن ایمان است هیچ وقت از او غافل نشود.

عطار

نفس نتوان کشت الا با سه چیز
خنجر خاموشی و شمشیر جوع
هر که را نبود مرتب این سلاح
چونکه دل بی یاد اللهت بود
هر که دنیا را چو دینار آیدش
هست شیطان ای برادر دشمنت

چون بگویم یاد گیرش ای عزیز
نیزه تنهایی و ترک هجوع
نفس او هرگز نمی یابد صلاح
دیو ملعون یار و همراهت بود
لقمه های چرب و شیرین بایدش
غل آتش خواهد اندر گردنت
(عطار، پند نامه، ۱۳۶۲: ۱۲)

ای ز یزدان بی خبر در این جهان
بگذر از شیطان نفس شوم خویش
نفس شومت میل زیبایی کند
نفس شوم خویشتن گردن بزن

چند گردی گرد این شیطانیان
بر تو چون کژدم زند این جای نیش
همچو حیزان زیب و رعنایی کند
بیش از آن کت خون بریزد پیر زن
(عطار، لسان الغیب، ۱۳۴۴: ۱۳)

سلطان باهو

راحتی گر خویش خواهی نفس را گردن بزن

گر وصال حق بخواهی بگذر ز فرزند و زن

چون نفس را گردن زخم نفس گردد مرد حق
غیر نفس خویش کشتن کش نیابد عشق حق
چون نفس را گردن زخم آن نفس مرشد پیشوا
هر مقامی خوش نماید می برد با کبریا
(باهو، عین الفقر، ۲۰۱۶: ۱۲۸)

ترا با نفس کافر کیش کاری است
به دام آور که این طرفه شکاری است
اگر مار سیاه در آستین است
به از نفسی که با تو هم نشین است
(باهو، کلید التوحید، ۲۰۱۵: ۴۹۴)

در کلام پنجابی همین مطلب را چنین ذکر کرده است:

سینے ہزار کتاباں پڑھیاں، پر ظالم نفس نہ مردا ہو
باچھ فقیراں کسے نہ مارا یا باہو، ایہہ ظالم چوراں دردا ہو
(باهو، ابیات باهو، ۲۰۱۶: ۱۲)

ترجمه: با وجود اینکه شما هزارها کتاب دینی و دنیوی خواندید و در سینه خود آنان را حفظ کردید باز هم نتوانستید نفس اماره را بکشید که همواره شما را به بدی ها فرمان می دهد و به سقوط و تباهی می کشاند و نتوانستید به منزلگاه نفس مطمئنه برسید و آرامش و اطمینان به دست بیاورید. نفس اماره در بدن انسان مانند دزدی است که فقط عارف و صوفی می تواند آن را با یک نگاه بکشد.

ذکر

در کلمات عارفان به معانی یاد کردن، مواظبت برعمل، حفظ، طاعت، نماز، بیان، قران، حلم شرف و شکر.

عطار

ثنای ذات پاکت می سرایم
دهان در شکر می گشایم
از چنین رسوایی پرهیز کن
ذکر جانان را به شب انگیز کن
شب بود محرم برای راز تو
همچو شمع از سوز او بگداز تو
الهی نامه

سوزش اهل دلان در شب بود

جاهلان را روز روشن شب بود

(عطار، لسان الغیب، ۱۳۴۴: ۱۵۲)

باهو

هر به مویی را زبانش ذاکران را بر بدن

قلب قلقل وجد آید استخوان رگ پوست تن

دل به دیگش جوش گردد زیر آتش عشق سوز

گاه گرمی گاه سردی ذاکران را شب و روز

سلک باید سالکی را راه هادی پیشوا

سیر سرش می رساند با محمد اصفیا

عشق را بام بلند است اسم الله نردبان

هر مکانی بی نشانی می برد در لامکان

(باهو، عین الفقر، ۲۰۱۶: ۲۶۰)

ذکر یک ذوق است باشد لازوال

ذاکران را برد ذکرش با وصال

ذکر با عین است ذاکر با عیان

ذاکران را موت باشد لامکان

نیست ذکرش آن که تو فهمیده

ذاکر آن که دیدار الله دیده

(باهو، نورالهدی، ۲۰۱۵: ۳۷۸)

یقین

در لغت علمی است که شکی با آن نباشد و نزد عرفا عبارت است از رؤیت عیان به قوت ایمان نه به حجت و برهان. برای یقین سه مرحله است: علم الیقین،

عین الیقین و حق الیقین. چون سالک را مشاهده دست داد و با چشم دل حق

را دید و نور حق در دلش تابید و از خود فانی و در حق باقی شد، و از هر چه

رنگ تعلق است آزاد شد، و همه تعنیات را رها کرد، آنگاه به یقین می رسد.

(سجادی، ضیالالدین، ۱۳۸۸: ۴۶)

عطار

چه دانستم که این دریای بی پایان چنین باشد

بخارش آسمان گردد کف دریا زمین باشد

لب دریا همه کفر است و دریا جمله دین داری

ولیکن گوهر دریا ورای کفر و دین باشد

اگر آن گوهر و دریا به هم هر دو به دست آری

تورا آن باشد و این هم ولی نه آن نه این باشد

یقین می دان که هم هر دو بود هم هیچیک نبود

یقین نبود گمان باشد گمان نبود یقین باشد

درین دریا که من هستم نه من هستم نه دریا هم
 اگر خواهی کزین دریا وزین گوهر نشان یابی
 نداند هیچکس این سر مگر آن کو چنین باشد
 نشانی نبودت هرگز چو نفست همنشین باشد
 (عطار، دیوان، ۱۳۶۲: ۲۸۸)

باهو

حق تعالی بالیقین حاضر نگر
 چند ریزی از درون خون جگر
 اصل یقین است یقین یار کن
 باهو دیوان، ۲۴۰
 اصل یقین است یقین کن طلب
 محرم اسرار شوی کن ز کن
 اصل یقین است یقین با نظر
 محرم اسرار شوی راز رب
 علم یقین یافتش ذات نور
 نظر یقین به بود از سیم و زر
 این نه یقین است که تو یافتی
 شد ز یقین صورت رهبر حضور
 اصل یقین است طلب کن خدا
 که پیش بتان سرنگون ساختی
 باهو هر که طلب غیر کند بالیقین
 اصل یقین است طلب مصطفی
 تابع شیطان بود آن لعین
 (باهو، عقل بیدار، ۲۰۱۶: ۴۸)

فنا و بقا

بی تردید یکی از اساسی ترین مسائل عرفان اسلامی و عرفان های اقوام و ادیان مختلف مسئله فنا است. اصولاً فرق عارف و عالم در آن است که هدف عالم فهم حقیقت است و هدف عارف فنا در حقیقت. (یثربی، ۱۳۷۷: ۴۰) «مراد از فنا فنای عبد است در حق و فنای جهت بشریت اوست در جهت ربوبیت، به وسیله کلمه فنا اشاره کنند به سقوط اوصاف مذمومه و به واسطه کلمه بقا اشاره کنند به قیام اوصاف فنا و بقا محموده و چون هر بنده خالی از این دو حالت نیست بنابراین هر گاه یکی از دو حالت نباشد». (سجادی، چ ۲، ۱۳۵۴: ۳۶۶)

نهایت روش سالکان راه حق آن است که به مقامی برسند که افعال و صفات و ذات اشیاء را محو و فانی پرتو نور تجلی حق یابند، به فقر حقیقی که مرتبه فنا -

فی‌الله است متحقق گردند. (لاهیجی، ۱۳۳۷: ۹۸) فنا زوال خصال ذمیمه است از سالک. (هدایت، ۱۳۴۴: ۳۰) بقا عبارت است از بدایت سیر الی‌الله. به عبارت دیگر، فنا زوال حظوظ دنیوی و اخروی است مطلقاً و بقا رغبت به حق تعالی است. (پوران، ۱۳۷۲: ۲۱۸)

عطار

بنوش درد و فنا شو اگر بقا خواهی
 که زاد راه فنا دردی خرابات است
 (عطار، دیوان، ۱۳۶۲: ۱۷۵)

تا نگریدی از وجود خود فنا
 بر تو این دشوار آسان کی شود
 هر دو یکسان نیست، یکسان کی شود؟
 گفتمش: فانی شو و باقی تویی
 قطره‌ای دریای عمان کی شود؟
 گر چه هم دریای عمان قطره ایست
 (همان، ۳۵۱)

باهو

آشفته دل خویش درین دار فنا
 کس نیست چو ما بیدل در هجر تو ای یار
 در جای دیگر می گوید:

قرب وصال مقام نه منزل، نال او تھے جسم نہ جانی ہو
 عینو عین تھیو سے باہو، سر وحدت سبحانی ہو
 (باهو، ابیات باہو، ۲۰۱۶: ۱۲)

ترجمه: در مقام احدیت وقتی خداوند تجلی ذات می فرماید دویی از بین می رود و سالک به مقام فنا می رسد. اینجا تصور جسم، جان، قرب، وصال، عشق، محبت و کون و مکان از بین می رود و سالک در ذات حق مستغرق می شود و بشریت عبد در ربوبیت محو می شود. در این مقام سالک عین وحدت سبحانی می شود.

نتیجه گیری

شعر سلطان باهو ساده، روان و خالی از تصنع و تکلف است. سخن وی عاشقانه و نجوای فقیرانه دارد. اشعارش لبریز از سوز و گداز عارفانه است. سوز و گدازی که سنایی، عطار، مولانا رومی و جامی و عارفان دیگر آن را بنیاد و علت هستی دانسته اند. سلطان باهو صوفی کامل است. وی زاهدانه به دنیا می‌نگرد و چهار چوب شریعت را راه رسیدن به مقصود می‌بیند. عشق به خدا و پیامبر، دوری از جهان مادی، تزکیه نفس، نفی ذات خود بن مایه فکری اوست. تأثیر پذیری سلطان باهو از فکر و اندیشه عطار نیشابوری و اشتراک در مضامین عرفانی و نکته های اخلاقی با عطار، از ویژگی های مهم آثار سلطان باهو است. ایشان به زیبا ترین شیوه در عرفان نظری و عملی سخن گفته اند و اشعار و افکار ایشان گنجینه گرانبهایی از مضامین و اصطلاحات عرفانی و نکات اخلاقی است. سلطان باهو همچون عطار مخاطبان خود را به بلند نظری، عشق، ترک دنیای مادی، حب الهی، تزکیه نفس، عبادات، ذکر الهی، نیکی، اخلاق حسنه، فروتنی و تسلیم و رضا توصیه می‌کند.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. سلطان باهو، ۲۰۱۶، **ابیات باهو**، العارفین پبلیکیشنز لاهور.
۳. همان، ۲۰۰۸، **رساله روحی**، مترجم، سید امیر خان نیازی، العارفین پبلیکیشنز لاهور.
۴. همان، ۱۹۹۸، **دیوان باهو**، ترجمه انگلیسی، سید احمد سعید همدانی، انتشار ناشاد.
۵. همان، ۲۰۰۸، **عقل بیدار**، مترجم، سید امیر خان نیازی، العارفین پبلیکیشنز لاهور.
۶. همان، ۲۰۱۶، **عین الفقر**، مترجم، سید امیر خان نیازی، العارفین پبلیکیشنز لاهور.
۷. همان، ۲۰۱۵، **کلید التوحید** (کلان)، مترجم، سید امیر خان نیازی، العارفین پبلیکیشنز لاهور.

۸. همان، ۲۰۰۷، **محک الفقر** (کلان)، مترجم، سید امیر خان نیازی، العارفین پبلیکیشنز لاهور.
۹. همان، ۲۰۱۵، **نور الهدی**، مترجم، سید امیر خان نیازی، العارفین پبلیکیشنز لاهور.
۱۰. پوران، شجیعی، ۱۳۷۲، **جهان بینی عطار**، مؤسسه نشر ویرایش.
۱۱. سجادی، سید جعفر، ۱۳۵۴، **فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی**، انتشارات طهوری، چ ۲، تهران.
۱۲. سعیدی، گل بابا، ۱۳۸۳، **فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی**، انتشارات شفیعی، چاپ اول، تهران.
۱۳. عطار، فریدالدین محمد بن ابراهیم، ۱۳۴۴، **با تصحیح و مقدمه**، احمد خوشنویس عماد، کتابفروشی محمودی، تهران.
۱۴. عطار، فریدالدین محمد بن ابراهیم، ۱۳۶۲، **پند نامه و بی سر نامه**، کتابخانه سنایی، گیلان.
۱۵. عطار، فریدالدین، ۱۳۶۲، **دیوان عطار**، حواشی و تعلیقات م. درویش، انتشارات جاویدان.
۱۶. عطار، فریدالدین، ۱۳۶۸، **منطق الطیر**، مقدمه و تلخیص، حسین الهی، خط محمد علی گرجستانی، انتشارات انجمن خوشنویسان ایران.
۱۷. لاهیجی، شیخ محمد، ۱۳۳۷، **مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز**، با مقدمه کامل به قلم کیوان سمیعی، انتشارات کتابفروشی محمودی، تهران.
۱۸. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۳، **عرفان حافظ**، انتشارات صدر، چاپ نهم، تهران.
۱۹. هدایت، رضا قلی خان، ۱۳۴۴، **تذکره ریاض العارفین**، به کوشش مهر علی گرگانی، تهران، محمودی.
۲۰. یثربی، سید یحیی، ۱۳۷۷، **فلسفه عرفان تحلیلی از اصول و مبانی و مسایل عرفان**، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، قم.
۲۱. یثربی، سید یحیی، ۱۳۷۷، **عرفان نظری تحقیق در سیر تکاملی و اصول و مسایل تصوف**، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، قم.

همگونی اقبال و سیمین

نوید احمد گل *

Homogeneity of Iqbal and Semin

Naveed Ahmad Gill

Maulana Room (30-09-1207 to 17-12-1273Ad) Iqbal (09-11-1877 to 21-04-1938 Ad) and Simeen Behbahani (20-06-1927 to 19-08-2014 Ad) Belong to different ages. There is a gap of no less then 600 years between the life spans of Roomi and Iqbal. Iqbal never took into account the distance of either time or space. Iqbal Rusheres back through these centuries to proudly own Roomi as his spiritual mentor. This disciple relationship has assumed a proverbial significance, so differences of the place and period has no importance in love. Simeen is also seen following the foot prints of Iqbal ignoring a gap of 76yers between them. Simeen has not only a wonderful themetic-similarity but she also seems sharing Iqbal`s art, craft, forms, diction and so many his other poetic-patterns. This research-article is a selection of these similarities but only Persian poetry of Iqbal is discussed here.

چکیده

ملک الشعراء محمد تقی بهار (۱۹۵۱م) عصر حاضر را "عهد اقبال" نامیده است. اقبال (۱۹۳۸م) متفکر بزرگی بود که سراسر عالم اسلام را تحت تاثیر خود قرار داد. وی با درک

*. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی ، دانشکده دولتی - شیخوپوره

درستی که از جهان اسلام و دردهای آن داشت مسائلی را در آثار خود بیان کرد که این مسائل بعدها موضوع آثار بسیاری دیگر از متفکرین و هنرمندان جهان اسلام قرار گرفت. یکی از این متفکرین سیمین بهبهانی (۲۰۱۴م)، شاعر زن معروف و معاصر ایرانی است. سیمین شاعری کثیر الاثر و نو اندیش است که در ظاهر با اقبال بسیار متفاوت به نظر می‌رسد، اما با دقت و بررسی بیشتر در می‌یابیم که این دو نیز مشترکات و دغدغه یکسان متعددی دارند. نمی‌توان حکم قطعی صادر کرد که آیا سیمین واقعاً تحت تاثیر اقبال قرار داشته یا شرایط اجتماعی و سیاسی یکسان باعث ظهور اشتراکات متعدد میان آن دو شده است. البته آنجا که شباهتهای صوری و لفظی با شباهت در مضمون همراه می‌شوند قزینه‌ای به دست می‌دهند از آشنایی سیمین با سبک و شعر اقبال. در این مقاله سعی شده همگونی‌های اقبال و سیمین از لحاظ هنر و اندیشه مورد بررسی قرار گیرد.

کلید واژه: اقبال، سیمین، همگونی

مقدمه

در تاریخ ادبیات جهان کمتر زبانی چون زبان فارسی دارای این تفاخر و اعزاز است که در آن شعر گو بانوان شعر گو پیوسته و متواتر مردان شعر گو باشند. برای مثال در تاریخ ادب فارسی اگر رودکی هست رابعه قزازی نیز هست و اگر بهار هست پروین اعتصامی نیز هست و اگر شهریار هست، سیمین بهبهانی نیز هست و سلسله بانوان سخن سرای فارسی گوی همواره جاری و ساری است. سیمین بهبهانی شاعر بزرگ و معاصر ایران است که در طول هشتاد و هفت سال زندگی خود آثار متعددی را خلق کرد. وی مورد ستایش بسیاری از ادب دوستان و منتقدان است چنانکه محمد دهیم می‌گوید:

”بانو سیمین بهبهانی بی شک یکی از ستارگان آسمان ادب شعر معاصر ایران است. (دهیم، ۱۳۷۲: ۱۱۵).“ ناهید موسوی گفته است: ”سیمین بهبهانی

غزل‌سرای بلند آوازه ایران است. (موسوی، ۱۳۴۹: ۵۰).“ حسن علی می‌گوید: ”بیشتر اشعار او جنبه اجتماعی و انتقادی دارد. (محمدی، ۱۳۷۳: ۷۵۳).“ رفیع درباره سیمین می‌گوید: ”خانم سیمین برخیلی که به سیمین بهبانی مشهور شده، دختر عباس خلیلی از دانشمندان و مترجمان مشهور معاصر و بانو فخر عادل از بانوان فاضله معاصر، از شاعران پُر احساس و نامی معاصر است. (حقیقت، ۱۳۶۸: ۲۹۶).“

از گفته‌های سیمین اشتراکات فکری و احساسی بسیاری با اقبال ظاهر می‌شود هرچند که سیمین فقط ده سال داشت که اقبال (۱۹۳۸م) چشم از جهان فروبست.

مضامین و مفاهیم مشترک در اشعار اقبال و سیمین بهبانی

در این جا چند نمونه از یکسانی های اقبال و سیمین (فقط از لحاظ شعر فارسی اقبال) بیان می‌گردد تا چند و چون همگونی هر دو شاعران روشن شود. برخی از این اشتراکات عبارتند از:

توصیه به شکستن سکوت و سخن گفتن

در ادب کلاسیک فارسی سکوت و خاموشی فضیلت است و اغلب سخنسرایان توصیه به سکوت و کم سخنی دارند. اقبال و سیمین در این مورد هر دو سنت شکن هستند و با یکدیگر متفقند که نهفتن و پوشیدن شیوه شاعران و ادیبان و نویسندگان نیست، بلکه ایشان به مطرح کردن و گفتن آنها ملزمند، به عنوان مثال:

اقبال:

چه خوش می‌گفت مرغ نغمه خوانی
سرودی، ناله ای، آهی، فغانی

سحر در شاخسار بوستانی
برآور هرچه اندر سینه داری

(اقبال، ۱۹۷۳: ۲۰۳)

سیمین:

برآور از چمنِ طبعِ خویشتن سیمین گلِ نیازی و تقدیمِ ناز داران کن

(بهبهانی، رستاخیز ۱۳۷۰: ۳۰)

واژه ای ”برآور“ یکسانی صوری هم دارد. فضای کلی دو شعر نیز تا حدی یکدیگر را مبادر می کنند.

شکایت از بی عملی و حقارت مردم روزگار

شکایت از ابنای روزگار از موضوعات رایج در اشعار فارسی است. سیمین و اقبال هر دو مردمان روزگار خود را مورد خطاب می دهند و با الفاظی تند بی عملی و سستی آنها را مورد نقد قرار می دهند. این لحن بیش از آنکه قصد تحقیر مخاطب را داشته باشد هدفش تحریک مخاطب و واداشتن او به کوشش است.

اقبال:

چشم‌ها بی شرم و غرق اندر مجاز عقل‌ها بی باک و دل‌ها بی گداز
این مسلمان از پرستاران کیست؟ درگریانش یکی هنگامه نیست

(اقبال، ۱۹۷۳: ۷۸۹-۸۷۰)

سیمین:

میانِ معبد این سینه‌های بی معبود به خورِ شیفتگیِ عطر عشق و شور کجاست
حقارت است و خموشی در این تنفسِ برگ خروشناکیِ توفانِ پُرِ غرور کجاست

(بهبهانی، رستاخیز ۱۳۷۰: ۳۶)

شکوه و شکایت از ارباب دین

اقبال و سیمین هر دو از علمای بی عمل و صوفیان بی صفا بسیار بیزار و نالانند. ریاکاری و دنیا طلبی در پوشش دین مساله ای است که هر دو شاعر را آزار می دهد:

اقبال:

نه این جا چشمکِ ساقی نه آن جا حرفِ مشتاقی
 می شود هر مودرازی خرقه پوش
 ز بزمِ صوفی و مُلا بسی غم ناک می آیم
 آه ازین سوداگرانِ دین فروش
 (اقبال، ۱۹۷۳: ۴۲۳)

سیمین:

در سر سودا فروش ما خماری هست هست
 قاریان آیات خوان در حسرت حلوا و نان
 بر لبِ ناو نوشِ ما شرابی نیست نیست
 مرده خواران را دعای مستجابی نیست نیست
 (بهبهانی، ۱۳۷۳: خطی ز سرعت و از آتش: ۱۰)

بیگانگی با جهان پیرامون خود

اقبال و سیمین هر دو با جهان پیرامون خود غریب و بیگانه اند و از آن
 گریزان. آنگاه که از این جهان مادی سخت تنگدل می شوند هر دو گویی با
 اندیشیدن بر مزار خویش تسلی می یابند:

اقبال:

بخاکِ مرقدِ من لاله خوشتر
 به جهانِ درد مندان تو بگوچه کار داری
 که هم خاموش هم خونین نوای است
 تب و تابِ ماشناسی؟ دلِ بی قرار داری؟
 (اقبال، ۱۹۷۳: ۴۳۴ و ۸۵۹)

سیمین:

زچه جوهر آفریدی دلِ داغِ دارِ مارا
 چو نسیم آشنائی ز کدام سو وزیدی؟
 که هزار لاله پوشد پس ازین مزارِ مارا
 تو که بی قرار کردی همه لاله زارِ مارا
 (بهبهانی، ۱۳۷۳: ۱۱۳)

در اینجا هر دو شاعر تصویری یکسان را در پیش چشم خواننده می نهند؛
 قبری پوشیده از لاله که آرزوی هر دو شاعر است.

ترجیح سوختن در راه دوست به دل کندن از دوست

اشعار عاشقانه اقبال و سیمین نیز بی شباهت به یکدیگر نیست. اقبال و سیمین هر دو رنج در راه یار را دوست دارند و درد عشق را بر درد بی عشقی ترجیح می دهند:

اقبال:

چسان آدابِ محفلِ را نگه دارند و می سوزند	مپرس ازما شهیدانِ نگاه برسر راهی
نظر به راه نشینان سواره می گذرد	مرا بگیر که کارم ز چاره می گذرد
آسوده نمی گردد آن دل که گسست از دوست	باقراتِ مسجدِ ها بادانش مکتبِ ها

(اقبال، ۱۹۷۳: ۴۱۴ و ۴۹۲)

سیمین:

بنگر به شمعِ سوخته از شام تا به صبح	تا باخبر ز حالِ شبِ دوشِ من شوی
-------------------------------------	---------------------------------

(بهبهانی، ۱۳۷۰ جای پا: ۲۱۰)

دردا که عاقبت ننشستم به دامت	باآنکه چون غبار نشستم به راه تو
باهمه زخم که سیمین به دل از او دارد	می کشد نعره که آرام! دلم اوست هنوز

(همان، چلچراغ ۱۳۷۰: ۶۸)

عشق عامل اصلی زندگی

اقبال و سیمین هر دو عشق را عامل و انگیزه اصلی زندگی می دانند. این عشق عشقی الهی است که از جانب پروردگار اعطا شده و راه گریزی از آن وجود ندارد.

اقبال:

ذوقِ حضور در جهان رسمِ صنمِ گری نهاد	عشق فریب می دهد جانِ امیدوار را
در طلبش دل تپید دیر و حرم آفرید	مابه تمنای او، او به تماشای ماست

(اقبال، ۱۹۷۳: ۴۴۳، ۳۴۰)

سیمین:

چراغِ صاعقه آن سحابِ روشن باد که زد به خرمنِ ما آتشِ محبتِ او

(بهبهانی، ۱۳۷۰: دشت ارژن: ۱۵)

رو کرد به مابخت و فتادیم به بندش مارا چه گنه بود خطا کرد کمندش

(همان، ۱۳۷۰: چلچراغ: ۱۲۳)

تنگی سخن و رسایی سکوت

اقبال و سیمین هر دو با وجود تشویق به تحریک و سخن گفتن گاه کلام را قادر به بیان ما فی الضمیر خود نمی دانند و سکوت را گویا تر از سخن می دانند، چراکه خاموشی معنی ای دارد که درگفتن نمی آید. این مضمون درهر دو شاعر دیده می شود.

اقبال:

نمی گردید گُوته رسته معنی رها کردم حکایت بود بی پایان به خاموشی ادا کردم

(اقبال، ۲۰۰۷: ۱۰۳)

سیمین:

فریاد را به سینه شکستم که خوشتر است آگه به دردم از لبِ خاموشِ من شوی

(سیمین: ۱۳۷۰، جای پا: ۲۱۰)

پاکبازی و جانبازی در راه دوست

اقبال و سیمین در این نکته متفق اند که در دنیای محبت و الفت اساسِ مقام و مرتبت عالی امارت و ثروت مندی نیست بلکه درد دنیای عشق، بندگی و چاکری بنا ی سرفرازی هست.

اقبال:

جهانِ عشق نه میری نه سروری داند همین بس است که آئینِ چاکری داند

(اقبال، ۱۹۷۳: ۳۴۵)

سیمین:

در آستانِ دلبر سر باختن نکوتر کانجا به پا درآفتد آن سر که در نبازی
درپایِ دلستانی دادیم نقدِ جانی این مایه شد میسر کردیم کارسازی
(بهبهانی ، ۱۳۷۳ ، چلچراغ: ۱۰۴)

احساس تنهایی و نداشتن مخاطب

هر دو شاعر در جهان غریب آمدند و غریب رفتند و هردو از بی مروتی اهل
دنیا شاکی هستند. هر دوی آنها احساس می کنند کسی حرف آنها را نمی فهمد
و مخاطبی ندارند:

اقبال:

حدیثِ دل به که گویم، چه راه بر گیرم که آه بی اثر است و نگاه بی ادب است
(اقبال، ۱۹۷۳:۳۳۴)

سیمین:

درمی زخم درمی زخم به کوبه با سر می زخم کس نشنود آوای من چندان که غوغا می کنم
(بهبهانی ، ۱۳۷۳ ، رستاخیز: ۵۵)

اقبال و سیمین از بی اعتنای مردمان مایوس و محزون نمی شوند، بلکه این
بی توجهی و بی التفاتی آتش شوق ایشان را دو چندان می کند و می گویند:

اقبال:

تپش است زندگانی، تپش است جاودانی همه ذره های خاکم دلِ بی قرار بادا
تپیدن و نه رسیدن چه عالمی دارد خوشا کسی که به دنبالِ محمل است هنوز
(اقبال، ۱۹۷۳:۳۴۹ و ۴۲۹)

سیمین:

مرگ پیش از مرگ، یعنی زندگی بی شور و عشق این چنین مرگی شکارم کرد و در دامم کشید
به درنگی دلِ ماشاد گُن، ای چنگی عشق که بسی نغمه درین پرده ساز است هنوز
(بهبهانی ، ۱۳۷۳ ، رستاخیز: ۵۹)

تفاخر

اقبال و سیمین در تفاخر به شعر خود نیز هم‌رنگی دارند: به عنوان مثال اقبال می‌گوید:

مرا بنگر که در هندوستان دیگر نمی‌بینی برهن زادهٔ رمز آشنای روم و تبریز است
(اقبال، ۱۹۷۳: ۴۰۵)

سیمین:

چون شمع مگر شعله زبانِ سخت بود؟ کز سوزِ تو سیمین به غزلهای اثری هست
(بهبهانی، ۱۳۷۳، چلچراغ: ۲۰)

نتیجه‌گیری

اقبال و سیمین بهبهانی هر دو از شاعران بزرگ و نوآور عصر خود هستند. علیرغم فاصله زمانی و مکانی با یکدیگر و اختلاف در جنسیت و جهان بینی مشترکات بسیاری در شعر این دو دیده می‌شود. این اشتراکات بیانگر دغدغه‌ها و دردها و آرزوهای یکسان آنهاست. آرزوها و دردهایی که بخشی از آنها ریشه در یکسانی شرایط اجتماعی زندگی دو شاعر دارند و بخشی ریشه در سنت دیرپای ادبیات فارسی که در ذهن و جان هر دو شاعر رسوخ کرده است.

کتابنامه

- (۱) اقبال، محمد، دکتر، علامه، ۱۹۷۳، کلیاتِ اقبال (فارسی)، پاکستان، شیخ غلام علی ایند سنز، لاهور.
- (۲) اقبال، محمد، دکتر، علامه، ۲۰۰۷، کلیاتِ اقبال (اردو)، پاکستان، اقبال اکادمی، پاکستان، لاهور.
- (۳) اکرام، سید محمد، اکرم، دکتر، ۱۹۸۲، اقبال در راه مولوی پاکستان، اقبال اکادمی پاکستان، لاهور.

- (۴) بهبهانی، سیمین، ۱۳۷۵ هـ **رستاخیز**، انتشارات زوّار خیابان جمهوری اسلامی، تهران، ایران.
- (۵) بهبهانی، سیمین، ۱۳۷۷ هـ **باقلب خود چه خریدم**، صدف، تهران، ایران.
- (۶) بهبهانی سیمین، ۱۳۷۰ هـ **دشت ارژن**، انتشارات، زوّار، خیابان جمهوری اسلامی، تهران، ایران.
- (۷) بهبهانی سیمین، ۱۳۷۰ هـ **چلچراغ**، انتشارات، زوّار، خیابان جمهوری اسلامی، تهران، ایران.
- (۸) بهبهانی سیمین، ۱۳۷۳ هـ **گزینه**، انتشاراتِ مرورید، خیابان، انقلاب، تهران، ایران.
- (۹) بهبهانی سیمین، ۱۳۷۳، **خطی ز سرعت و از آتش**، انتشارات، زوّار، خیابان جمهوری اسلامی، تهران، ایران.
- (۱۰) تسبیحی، محمد حسین، دکتر، ۱۹۷۴ء **فارسی در پاکستان**، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، پاکستان.
- (۱۲) حقیقت، عبدالرفیع، ۱۳۶۸ هـ **فرهنگ شاعران زبان فارسی از آغاز تا امروز**، خیابان آفتاب، تهران، ایران.
- (۱۳) دهیم، محمد، ۱۳۷۲ هـ چاپ اول، **مجموعه گلها ج ۱**، آذر آبادگان، تبریز، ایران.
- (۱۴) محمد اکرم، چغتائی، ۲۰۰۴ء **پیر رومی و مرید هندی**، سنگ میل پبلی کیشنز، لاهور، پاکستان.
- (۱۵) محمدی، حسن علی، ۱۳۷۳ هـ **شعر معاصر ایران از بهار تا شهر یار**، ج ۲، انتشارات، ارغوان، تهران، ایران.
- (۱۶) ناهید موسوی، ۱۳۶۹ هـ **گفتگو با سیمین**، مشموله مجله "دنیای سخن" ش ۳۴، ج ۶۹، مدیر، نصرت الله محمودی، خیابان شهید علی رضا، تهران، ایران.

بررسی زندگی نامه و معرفی آثار فارسی عظیم الدین توی

سهیلا باشنده*

A Study of Life of Azim-ud-Din Thattavi and Introduction of His Persian Literary Works

Sohila Bashanda

Muhammad Azim-ud-Din Thattavi (1162-1229 A.H) was one of the prominent poets and writers of the Thatta Sindh who passed his life through the Talpur Period (1783-1843 A.D.). He played a vital role in the growth and spread of Persian language and literature in Sindh. He composed excellent poetry almost in all the prevalent poetic styles and forms and produced six significant literary work in Persian and one in Urdu. Despite his role for the development of Persian in Sindh, he is not well known to the literary circles and no significant research work has been done yet to discuss and introduce this literary figure to the rest of world.

In view of these gaps, I intended to attempt this research to discuss and introduce Azim and his contributions to the world especially to Persian literary Circles. This research focuses on a detailed study of Azim' life but his Persian literary works have only been introduced and not been discussed thoroughly due to time and space constrain.

I hope, it will open a new chapter to the scholars for the creative engagement with the indigenous intellectual traditions of Sindh, specially in the realm of Persian poetry.

*. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کراچی.

چکیده

عظیم الدین حسینی شیرازی تتوی (۱۲۲۹-۱۱۶۲ق) یکی از شاعران فارسی گوی معروف دوران تالپوران (۱۷۸۳-۱۸۴۳ق) در شهر تته و ملک الشعرا دربار میر فتح علی خان تالپور در سند بود. دوره تالپوران آخرین دوره شکوفایی فارسی در سند بود و بیشتر حکمرانان این دوره هم خود صاحب کتاب و دیوان بودند و هم شاعران و نویسندگان را با انعام و اکرام به شعرگویی و نوشتن تشویق می کردند. از میان شاعران دربار تالپوران، عظیم الدین نقش بسیار مهمی را در ترویج زبان و ادبیات فارسی ایفا کرده است و آثار منظوم و منثور بسیار ارزشمندی از جمله: دیوان فارسی عظیم، مثنوی فتح نامه، مثنوی هیر رانجا، مثنوی سیر دل، انشاء عظیم، انتخاب عظیم و مکتوبات عظیم از خود به یادگار گذاشته است. همچنین یک دیوان به زبان اردو هم از او باقی مانده است. در این مقاله به منظور روشن شدن بخشی از تاریخ ادبیات فارسی در سند به بررسی زندگی و تحصیلات و خاندان عظیم الدین و معرفی آثار وی پرداخته شده است.

کلید واژه ها: عظیم الدین تتوی، تالپوران، زبان و ادبیات فارسی در سند، تته، ادبیات شبه قاره

مقدمه

ایالت سند (یکی از استان فعلی پاکستان) بخشی از شبه قاره است که برخی از مهمترین فرهنگها و تمدنهای جهان را در بر گرفته بوده است. به دلیل موقعیت جغرافیایی مناسب و هم مرز بودن با ایران روابط فرهنگی و اقتصادی بین این دو منطقه از قبل از اسلام به خصوص در زمان هخامنشیها و ساسانیها شکل گرفت. از زمان حکومت غزنویان (۴۱۶ق) تا اواخر دوره تالپوران (۱۷۸۳-۱۸۴۳ق) زبان فارسی به عنوان زبان رسمی، علمی، ادبی و دینی در سند رایج بود. در این دوران شعرا، ادبا، علما و عرفای بسیاری به دلایل مختلفی و با انگیزه‌های متفاوتی از ایران به سند آمدند و با تألیف آثار ارزشمندی در تمام حوزه‌های علمی باعث ترویج زبان و ادب فارسی شدند.

حاکمان تالپور با تشویق و قدردانی و نوازش شاعران و علما و نویسندگان وقت و با انعام و اکرام ایشان دوران حکومت خود را به دوره طلایی علم و ادب

مبدل کردند. در این دوره شاعری مانند عظیم‌الدین تتوی که از استعداد شاعری برخوردار بود، توانست در خدمت میر فتح علی خان تالپور استعدادهای خود را جلا بدهد و تمام وقایع و اقدامات دوران حکومتی تالپوران را به نظم در آورد و جایگاه خاصی در حوزه علمی و فرهنگی به خود اختصاص دهد. عظیم متعلق به خانواده‌ای بود که از لحاظ علمی معرف دوران خود بودند. قاضی شکرالله دشتکی شیرازی جدّ اعلی عظیم‌الدین تتوی از مهاجرانی بود که در زمان شاه ارغون (۹۰۶ق) از قندهار به سند آمد و در شهر تنه مقیم شد و از طرف شاه به مقام قاضی القضاتی منصوب شد. همچنین قانع تتوی، ضیاء‌الدین تتوی، مائل تتوی با نگاشتن آثار ادبی، خدمات علمی فراوانی در قبال زبان و ادبیات فارسی در سند انجام دادند.

عظیم در فن شعر و سخنوری در زمان خود بی همتا بود و در تمام قالب‌های شعری هنر نمایی کرده است، در داستان پردازی و مثنوی سرایی از هم عصران خود برتر بود و با منظوم کردن وقایع تاریخی دوران حکومت تالپوران نام خود را در دفتر حماسه سرایان برتر منطقه ثبت کرد. عظیم آثار ارزشمندی از خود به یادگار گذاشت، از جمله دیوان فارسی عظیم، مثنوی فتح نامه، مثنوی هیر رانجا، مثنوی سیر دل، انشاء عظیم، انتخاب عظیم و مکتوبات عظیم. وی دیوانی نیز به زبان اردو دارد.

بیان مسأله

علی رغم تمام اهمیت و جایگاه ناحیه سند از لحاظ علمی، ادبی و تاریخی و سهم شاعران و نویسندگان این منطقه در گسترش زبان و ادبیات فارسی و خلق آثار ادبی، شعری و عرفانی، کمتر تحقیقی برای شناخت سند و شاعران و ادیبان این ناحیه صورت گرفته است. در مورد عظیم‌الدین تتوی نیز تا کنون هیچ تحقیق مبسوطی انجام نشده و او در بین محققان و دوستداران زبان و ادبیات فارسی چندان شناخته شده نیست. شایسته نیست که شاعری به این بزرگی با تألیفات ارزشمندی که قسمتی از میراث فرهنگی و تاریخی سند را به خود

اختصاص داده است، در پرده گمنامی بماند. لذا اینجانب با هدف شناخت کامل و دقیق تری از میر عظیم‌الدین تتوی و سهم او در پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در سند، به بررسی انتقادی احوال و معرفی آثار فارسی او و نقش و جایگاه این شاعر برجسته و اوضاع و احوال اجتماعی دوره‌اش پرداخته‌ام تا او را به جامعه علمی و فراتر از محدوده‌های مرزی سند و پاکستان به جهان فارسی معرفی کنم. پرسش‌های اصلی این تحقیق عبارتند از:

- آیا عظیم‌الدین تتوی از شاعران سندی الاصل بوده است؟
- زندگی و شخصیت عظیم‌الدین تتوی چگونه بوده است؟
- اوضاع سیاسی و اجتماعی دوران عظیم‌الدین بر زندگی و افکار او چه تأثیری داشته است؟
- وی چگونه آثاری را با چه کیفیتی به زبان فارسی تألیف کرده است؟

روش تحقیق

پژوهش حاضر پژوهشی کتابخانه‌ای است که در آن برای معرفی بهتر و بیشتر عظیم‌الدین تتوی و آثارش ابتدا به نسخ خطی و آثار و منابع پیشین که درباره او اطلاعاتی به دست می‌دهند مراجعه شده است. سپس یافته‌ها را به روش توصیفی به خوانندگان ارائه شده و در ادامه بخش‌هایی که اختلاف نظر یا مغایرتی بین پژوهشگران وجود داشته است مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و نتیجه بررسی انتقادی گزارش شده است. بنا بر این مقاله حاضر را می‌توان مقاله‌ای توصیفی - تحلیلی دانست.

پیشینه تحقیق

متأسفانه هیچ یک از تذکره نگاران و پژوهشگران تمام جزئیات زندگی میر عظیم‌الدین به طور روشن و مفصل بیان نکرده‌اند البته بعضی از تذکره‌نویسان سند مانند محمد ابراهیم خلیل تتوی در "تکمله مقالات الشعرا" و میر حسن

الحسینی شیرازی در « زبده‌المعاصرین » و هرامل سدا رنگانی در « پارسی گویان هند و سند » مختصری از شرح احوال و آثار عظیم الدین تتوی را در تألیفات خود بیان کرده‌اند.

از آثار خود عظیم ۳ کتاب به چاپ رسیده است و ۴ کتاب تاکنون به شکل نسخه‌خطی در کتابخانه‌ها وجود دارد و این آثار می‌تواند منابع معتبری برای دستیابی به زندگینامه عظیم باشند ولی هیچ کس چنان که باید و شاید حیاتش را مفصل بیان نکرده است. دکتر غلام مصطفی خان در مقدمه کتاب «دیوان عظیم» با اشاره به تاریخچه دوران حکومت تالپوران و ضمن شرح حال عظیم الدین تتوی، قالب‌های شعری عظیم از جمله قصیده، غزل، قطعه، مثنوی، مسمط و مخمس را از لحاظ موضوع بررسی کرده است. همچنین حفیظ هشیار پوری مرتب کننده مجموعه « مثنویات هیر رانجا » در مقدمه این مجموعه همان اطلاعات و روایات تکمله مقالات الشعرای خلیل تتوی را باز گو کرده است. یکی دیگر از آثار عظیم الدین که به چاپ رسیده " فتح نامه " است که تاریخ منظوم دوره تالپوران است. مصحح " فتح نامه " شیر محمد نظامانی هم در مقدمه این کتاب در مورد زندگی عظیم هیچ گونه اطلاعاتی اضافه نکرده و مطالب ذکر شده جز تکراری از اطلاعات تکمله مقالات الشعرای خلیل بیش نیست.

اسلاف و والدین عظیم الدین تتوی

خانواده سید عظیم الدین تتوی (۱۲۲۹-۱۱۶۲ق) شاعر فارسی‌گوی سرزمین سند یکی از سرشناس ترین خانواده‌های تته محسوب می‌شود که به نام سادات دشتکی شیرازی حسینی یا شکراللهی معروف است و سرسلسله خاندان سادات دشتکی به زید بن امام حسین(ع) منتهی می‌شود. عظیم الدین در اشعار خود چندین بار به این امر اشاره کرده است؛ چنانکه در مثنوی « فتح نامه » به خانواده‌اش چنین اشاره می‌کند:

از آن دم که جان جامه پوش تن است محمد عظیم الدین اسم من است
حسینی و شیرازی التهتوی علی باشدم مرشد معنوی
(عظیم تتوی، ۱۹۶۷م: ۱۶)

بنا بر روایت سید علی صدرالدین مدنی از بزرگان خاندان سادات دشتکی شیرازی در کتاب «سلوة الغریب و اسوة الاریب» اولین بار علی ابوسعید نصیبینی حدود قرن پنجم هجری به شیراز مهاجرت کرد و در محله دشتک اقامت گزید؛ چنان که:

«وَكَانَ أَوَّلُ مَنْ أَنْتَقَلَ مِنْ أَجْدَادِنَا إِلَى شِيرَازِ الْمَحْرُوسَةِ: عَلِيُّ أَبُو سَعِيدِ النَّصِيبِيِّ
رَحْمَةً اللَّهُ» (مدنی، ۱۴۲۶ق: ۷۲)

به دلیل اقامت اجداد عظیم‌الدین در محله دشتک اخلافش به دشتکی شیرازی معروف گشتند.

در حبیب السیر آمده است که از اخلاف سادات دشتکی شیرازی سید جمال الدین عطاءالله بن فضل الله بن عبدالرحمن محدث دشتکی الحسینی شیرازی هروی اولین شخصی بود که در سال ۸۵۷ ق در دوران سلطان ابوسعید گورکانی (۸۵۵-۸۷۳ق) به همراه عموی خود سید اصیل الدین عبدالله بن عبدالرحمان (وفات: ۸ ق) از شیراز به هرات مهاجرت کرد و تا آخر عمر آن جا ماند. (خواند میر، ۱۳۸۰ش: ۳۵۸، ۳۵۹)

از دودمان سید جمال الدین عطاءالله دشتکی شیرازی رجال ناموری برآمدند، از جمله قاضی شکرالله بن وجیه الدین بن نعمت الله معروف به عربشاه بن امیر نسیم الدین بن جمال الدین عطاءالله المحدث بن فضل الله دشتکی شیرازی که در سال ۹۲۶ق به همراه شاه بیگ ارغون بن ذوالنون ارغون، حاکم قندهار برای اولین بار به عنوان تاجر وارد تته سند شد. بعد از وفات شاه ارغون جانشین او میرزا شاه حسن بن شاه بیگ ارغون در سال ۹۲۷ق منصب قضاوت را به قاضی شکرالله شیرازی واگذار کرد. زمانی که قاضی شکرالله به تته آمد، پسرش سید ظهیرالدین همراه او بود. سید ظهیرالدین دو فرزند به نام سید شکرالله ثانی و

سید عبدالرحمن داشت. مدتی بعد از اقامت دائمی آنها در تته، این خانواده به سلسله سادات شکراللهی معروف گشتند. (نسیانی تتوی، ۱۹۶۴م: ۱۴، ۱۵، ۱۶) بنا به گفته قانع تتوی، از اولاد و نوادگان خاندان سادات شکراللهی، پدر بزرگ عظیم الدین، سید عزت الله (بن محمد کاظم بن محمد مقیم بن ظهیرالدین ثانی بن شکرالله ثانی بن ظهیرالدین بن قاضی شکرالله) در زهد و پرهیزگاری وارث دودمان خود بود. او شش فرزند به نام سید فخرالدین، سید یار محمد، سید امین محمد، سید علی شیر قانع تتوی، سید محمد صلاح عرف سید محمد شاه، سید ضیاءالدین محمد داشت. از بین آنها سید یار محمد پدر محمد عظیم الدین بود. (قانع تتوی، ۱۹۵۹م: ۶۰۴)

آباء و اجداد عظیم الدین به دلیل مهاجرت و اقامتشان در نواحی مختلف به نسبت‌های گوناگونی منتسب شده‌اند از جمله: نصیبینی، دشتکی شیرازی، هروی، شکراللهی و تتوی، اما از بین این نسبت‌ها دشتکی شیرازی را برای شناخت و مرتبط کردن خود به سادات شیرازی به کار می‌بردند.

نام پدر عظیم الدین تتوی سید یار محمد بن سید عزت الله بود از تاریخ تولدش اطلاعی در دست نیست اما بنا بر روایت قانع تتوی، سید یار محمد پدر عظیم الدین به نهایت قناعت و در کمال انسانیت زندگی به سر می‌کرد و در نوزده شعبان ۱۱۸۶ق دیده از جهان فرو بست و در گورستان مکی واقع در تته به خاک سپرده شد. (قانع تتوی، ۱۹۵۹م: ۶۰۴)

خلیل تتوی صاحب تکمله مقالات الشعرا نوشته است که:

«عظیم الدین فرزند برادر بزرگتر میر علی شیر قانع تتوی نگارنده مقالات الشعراء میر یار محمد بن سید عزت الله است» (خلیل تتوی، ۱۹۵۸م: ۳۸۹)

شجره نسب عظیم الدین تتوی

پس از بررسی و تحقیق منابع در دسترس مانند «سلوه الغریب و اسوه الاریب» (مدنی، ۱۴۲۶ق: ۸۵، ۸۴)، «روضات الجنات» (خوانساری، ۱۳۹۲ق، ج ۷/ ۵:

۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۱)، هم چنین «فارسنامه ناصری» (فسائی، ۱۳۸۲ش ج ۲: ۱۳۰۵، ۱۳۰۶) و «مقالات الشعراء» (قانع تتوی، ۱۹۵۷م: ۵۳۱). و «تحفه الكرام» (قانع تتوی، ۱۹۵۹م: ۵۹۴ تا ۶۰۵) شجره نسب خانواده عظیم را به این گونه ترتیب داده‌ایم:

سید عظیم الدین بن سید یار محمد بن سید عزت الله بن سید کاظم بن سید محمد مقیم بن سید ظهیرالدین والاسلام عرف میر جادم ثانی بن سید شکرالله ثانی بن سید ظهیرالدین بن سید شکرالله بن سید وجیه الدین بن سید نعمت الله بن عربشاه بن سید نسیم الدین معروف به میرکشاه بن امیر جمال الدین عطاءالله بن فضل الله بن عبدالرحمان جلال الدین بن یحی بن ابراهیم شرف‌الملله بن محمد صدرالدین بن اسحق عزالدین بن علی ضیاءالدین بن عربشاه فخرالدین بن امیر ابنه عزالدین ابی المکارم بن امیر خطیرالدین بن امیر حسن شرف‌الدین بن علی بن الحسین بن جعفر‌العزیزی بن علی ابی سعید نصیبینی بن زیدالاعثم ابی ابراهیم بن علی ابی شجاع الزاهد بن محمد ابی جعفر بن علی ابی الحسن بن جعفر ابی عبدالله الشاعر بن محمد ابی جعفر بن محمد ابن زیدالشهید بن علی زین العابدین بن الحسین ابی عبدالله سیدالشهدا بن علی ابی الحسن امیرالمؤمنین بن ابی طالب. (مدنی، ۱۴۲۶ق: ص ۸۴، ۸۵)، (خواند میر، ۱۳۸۰ش: ص ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴)، (خوانساری، ۱۳۹۲ق: ص ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۱)، (آقا بزرگ تهرانی، ج ۱ و ۲: ص ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۸۰، ۴۸۱)، (روملو، ۱۳۵۷ش: ص ۵۲۹، ۵۷۵، ۵۷۶)، (مدرس، ۱۳۶۹ش: ص ۳۶۷)، (خواند میر، ۱۳۷۲ش: ص ۲۱۷)، (شوشتری، ۱۳۷۷ش: ص ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸)، (حاجی خلیفه، ج ۱: ص ۷۴۵)، (قانع تتوی، ۱۹۵۷م: ص ۵۳۱)، (فسائی، ۱۳۸۲ش: ص ۱۳۰۵، ۱۳۰۶)، (نسیانی تتوی، ۱۹۶۴م: ص ۱۴، ۱۵، ۱۶).

نام، تخلص، محل و تاریخ تولد

نام کامل وی محمد عظیم الدین تتوی بود، چنانکه او خودش در فتح نامه نام کامل خود را «محمد عظیم الدین» و نام نسبی خود را حسینی شیرازی تهتوی آورده است:

منم خاک راه جناب نبی	منم ذره آفتاب نبی
از آن دم که جان جامه پوش تن است	محمد عظیم الدین اسم من است
حسینی و شیرازی و التتهوی	علی باشدم مرشد معنوی

قانع تتوی نیز در مقالات الشعراء نام او را «میر عظیم الدین» (قانع تتوی، ۱۹۵۷م: ۵۲۱، ۵۲۲) نوشته است؛ هم چنین احمد منزوی در فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان "میر عظیم الدین شیرازی تته بی" (منزوی، ج ۵ / ۱۹۸۶م: ۳۹۳) ثبت کرده است. مولانا دین محمد وفایی نیز علاوه بر «میر» به نام او «سید» هم اضافه کرده چنان که:

«سید میر عظیم الدین شکراللهی شیرازی تتوی» (وفایی، ج ۳/۴، ۲۰۰۵م: ۴۰۲) باید گفت در مورد نام عظیم الدین بین نویسندگان و تذکره نگاران اختلاف قابل اعتنایی به جز جا به جایی نام نسبی او وجود ندارد. عظیم‌الدین (۱۲۲۹-۱۱۶۲ق) در تمام منظومه‌های شعری خود نامش را به عنوان تخلص انتخاب کرده است. در بیشتر اشعار «عظیم» و در برخی شعرها «عظیما» تخلص می‌کرد؛ چنان که:

در نظم در این دور مرا نام عظیم است	بودند ازین پیش اگر ناموری چند
	(عظیم تتوی، ۱۹۶۲م: ۵۱)

مرده جان یابد عظیما چون مسیحا از دمش	هر کجا آهی کشد از درد دل بیمار عشق
	(عظیم تتوی، ۱۹۶۲م: ۶۸)

جای تولد وی صریحاً جایی ذکر نشده ولی از شواهد و قرائن و تصریحاتی که عظیم در اشعارش ذکر کرده است، می‌توان گفت که او در تته متولد شده بود؛ زیرا که خود او به تتوی بودنش تأکید داشته است:

از آن دم که جان جامه پوش تن است محمد عظیم الدین اسم من است
 حسینی و شیرازی و التهتوی علی باشدم مرشد معنوی
 (عظیم تتوی، ۱۹۶۷م: ۱۶)

در مورد تاریخ ولادت عظیم الدین بین تذکره‌نگاران و نویسندگان اختلاف نظر است، البته بنا به روایت قانع تتوی عموی عظیم الدین سال تولد عظیم طبق آیات قرآنی ۱۱۶۲ق استخراج شده است؛ چنان که:

«تاریخ تولد میر عظیم الدین قره العین برادر قبله مکان میر یار محمد صاحب:
 «أنا لهُ لحافظون ۱۱۶۲ق» (قانع تتوی، مقالات الشعراء (نسخه خطی)، ص ۲۳۹)

خلیل تتوی در تکمله مقالات الشعراء ولادت عظیم را مصادف با وفات محسن تتوی قرار داده است؛ چنان که:

«آن روز که محمد محسن صباغ وفات کرد، میر عظیم الدین ولادت یافت»
 (خلیل تتوی، ۱۹۵۸م: ۳۸۹)

طبق گفته قانع تتوی سال وفات محسن تتوی ۲۰ شوال ۱۱۶۳ق است. (قانع تتوی، ۱۹۵۷م: ۷۳۵) و تاریخ تولد عظیم الدین ۱۱۶۲ق، در این صورت تاریخ های مذکور یک سال با هم تفاوت دارند و خود عظیم الدین تطبیق سال تولدش با سال وفات محسن تتوی را زیر سؤال برده و فاقد شواهد قرار داده است؛ چنان که:

من در این بزم آدمم تو محسنا برخاستی این روایت هیچ جا در روضه الاحباب نیست
 (عظیم تتوی، ۱۹۶۲م: ۳۳)

روایت خلیل به نظر می‌رسد که در ابتدا بین مردم شایع بوده که عظیم الدین روز وفات محسن تتوی (۱۱۶۳ق) به دنیا آمد است ولی این با توجه به تاریخ قانع تتوی قابل تأیید نیست.

با اتکا به اشعار عظیم الدین و بررسی دقیق و تجزیه و تحلیل منابع موجود این نتیجه اخذ می‌شود که اولاً تمام مراجعی که پژوهشگران به آن ارجاع داده‌اند بر گرفته از مقالات الشعراء و اشعار عظیم الدین تتوی است. ثانیاً چون عظیم الدین

برادر زاده قانع (۱۱۴۰ق / ۱۲۰۳ق) هست و در محضر او تعلیم و تربیت یافته است، پس اتفاق افتادن تولد عظیم در سال ۱۱۶۲ق که قانع تتوی ارائه داده است مستند و به حقیقت نزدیک تر است. دیگر این که ممکن است که روز وفات و تولد محسن و عظیم الدین یکی بوده باشند ولی سال تولد عظیم با سال وفات محسن با تفاوت یک سال از هم متفاوت هستند.

برخی از محققین معاصر مانند دین محمد وفایی در تذکره مشاهیر سند، تاریخی را که قانع ارائه داده است، ثبت کرده است و بعضی هم مانند حسن انوشه در دانشنامه ادب فارسی و دکتر سدا رنگانی تاریخ تولد عظیم الدین را مطابق تاریخ وفات محسن تتوی نوشته‌اند. به نظر می‌رسد که نویسندگان مذکور به دلیل کم توجهی به شعر تضمین عظیم الدین از محسن تتوی در باب ثبت تاریخ تولد دچار اشتباه شده اند و بعضی از نویسندگان معاصر مانند مصحح تکمله مقالات الشعرا و دکتر ظهور الدین احمد با اضافاتی به آیه قرآنی که قانع ارائه داده است؛ تاریخ برآمده از آن را به ۱۱۶۳ق رسانده اند که از لحاظ اعداد حروف ابجد اشتباه است.

دوران ابتدائی، تحصیلات و استادان

در مورد زندگی ابتدائی عظیم اطلاعات زیادی در دست نیست البته در منابع موجود و اشعار خود عظیم در فتح نامه اشاراتی به دوران ابتدائی زندگی خود کرده است:

منم آبرو تشنه درّ یتیم	که از ناشناسی چرخ لئیم
ز گرد یتیمی شدم رایگان	ها نهان به خاک ره بیکیسی
چو برگیرد خاک را هم کسی	نهد بر سر خویش منت بسی
ز کم آشنایی دنیای دون	به فیض قناعت نگشتم زبون

(عظیم تتوی، ۱۹۶۷م: ۱۶)

از این اشعار بر می‌آید که عظیم دوران نوجوانی را با محرومیت از سایه پدری در غبار یتیمی سپری کرد. او دوران ابتدایی زندگی خود را بدون پذیرفتن بار منت و احسان کسی به سادگی و قناعت گذراند. به گفته خود عظیم بعد از وفات پدرش به سرپرستی عمویش قانع تتوی شعر سرودن را آموخت. عظیم در این باره چنین می‌نویسد:

نهال طبعم آب از جوی فیض قانعا خورده های معنی را که هر شاخ خیالش داد صد گل

(عظیم تتوی، ۱۹۶۲م: ۱۴)

البته در این جا دو اشکال وجود دارد با توجه به تاریخ وفات پدر عظیم الدین نمی‌توان او را در زمره یتیمان قرار داد، چون سال وفات سید یار محمد مطابق قانع تتوی ۱۱۸۶ق است (قانع تتوی، ۱۹۵۹م: ۶۰۴) و سال تولد عظیم الدین ۱۱۶۲ق، در این صورت عظیم در دوران وفات پدرش ۲۴ ساله بوده و در ۲۴ سالگی انسان از بلوغ جسمی و عقلی کامل برخوردار است و نیازی به سرپرستی ندارد پس یتیم محسوب نمی‌شود. دیگر این که اگر فرض کنیم منظور عظیم از اصطلاح یتیم بی کسی بوده باشد پس چرا در اشعار خود نیز خودش را پسری کوچک خوانده است؛ مثلاً:

نشد باب تعلیم هذا الصبی کسی غیر باب علوم نبی

(عظیم تتوی، ۱۹۶۷م: ۱۶)

عظیم در این بیت خود را "هذا الصبی" (پسر بچه در زبان عربی) خوانده است. بنابر اشعار عظیم الدین که چندین بار خود را یتیم و پسر بچه گفته است، پس از دست دادن پدرش در کم سنی قرین قیاس است و ممکن است تاریخی را که قانع تتوی در مورد پدر عظیم ارائه داده است اشتباه ثبت شده باشد.

در دوران ابتدایی زندگی عظیم الدین، تته مرکز علم و ادب محسوب می‌شد و عظیم الدین در چنین محیط علمی و ادبی و نیز با داشتن هوش و استعداد ذاتی و وراثت علمی خانوادگی توانست در مجمع علمای زمان خود تربیت حاصل کند. قانع تتوی در این باره می‌گوید:

«از بنی اعمام امیر اصیل الدین آباء و اجداد تا حضرات ائمه با همگی حافظ احادیث و حامل علوم شرعیه بودند.» (قانع تتوی، ۱۹۵۷م: ۵۴۸).

هم چنین خود عظیم الدین درباره میراث علمی که از اجداد خود به ارث برده بود، می گوید:

به حمد الله کین دولت بی زوال به میراث اجداد شد وقف آل
بلند است کیفیت حرف من پر از ساقی کوثر است ظرف من
(عظیم تتوی، ۱۹۵۷م: ۱۶)

به رسم معمول تحصیلات آن زمان از مکتبها شروع می شد و مساجد مراکز درس و تدریس به شمار می رفتند و سواد این مراکز مبنی بر علوم دینی و شرعی بود که شامل قرآن، علم حدیث، تذکرهها و اشعار و متون عرفانی بود و هر بچه مسلمانی بنا به دسترسی به این مراکز مؤظف به یادگیری علوم شرعی بود. از اشعار عظیم الدین به نظر می رسد که او نیز تعلیمات ابتدایی را از مکتب آموخته است؛ چنان که گفته است:

تا نخواندم ز باب دل سبقی فتح بابی نشد ز مکتب ها
(عظیم تتوی، ۱۹۶۲م: ۱۷)

در اشعار عظیم الدین به وضاحت تبیین می کند که غیر از علوم نبی یعنی علوم دینی نتوانست از دیگر علوم زمان خود بهره ور شود؛ چنانکه گفته است:

نشد باب تعلیم هذا الصبی کسی غیر باب علوم نبی
نویسنده معاصر، ظهور الدین احمد با اتکاء به تکمله مقالات الشعرا و دیوان اشعار خود عظیم در مورد او نوشته است که:
«ایشان تعلیمات والایی آموختند در نثر و نظم مهارت کسب کردند.»
(احمد، ۱۹۹۷م: ۹۸۲)

صاحب تذکره مشاهیر سند بر اساس اشعار عظیم الدین نتیجه گیری کرده است که تحصیلات او به علت یتیم بودنش نا تمام مانده بود؛ چنان که می نویسد:

«میر عظیم‌الدین هنوز کوچک بود که پدرش درگذشت و به همین دلیل تحصیلات او کامل نشد.» (وفایی، ج ۳/۲، ۲۰۰۵:م: ۴۰۲)

هر چند که خود عظیم‌الدین تصریح کرده است که تحصیلات رسمی او از مکتب فراتر نبوده است، اما با مطالعه و تجزیه و تحلیل اشعار او به قاطعیت می‌توان گفت که او علاوه بر علوم مذهبی و دینی در نظم و نثر هم چیره دست بوده، بلکه در تاریخ نگاری و وقایع نویسی زمان خود نیز نظیر نداشت و قرار دادن او در زمره فرهیختگان تته بی جا نخواهد بود؛ او خودش می‌گوید:

کردیم سیر جمله سواد و بیاض دهر گردید بیت عزلت و عجز انتخاب ما
(عظیم تتوی، ۱۹۶۲:م: ۱۹)

سید میر حسین الحسینی در این درباره می‌گوید:

«سید عظیم‌الدین در کمال فصاحت و بلاغت و سخن پردازی عدیل و نظیر نداشت.» (حسینی شیرازی، ۱۹۶۶:م: ۳۲).

شغل و وضعیت اقتصادی

درمورد شغل و کار مخصوصی که عظیم‌الدین از آن امرار معاش می‌کرد مطلبی در جایی ذکر نشده است. از اشعار عظیم استنباط می‌گردد که او شاعری را پیشه اصلی خود می‌دانست و امرار معاش او از طریق شاعری تأمین می‌شد. در این خصوص نیز اشارات متعددی در اشعار او وجود دارد که بیان کننده اتکای او به شاعری است؛ چنان که:

از چه رو ما هم چون نادانان غم روزی خوریم پخته شد چون نان ما بر شعله ادراک ما
(عظیم تتوی، ۱۹۶۷:م: ۱۵)

به علت مقبولیت یافتن اشعارش در نزد امیران تالپور، میر فتح علی خان تالپور (۱۲۱۷ق/۱۸۰۳م) او را به عنوان ملک الشعرا دربار خود منتخب کرد؛ چنان که خلیل تتوی در این مورد می‌گوید:

«میر عظیم الدین به دربار میر فتح علی خان تالپور والی سند متوفی (۱۲۱۷ق) وابسته بود، و ملک الشعراى آن دور و آن دربار بود.» (خلیل تتوی، ۱۹۵۸م: ۳۹۵) عظیم خودش به قدر دانی فتح علی خان از خود چنین اشاره می‌کند:

گل و بلبل به گلشن مست گردید ز رنگین نغمه مستانه من
 بود هر فرد نظم در شهوار به گوش شه سزد دُرْدانه من
 شه والا گهر فتح علی خان خریدار در شاهانه من
 (عظیم تتوی، ۱۹۶۲م: ۸۸)

در تذکره مشاهیر سند راجع به خانواده عظیم تتوی آمده است که:
 «این خاندان به دلیل سخنوری و شاعری خود همیشه در نزد حاکمان سند باعزت و مشرف بودند.» (وفایی، ج ۳/۲، ۲۰۰۵م: ۴۰۲)
 عظیم الدین بعد از وابستگی به دربار میر فتح علی خان تالپور (وفات ۱۲۱۷ق/۱۸۰۳م) وضع مالی خوبی پیدا کرد. او از فضل و بخشش امیران تالپور زندگی مرفه‌ای را سپری می‌کرد. در بعضی اشعار، او به بنای کاخ خود نیز اشاره کرده است:

عظیما چه خوش این مکان ساختی به یمن نگاه علی العظیم
 به سال بنا با حضور احد بگو «دیدگاه علی العظیم»
 ۱۲۰۶ق

(عظیم تتوی، ۱۹۶۷م: ۱۱۵)
 پسر عموی عظیم میر مائل تتوی (۱۲۵۱، ۱۱۸۱ق) نیز اشاراتی در ضمن سال تعمیر قصر عظیم الدین پنج قطعه شعر سروده است چند بیت از قطعه اول این است:

چو میر من شه ملک سخن عظیم الدین به روی رسته بنای عظیم کرده بنا
 شگفت در دل احباب صد گل عشرت خلید خار تحسّر به دیده اعدا
 زهی خجسته بنا و زهی مبارک قصر که یافت صورت تزئین میان ارض و سما

دلم به مژده تعمیر این بنای عظیم «عجب بنای خجسته» بگفت سال بنا

۱۲۰۶ق

(مائل تتوی، ۱۹۵۹م: ۳۸۷)

مولانا دین محمد وفایی تاریخ تعمیر قصر عظیم‌الدین را ۱۲۰۸ق نوشته است که احتمالاً اشتباه چاپی می باشد. چرا که خود وفایی این تاریخ را از اشعار مائل تتوی گرفته است؛ چنان که:

« به لطف امیران تالپور وضع مالی جناب خیلی بهتر می شد. ایشان یک ویلای با شکوه در سال ۱۲۰۸ق ساختند.» (وفایی، ۲۰۰۵م: ۴۰۴، ۴۰۵)

فعالیت‌های علمی و ادبی

الف. تألیف و تصنیف

از آثار منظوم و منثور عظیم‌الدین به نظر می رسد که او در نظم و نثر تسلط و مهارت کامل داشته و مدت طولانی از اوقات خود را صرف تألیف و تصنیف کرده است. او چندین کتاب از جمله مثنوی فتح نامه، مثنوی هیر رانجه، دیوان عظیم، مکتوبات عظیم، انشاء عظیم، انتخاب عظیم و دیوان اردو عظیم از خود به یادگار گذاشته است.

ب. شعر گویی

عظیم‌الدین از همان ابتدای زندگی با مقدمات شعرگویی آشنا بود. خانواده او همگی از لحاظ علمی معرف زمان خود بودند. گویا شاعری از استعدادهاى خدادادی این خانواده به شمار می‌رفت، در صفحات قبل هم ذکر شد عظیم علاوه بر ذوق و انگیزه شخصی، شاعری را میراث خانوادگی خود می‌دانست؛ چنانکه:

به حمدالله کین دولت بی زوال به میراث اجداد شد وقف آل
عظیم‌الدین از همان ابتدای نوجوانی با طبع و ذوق ذاتی به شاعری در فصاحت و بلاغت و سخنوری نیز روان طبع بوده است؛ چنانکه:

« در نظم به دبدبه تمام مشهور و معروفند، فی الواقع جلد گو و روان طبع است» (خلیل تتوی، ۱۹۵۸م: ۳۸۹)

دین محمد وفایی نوشته است که:

« میر عظیم‌الدین در دوران زندگی عمویش قانع تتوی شعر سرودن را آغاز کرد اما در آن زمان هنوز به درجه کمال شاعری نرسیده بود.» (وفایی، ترجمه ج ۳/۲، ۲۰۰۵م: ۴۰۲)

درس و تدریس و افاده علمی

عظیم از همان نوجوانی به درس و تدریس مشغول بوده است. بی گمان افراد زیادی از او کسب فیض کرده، ولی نام شاگردانش جایی ذکر نشده است. البته از قرائن و منابع تاریخی آشکار می‌شود که مائل تتوی نزد عظیم‌الدین در شعر سرودن مهارت حاصل کرده بود؛ چنانکه خود مائل تتوی در اشعارش می‌گوید:

یک چند در بزم عظیم او بود ساقی من ندیم
آن بزم کو، ساقی کجا، این هم گذشت آن هم گذشت

(مائل تتوی، ۱۹۵۹م: ۵۱)

همچنین در قطعات سال تعمیر قصر عظیم‌الدین او را استاد خود خوانده است؛ چنان که نوشته است:

«گزارش قطعات تواریخ تعمیر بنگله استادم سید عظیم‌الدین مرحوم» (مائل تتوی، ۱۹۵۹م: ۳۸۷)

با توجه به تاریخ تولد مائل تتوی که در سال ۱۱۸۱ق متولد شده؛ اگر آن را با تاریخ تولد عظیم (۱۱۶۲ق) مطابقت بدهیم معلوم می‌گردد که او ۱۹ سال از عظیم کوچکتر بوده است. در این صورت اگر مائل عظیم را استاد خود خوانده است امکان صحت آن وجود دارد.

وابستگی به دربارها و روابط اجتماعی

عظیم‌الدین شاهد فرمانروایی دو سلسله حکومت کلهورا و تالپوران در سند بوده است. او به دربار میان سرفراز خان عباسی (۱۱۸۶ تا ۱۱۹۱ق) آخرین فرمانروای سلسله کلهورا منسلک بوده و هم ملک الشعراى اولین فرمانروای سلسله تالپوران میر فتح علی خان تالپور(۱۱۹۹ق) بوده است. (خلیل تتوی، ۱۹۵۸م: ۳۹۵) بعد از وفات میر فتح علی خان با برادرش میر غلام علی خان تالپور روابط دوستانه‌ای داشت؛ مثلاً در مدح فتح علی خان می‌گوید:

شاهای تویی که فتح علی خان خطاب تست
 یک میر در زمانه چو تو نامور نشد
 از مهر شاه دین ز سلاطین دنیوی
 ممدوح من بغیر تو شاهی دگر نشد
 (عظیم تتوی، ۱۹۶۲م: ۴۴)

هم چنین در اشعارش برادران میر فتح علی خان تالپور، میر کرم علی خان و میر مراد علی خان را ستوده است؛

سرنو دگر ملک معمور شد
 همه کار عالم به دستور شد
 غلام علی خان شده شاه ملک
 محصل شده کار دلخواه ملک
 نشستند اخوان شه شادمان
 فراموش شد داغ فرقت نشان
 کرم‌ور علی خان یکی نامدار
 مرادعلی‌خان دگر کامگار
 زهی این دو پرزور بازوی شاه
 بود روی شان جانب روی شاه
 (عظیم تتوی، ۱۹۶۷م: ۱۸۵)

علاوه بر مدح سرایی امیران و درباریان، ذکر علما و شعراى معروف آن زمان نیز در اشعار عظیم جا به جا منعکس شده است که بیانگر روابط نزدیک عظیم با معاصران خود است. از جمله منشی صاحب رای آزاد سندی، مداح تتوی، صادق، صفی الله، میر محمد مخدوم، شوکت، مائل تتوی، قانع تتوی و ... را می‌توان نام برد که ارتباط با آنان حاکی روابط اجتماعی وسیع و پیشرفت علمی و ادبی عظیم است.

وفات و مدفن

الف: بیماری و تاریخ وفات

عظیم‌الدین تتوی در یکم ماه صفر سال ۱۲۲۹ هجری قمری (مطابق با ۱۸۱۴ میلادی) از این دنیا در گذشت؛ چنان که مائل تتوی در قطعه تاریخ وفات عظیم می‌گوید:

افسوس که این زمان دگر از خواهش قضا
در غره ی صفر که بود هم مه عزا
روز وفات آن سخن آرای نکته دان
روح القدس به سال وفاتش ز غیب زود
بعد از گذشتن مه عاشوره بلا
درد «عظیم» کرد جهان تعزیت سرا
از درد فرقتش که شده عام در جهان
گفتا «بجا محب علی العظیم بود»

۱۲۲۹ق

(مائل تتوی، ۱۹۵۹م: ۴۲۲، ۴۲۱)

سید میر حسین الحسینی شیرازی نوشته است که عظیم در اواخر عمر به مرض سوزاک مبتلا شده و به علت همین بیماری درگذشت؛ چنان که:

«آخر الامر به مرض سوزاک به عالم بقا رحلت نموده» (حسینی شیرازی، ۱۹۶۶م: ص ۳۲)

البته بعضی از تذکره‌نگاران مانند حسین شیرازی سال وفات عظیم را ۱۲۳۴ق نوشته است که از قرائن تاریخی درست محسوب نمی‌شود. (حسینی شیرازی، ۱۹۶۶م: ص ۳۲) دین محمد وفایی اطلاع دقیقی از سال وفات عظیم نداشت نوشته است که تا سال ۱۲۱۴ ق زنده بوده است. (وفایی، ترجمه اردو ج ۲-۳، ۲۰۰۵م: ص ۴۰۵) تاریخ‌های که در مورد سال وفات عظیم ارائه داده شده‌اند که با استناد به روایت مائل تتوی که از خانواده عظیم هست درست نیستند.

جای مدفن

عظیم‌الدین در گورستان کوه مکلّی واقع در تته سند دفن شده است. خلیل تتوی در مورد جای دفن عظیم‌الدین می‌گوید که:

«میر عظیم بر کوه مکلّی (تته) در گورستان خاندان خود زیر خاک شده است.»

(خلیل تتوی، ۱۹۵۸م: ۴۰۵).

خواهر و برادر، همسر و فرزندان عظیم

با بررسی دقیق منابع و مآخذ موجود هیچ گونه اطلاعی در مورد زنان خانواده عظیم به دست نیامد. البته قانع در تحفه‌الکرام آورده است که عظیم الدین تنها یک برادر به نام سید کریم الدین داشت. ولی از زندگی او اطلاعات زیادی در دست نیست. مایل تتوی (۱۲۵۱-۱۱۸۱ق) فقط تاریخ وفات او را به این صورت نوشته:

گشت چو واصل به حق کریم الدین بوده ز روز الست بر ره حق مستقیم
سال وصالش به حق هاتف غیم بگفت « باد بوصل از الست یارمحمد کریم»

۱۲۰۷ق

(مائل تتوی، ۱۹۵۹م: ۴۲۴)

در مورد همسر عظیم الدین با تلاش و مطالعه دقیق چیزی دست یاب نشد. البته عظیم در اشعارش تصریح کرده است که صاحب چهار فرزند بوده است و فقط نام یکی از فرزندان که «امید علی» است در اشعارش ذکر شده است؛ چنان که:

من که نامم شد به عصیان ها عظیم منفعل دائم ز اعمال ذمیم
چهار فرزندم عطا کردی به لطف سوی خود از من جدا کردی به لطف
خاصه معصوم این که امید علی است بر دل من داغ هجر او جلی است
رخ چو شه به خون مالیده رفت از جفای دهر دون نالیده رفت
این امانت های تو خاص از تو بود من امانت دار بودم غم چه سود
(عظیم تتوی، ۱۹۶۲م: ۲۱۰)

از این اشعار به نظر می‌رسد که او صاحب چهار فرزند بوده ولی هر چهار فرزندش در کودکی فوت کرده‌اند و از همه بیشتر از بین فرزندان داغ غم از دست دادن «امید علی» بر دلش نشسته است.

عظیم‌الدین در مورد تاریخ تولد فرزندش «امید علی» یک ماده تاریخ به قرار زیر گفته است:

حق داد مرا به لطف فرزند امید دلم علی بیخشید
تاریخ مولود اوست سجعش «امید علی عظیم جاوید»

۱۲۰۹ق

(عظیم تتوی، ۱۹۶۲م: ۱۱۱)

این پسر عظیم در همان بچگی در سن سه سالگی در سال ۱۲۱۲ق فوت کرد و عظیم‌الدین درباره سال وفاتش طی ماده تاریخی سرود:

این تازه گلی از چمن آل عباست کز خواهش حق چیده گلچین قضاست
شد سال وصالش به خداوند عظیم «امید علی نقش بجان و دل ماست»

۱۲۱۲ق

(عظیم تتوی، ۱۹۶۲م: ص ۲۱۰)

آثار فارسی عظیم‌الدین

عظیم‌الدین را می‌توان از شاعران و نویسندگان پرکار دوران تالپوران به شمار آورد. او آثار بسیار ارزشمندی در نثر و نظم به زبان‌های اردو و فارسی از خود به یادگار گذاشته است. اکنون آثار عظیم‌الدین را به ترتیب سال تألیف آن‌ها به طور مختصر معرفی می‌کنیم.

۱- **مثنوی سیر دل:** سیر دل مثنوی بسیار کوتاه اما پر محتوا است. موضوع این مثنوی در وصف آفرینش انسان به دست صانع و خالق باری تعالی است که شامل ۳۲۳ بیت است. عظیم‌الدین، «سیر دل» را در اوّل ماه رمضان آغاز کرد و تا شب قدر به اتمام رساند و سال تألیفش را ۱۲۰۶ق نوشته است. (عظیم تتوی، ۱۹۶۲م: ۲۰۷)

در سبب تألیف مثنوی سیر دل عظیم نوشته است که به دلیل سخن سنجی و سخنوری میر کرم علی خان تالپور برادر کوچکتر میر فتح علی خان تالپور مثنوی سیر دل را منظوم کرده است و به عنوان هدیه به او داده است؛ چنانکه:

پی سیر دل میر کرم بخش که می تازد به میدان سخن رخس
رموز حسن و عشق اظهار کردم حکایت از دل و دلدار کردم
من اندر محفلش این تحفه خاص گذارش می کنم با حسن اخلاص
(عظیم الدین تتوی، ۱۹۶۲م: ۲۰۷)

این مثنوی توسط انجمن ادبی سند درحیدر آباد در سال ۱۹۶۲م چاپ شده است.

۲- **فتح نامه:** این مثنوی که دومین تصنیف و یکی از مهمترین آثار عظیم الدین است در سال ۱۲۰۹ق به پیروی از شاهنامه فردوسی سروده شده است و مشتمل بر ۳۶۷۹ بیت است. موضوع فتح نامه حماسی است، همان طور که از نامش پیداست در مورد وقایع جنگی و تاریخی دوران تالپوران است عظیم تألیف این مثنوی را به دستور میر فتح علی خان تالپور در سال ۱۱۹۹ق آغاز کرد. چنان که عظیم می گوید:

چو ذکر از فتوحات دارد تمام خرد فتحنامه بران داشت نام
چو فتح علی کار فرما شده چه خوش اسم آن با مسمی شده
بفرمود آن هاتف نیک فال "خهی فتحنامه" به تاریخ سال
۱۱۹۹ق

(عظیم تتوی، ۱۹۶۷: ۱۸)

فتح نامه از لحاظ موضوع به این ترتیب است:

الف. حمد باری تعالی، نعت پیامبر اکرم، منقبت حضرت علی و امامان اثنا عشری
ب. مدح فتح علی خان تالپور، شرح احوال خود شاعر

ح. پنج مجلس: (۱). مجلس اول: در باب پند و نصیحت به نوجوانان است. (۲).
مجلس دوم: در ذکر وقایع دوران عباسیان است. (۳). مجلس سوم: در مورد
حکایت دلیرانه میر بچار خان است. (۴). مجلس چهارم: در بیان احوال شهید
عبدالله خان است. (۵). مجلس پنجم: در مدح و ذکر فتوحات و وقایع تاریخی
فتح علی خان و برادرانش است.
فتح نامه به تصحیح حبیب الله رشدی از طرف انجمن ادبی سند در سال
۱۹۶۷م در حیدرآباد چاپ شد.
عظیم در باره موضوع مثنوی فتح نامه می گوید:

بیا ساقی آن باده تند و تیز که چون آب شمشیر شد پر ستیز
به من ده که حرفی ز شیران زخم سخن از نبرد دلیران زخم
(عظیم تتوی، ۱۹۶۷م: ۵۲)

۳- **دیوان عظیم (۱۲۱۰ق):** دیوان فارسی عظیم یکی از شاهکارهای عظیم الدین
است. در سال ۱۲۱۰ق خود عظیم آن را به دستور میر فتح علی خان تالپور
ترتیب داد. در این دوران عظیم ۴۰ ساله بود. این دیوان مجموعه‌ای از
غزلیات، قطعات، قصاید، مخمسات، مسدسات، رباعیات و تضمین، سلام، مراثی،
مثنویات، منظومات است. دیوان مرتب عظیم همراه با دیگر سروده‌هایش که در
بیاض‌های مختلف آمده است با کوشش و تصحیح و مقدمه دکتر غلام
مصطفی خان به اهتمام «انجمن ادبی سند» در سال ۱۹۶۲م در حیدرآباد
با عنوان "دیوان عظیم حسینی" به چاپ رسیده است.
دیوان عظیم شامل ۳۲۷ غزل، ۶۹ قطعات تاریخی، ۱۶ قصیده، ۳ مخمس، ۱
مسدس، ۸ رباعی، ۲ قطعه، ۱ تضمین، ۵ سلام، ۹ مرثیه، ۵ مثنوی است.
این دیوان به طور کلی ۵۲۰۳ بیت شعر دارد.
سال آغاز ترتیب دیوان را عظیم چنین گفته است:

چو آغاز ترتیب دیوان نمود مدد خواست دل از جانب احد
 دلم بهر تاریخ آغاز آن بگفتا "علی العظیم مدد"

۱۲۱۰ق

(عظیم تتوی، ۱۹۶۲م: ۵)

۴- **مثنوی "هیر رانجا"**: عظیم که در سخنوری و سخن سنجی بی مانند بود، به پیروی از لیلی و مجنون نظامی گنجوی در سال ۱۲۱۴ق داستان معروف پنجاب به نام هیر رانجا را که در واقع داستان عشق دختری به نام «هیر» و پسری به نام «رانجا» است، به طرز بسیار زیبایی منظوم کرد. موضوعات این مثنوی مشتمل است بر وصف خدا، نعت رسول، منقبت حضرت علی و امامان شیعه، مدح فتح علی خان، مدح کرم علی خان، مدح مراد علی خان، مدح غلام علی خان.

علاوه بر عظیم الدین معاصران او ضیاء الدین تتوی، آزاد سندی و ولی محمد خان لغاری هم این داستان را سروده‌اند، اما عظیم در پایان این مثنوی دو روایت دیگر اضافه کرده است. مثلاً برخی کارهای معجزه آسا را به «هیر» نسبت داده است که باعث برتری کار عظیم از دیگر نویسندگان شده است. مثنوی هیر رانجای عظیم همراه با مثنوی‌های دیگر با عنوان " مثنوی هیر رانجا" ضیاء الدین ضیا تتوی و " مثنوی هیر رانجا" آزاد و " مثنوی هیر رانجا" ولی محمد خان لغاری که به تصحیح و مقدمه حفیظ هوشیارپوری در سال ۱۹۵۷م از طرف انجمن ادبی سند به چاپ رسید.

مثنوی هیر رانجا ۱۷۴۴ بیت شعر دارد که به خواست میر غلام علی خان تالپور (برادر کوچکتر فتح علی خان) عظیم آن را تا ۱۱ جمادی الاول سال ۱۲۱۴ق تألیف کرد.

عظیم در مورد سال تألیف این مثنوی نوشته است که:

به بحر مثنوی نظم یکتا عظیم آمد چو فکر حضرت میر
ز طبعم سر زد این تاریخ تنظیم " زهی نو مثنوی رانجهن و هیر"

۱۲۱۴ق

(عظیم تتوی، ۱۹۵۷م: ۷۹)

چنان که مائل تتوی قطعه تاریخ آن را می‌نویسد:

میر دوران غلام نام علی آن که نامش بود غلام علی
داد این نامه را به نظم عظیم طبق دلخواه زینت تنظیم
بهر تشریح سال این نامه کرد مائل به دست خود خامه
سال این نامه گفت فکر منیر "نامه حسن عشق رانجهن و هیر"

۱۲۱۴ق

(مائل تتوی، ۱۹۵۹م: ۳۹۱)

۵- **انشاء عظیم:** این اثر ادبی عظیم، مجموعه ای است از نامه‌هایی که به زبان فارسی برای تدریس ابتدائی هنر نامه نویسی جمع آوری و تألیف شده است. این مجموعه مشتمل بر نامه‌هایی است که در دوران کلهورا و تالپوران از طرف حکام به افراد مختلف فرستاده شده و توسط عظیم جمع آوری و تدریس شده و در سال ۱۲۰۳ق توسط سید اشرف علی رضوی بن سید مطیع الدین رضوی بخاری به خط نستعلیق شکسته کتابت شده است. این اثر ارزشمند عظیم تا به حال به چاپ نرسیده است و در کتابخانه انجمن ادبی سند در جام شورو با شماره ۳۶ موجود است.

۶- **انتخاب عظیم:** این اثر ادبی عظیم مجموعه ای از اشعار فارسی و سندی عظیم الدین است. تعداد اشعار فارسی ۴۶۵ بیت است که عظیم آنها را از دیوان اشعارش انتخاب کرده و تعداد ابیات سندی ۵۹ بیت شعر است. و در سال

۲۰۱۰ق نوشته شده است. این تصنیف هم هنوز به چاپ نرسیده است و در کتابخانه انجمن ادبی سند در جامشورو با شماره ۴۶ محفوظ است.

نمونه ای از اشعار انتخاب عظیم:

در ازل ذات محمد شد ز سبحان سرفراز	شد هماندم از محمد شاه مردان سرفراز
میر ما فتح علیست از شاه مردان سرفراز	این زمان شد باز از شاه خراسان سرفراز
میر ما سلطان ما فتح علی خان سرفراز	آن که در هر رزم آمد زور میدان سرفراز

(انتخاب عظیم، برگ ۶)

۷- **منتخب الکلام عظیم:** این اثر مجموعه‌ای است مشتمل بر اشعار مذهبی از شاعران مختلف که به زبان‌های فارسی، اردو و سندی سروده شده است و توسط عظیم جمع‌آوری و تدوین شده است. این مجموعه که ۱۵۹۹ بیت شعر دارد و شامل وصف باری تعالی، نعت و منقبت، سلام و مراثی، غزل، قطعات تاریخ و اشعار انتخاب شده از شعرای مختلف مانند مرثیه مائل تتوی و مرثیه فائز و ثابت، محسن، قانع، محمد صادق، صابر، سلیمی است. هم چنین در آخر این تصنیف حکایت‌های مذهبی هم به نثر ذکر شده است که به خط نستعلیق روان نوشته شده است. این تألیف عظیم در کتابخانه انجمن ادبی سند در جامشورو با شماره ۴۰۰ موجود است.

کتابنامه

- ۱- انوشه، حسن، ۱۳۷۵ش، **دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره**، بخش دوم ح-ع، وزارت فرهنگ و ارشادات اسلامی.
- ۲- تتوی، محمد عظیم الدین، ۱۹۶۲م، **دیوان عظیم حسینی**، تصحیح غلام مصطفی خان، انجمن ادبی سند، حیدرآباد.
- ۳- -----، ۱۹۶۷م، **فتح نامه**، تصحیح شیر محمد نظامانی، انجمن ادبی سند، حیدرآباد.
- ۴- حسینی شیرازی، ۱۹۶۶م، **میر حسین، زبده المعاصرین**، تصحیح محمد باقر، لاهور.
- ۵- خلیل تتوی، محمد ابراهیم، ۱۹۵۸م، **تکمله مقالات الشعراء**، تصحیح حسام الدین راشدی، انجمن ادبی سند، کراچی.
- ۶- خواند میر، غیاث الدین بن هماد الدین، ۱۳۸۰ش، **تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر**، مقدمه جلال الدین همایی، تصحیح محمد دبیر سیاقی، نشر خیام، تهران.
- ۷- خوانساری، محمد باقر موسوی، ۱۳۹۲ق، **روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات**، (ج ۷، ۵)، تحقیق اسدالله اسماعیلیان، نشر مهر، قم، تهران.
- ۸- سدا رنگانی، هرامل، ۱۹۸۶م، **شعراى فارسی گوی سند**، انجمن ادبی سند، حیدرآباد.
- ۹- فسائی، حاجی میرزا حسن حسینی، ۱۳۸۲ش، **فارسنامه ناصری**، تصحیح منصور رستگاری، (ج ۲)، امیر کبیر، تهران.

- ۱۰- قانع تتوی، میر علی شیر، **مقالات الشعراء** (نسخه خطی)، انجمن ادبی سند، جام شورو، سند.
- ۱۱- مائل تتوی، میر غلام علی، ۱۹۵۹م، **کلیات مائل**، تصحیح محمود احمد عباسی و حبیب اللہ رشدی، انجمن ادبی سند، کراچی.
- ۱۲- منزوی، احمد، ۱۹۸۶م، **فہرست مشترک نسخہ های خطی فارسی پاکستان** (ج ۵)، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۱۳- مدنی، سید علی صدرالدین، ۱۴۲۶ق، **سلوۃ الغریب و اسوۃ الاریب**، تحقیق شاکر ہادی شکر، نشر الدار العربیۃ الموسوعات، بیروت، لبنان.
- ۱۴- نسیانی تتوی، طاہر محمد، ۱۹۶۴م، **تاریخ طاہری**، مقدمہ و حاشیہ دکتر نبی بخش خان بلوچ، انجمن ادبی سند، حیدرآباد.

کتابنامہ اردو

- ۱۵- احمد، ظہورالدین، ۱۹۷۷م، **پاکستان میں فارسی ادب** (از بہادر شاہ تا انقراض سلطنت مسلمانان)، ادارہ تحقیقات پاکستان، **پینورٹھی** پنجاب، لاہور.
- ۱۶- صدیقی، مخدوم سلیم اللہ، ۲۰۰۶ء، **خزینۃ المخطوطات**، سندھی ادبی بورڈ، جامشورو، حیدرآباد.
- ۱۷- قانع تتوی، میر علی شیر، ۱۹۵۹م، **تحفۃ الکرام**، ترجمہ اختر رضوی، سندھی ادبی بورڈ، کراچی.
- ۱۸- وفائی، دین محمد، ۲۰۰۵م، **تذکرہ مشاہیر سندھ** (ج دوّم، سوّم)، ترجمہ اور تصحیح عزیز انصاری و عبداللہ وریاہ، سندھی ادبی بورڈ، جام شورو.

مشترکات آثار قدیم و فرهنگ سند و ایران

دکتر رمضان بامری *

The Commons of Old Works and the Sind and Iran Culture

Ramzan Bamri

An old, ancient land culture document rich in civilization and culture. The religious names of India have been mentioned several times. Twenty-five and five years BC. Alexander became the ruler of the dominant document, and after that, Iranians, Arabs and Mughals carried out many wars in the land of Sindh. The document before Pakistan's independence (1947 AD) is part of Bombay (India) and is now a state of Pakistan. This land has long had historical, geographical and cultural relations with Iran. It is referred to as Bab al-Islam, and the Persian language, which is the second language of the religion of Islam, has been prevalent in this land.

For nearly two decades, the language has become commonplace in Sindh as the official, administrative, and religious language, even during the Talopuran period, the language has become widely used as a literary language.

*. استاد یار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کراچی

Through Persian language, the people of Sindh province have enjoyed the rich culture and civilization of Iran. The remains of the civilizational civilization of Judah and the similarities between the many civilian and cultural cultures of Iran and Sindh are obtained. This article focuses on the effects of civilization on the Sindh following the explanation of cultural commonality between Sind and Iran.

چکیده

سند سرزمینی کهن، تاریخی و دارای تمدن و فرهنگی غنی است. در کتب مذهبی هند نام آن چندین بار ذکر گردیده است. سیصد و بیست و پنج سال قبل از میلاد حضرت مسیح. اسکندر بر حکام سند غالب آمده و پس از او نیز ایرانیان، اعراب و مغولان جنگ های زیادی را در سرزمین سند انجام دادند. سند قبل از استقلال پاکستان (۱۹۴۷م) جزئی از بمبئی (هندوستان) بوده و اکنون ایالتی از کشور پاکستان است. این سرزمین از دیرباز روابط تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی گسترده ای با کشور ایران داشته است. به سند باب الاسلام گفته می شود و زبان فارسی که دومین زبان دین مبین اسلام است در این سرزمین رواج داشته است. حدوداً دویست سال این زبان در ایالت سند به عنوان زبان رسمی و اداری و مذهبی رایج بوده، حتی در دوره تالپوران این زبان به عنوان زبان کتابت و ادبی رواج داشته است. از طریق زبان فارسی مردمان ایالت سند فرهنگ و تمدن غنی ایران را از آن خود کرده اند. از آثار باقی مانده از تمدن موهن جودارو نیز شباهتهای فراوان تمدنی و فرهنگی ایران و سند به دست می آید. در این مقاله با تمرکز بر آثار تمدنی بر جای مانده در سند به دنبال تبیین اشتراکات فرهنگی بین سند و ایران هستیم

کلید واژه ها: سند، موهن جودارو، روابط بینا فرهنگی ایران و شبه قاره

بیان مسأله

روابط علمی و فرهنگی سرزمین سند و ایران از ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد حضرت مسیح برقرار بوده است. این روابط در حوزه زبان و ادبیات و آداب و رسوم نقش بسیار مهمی در پیشرفت و ترقی فرهنگ سندی داشته است، لذا می توان گفت اثرات فرهنگ ایرانی بر سند امر تازه ای نیست، بلکه فرهنگ غنی ایران در ازمنه مختلف تاریخی در ایالت سند رواج داشته است. فرهنگ ایرانی در سند با زبان فارسی عجین شده است. زبان فارسی در این ایالت حدوداً هشت و نیم قرن زبان رسمی، علمی، ادبی و حتی مذهبی بوده است. در این مقاله با تمرکز بر آثار تمدنی بر جای مانده در سند می خواهیم بدانیم که روابط فرهنگی و بین این دو سرزمین تا چه حدی بوده و این روابط چه تأثیری بر فرهنگ و آداب و رسوم سند و ایران گذاشته است.

پیشینه تحقیق

تاکنون پژوهش های بسیاری در زمینه مشترکات فرهنگی سند و ایران صورت گرفته است، اما بیشتر این تحقیق ها جامع نیستند و اغلب تنها متمرکز بر یکی از ابعاد ارتباط دو سرزمینند. مثلاً یا مذهب محورند و با تکیه بر مکتب های هند، اشتراکات اندیشه ای در ایران باستان و سند را می سنجدند و یا با دیدی باستان شناسانه آثار تاریخی مناطق خاص، به خصوص آثار قدیمه موهن جودارو و امثال آن را اصل قرار می دهند.

برخی محققان نیز تمرکزشان صرفاً بر تاریخ پس از اسلام است. ایشان ورود عربها را از طریق مکران (بلوچستان) در سال ۲۳ هجری به رهبری محمد بن قاسم الثقفی که با خود آداب و رسوم عربی و تا حدی فرهنگ فارسی را به سند آورد؛ تاریخ آغاز روابط فرهنگی ایران و سند می دانند. در خصوص ورود اعراب به سند لازم به ذکر است که افراد زیادی در ارتش محمد بن قاسم از منطقه فارس بودند که بعد ها در سند ماندگار شدند.

دکتر نبی بخش بلوچ در باره فرهنگ و تمدن سند کتابهای زیادی تألیف کرده است از جمله: "سند کی موسیقی و سندهی زبان و ادب کی تاریخ".

همچنین دکتر مبارک علی "سند خاموشی کی آواز و تاریخ مظهر شاهنشاهی" و دکتر غلام محمد کتاب "تاریخ سند سمه دور" و فیض احمد فیض کتاب "پاکستان کی ثقافت" را درباره موضوع مورد بحث ما نوشته اند.

اهداف تحقیق

رونمایی از آثار قدیمی و مشترکات فرهنگی و اجتماعی ایران و سند از اهداف این مقاله است. در سرزمین سند آثار کهن تاریخ ایران به وفور به چشم می خورند. متأسفانه مردم این منطقه از این آثار غنی و اهمیت آن بی خبرند. این تحقیق سبب می گردد توجه خاص به این آثار اسلامی و تاریخی شود.

ارتباط فرهنگ و تمدن سند با ایران

سند سرزمینی قدیم و دارای تاریخ کهن و فرهنگی غنی است. در سند آثار قدیمی و تاریخی در اماکن مختلفی به چشم می خورد که همگی نشانگر تمدن و فرهنگ قدیم مردمان اهل سند است. همان طور که در صفحات قبل ذکر گردید تمدن سند دو هزار و پانصد (۲۵۰۰) سال قبل از میلاد مسیح به شمار می رود. (قدوسی، ۱۹۷۲: ج ۲: ۱۹۶) تاریخ قدیم سند در زیر اطلال و توده های خاک مدفون است. اشارات و اطلاعاتی که نسبت به تمدن ایالت سند در کتابهای مذهبی هند مانند "رگ"، "وید"، و "مارته" و غیره یافته می شود بر آبادانی وادی سند در عهد باستان گواهی می دهد. تمدن سند از همان عهد باستان با تمدن ایرانی در آمیخته بود. در قرن هشتم پیش از میلاد در سند سلطنتی از خاندان مادها وجود داشت که مرکز آن سیالکوت (واقع در ایالت پنجاب کشور پاکستان) بود. (حکمت، ۱۳۳۷: ۳۵)

سیصد و بیست و پنج سال قبل از میلاد حضرت مسیح علیه السلام که اسکندر اعظم بر حکام سند غالب آمد و به توسط رودخانه سند به بحر عربی داخل شده و دوره فتوحات خود را در آن جا به پایان رساند. (الکوفی، ۱۹۳۹: الف) می توان محتمل دانست که اسکند که قبل از سند از ایران عبور کرده است

برخی از وجوه فرهنگی و تمدنی ایران را با خود و لشکریانش به سند آورده باشد.

پس از اسلام تمدن ایرانی از طریق اعراب وارد سند شد. عربها در سال بیست و سه هجری به سرزمین هند حمله بردند و آنان از راه مکران (بلوچستان کنونی) وارد ایالت سند شدند. بعد از آن در سال نود و سه هجری محمد بن قاسم الثقفی بر سرزمین متمدن و تاریخی سند حمله کرد و تمام سند تا حدّ مولتان را به تصرف خود در آورد. از آن به بعد وادی سند تا مدت دوپست سال جزو سلطنت امویان و عباسیان گردید. مورخین نوشته اند که محمد بن قاسم قبل از لشکر کشی به سند حدود شش ماه در شهر شیراز (ایران) اقامت گزید. (هرچند، ۱۹۵۷: ۵۵) محمد بن قاسم توانست نیروی زیادی از مردم شیراز را با لشکر خود همراه کند و همگی از شیراز به همراهی محمد بن قاسم وارد سند شدند. آن زمان حکومت سند در دست راجه داهر فرزند چچ بن سیلابج بود. آنها بر سند حمله کردند و بعد از جنگ مختصری سند را فتح نمودند و مدت طولانی در آن جا ماندند و آداب و رسوم و فرهنگ خود را در میان اهالی سند رواج دادند. مردم سند نیز آداب و رسوم عربها و به خصوص شیرازیها را که اصالتاً ایرانی بودند پذیرفتند و آموختند.

در کنار فتوحات نظامی و روابط سیاسی، همسایگی و نزدیکی ایران و سند نیز از عهد باستان تا دوره معاصر باعث رفت و آمد ایرانیان و سندیان به سرزمین یکدیگر شده است. به دلیل هم مرز بودن ایران با سند و بلوچستان، ایرانیان بسیاری برای تجارت به مناطق مختلف شبه قاره از طریق سند و بلوچستان سفر می کردند. این تجار ایرانی با خود زبان فارسی و فرهنگ ایرانی را نیز به همراه می آوردند و آن را به اهالی سند و بلوچستان منتقل می ساختند. بعدها به مرور زمان با وارد شدن اقوام دیگر از قبیل فرنگی ها (انگلیسی ها)، مغول ها و ترک ها، فرهنگ قدیمی مردمان سند که بسیار نزدیک به فرهنگ ایرانی بود دچار تغییراتی شد.

روابط مردم ایران و سند بر تمام شئون زندگی مردم سند تاثیر گذاشته است. مثلاً معماری سند تا حد زیادی ملهم از معماری ایرانی است. مردم ایالت سند

در طول تاریخ برای عبادت گاه خود جاهای مخصوصی درست می کردند که همانند عبادتگاه های اصفهان و شیراز در ایران بودند. اهل سند تمام هنرمندی و مهارت خود را برای ساختن عبادت خانه های خود صرف می کردند. آنان در عبادتگاه خود اشعار زبان فارسی را بر دیوارهای مقام مقدس مینوشتند چون شعرای ایران و معماران ایرانی برای ساختن چنین ساختمانها نقش مهمی داشتند. (مورثیم، ۱۹۸۰: ۱۱۰)

تمدن موهن جودارو

موهن جودارو در ایالت سند بزرگترین مرکز تمدنی در سند و از معروفترین تمدن های شبه قاره و جهان است. موهن جودارو مدرک مستدل فرهنگ و تمدن سند است و بر روابط تمدنی ایران و سند شهادت می دهد. آثار موهن جودارو بیانگر سهم بزرگ اقوام و مردمان سند در فرهنگ قدیم آریایی و ایرانی است. مردمان اهل سند شهرهای خوب و مترقی ای را که دارای هرگونه امکانات و وسایل بودند برای خود می ساختند. این گونه شهرها دارای امکانات فراوان بهداشتی و فرهنگی بودند. از آثار قدیم آنان به خوبی ظاهر می شود که اهل سند گندم و جو و ذرت می کاشتند، دام پرورش می دادند و همین طور افرادی ماهر و فنی بودند که اسب های وحشی را با مهارت و هنرمندی رام می کردند و گاوهای اخته به چرخ می بستند و از چاه آب در می آوردند و با فیل های مست بارکشی می کردند و با ابزارهای مسی ظروفی زیبا می ساختند. (همان، ۱۹۸۰: ۹)

پس از گذشت قرون بعضی از آثار کهنسال آنان به مساعی سر جان مارشل (محقق انگلیسی) و همکاران او در نتیجه حفاری ها در شهرهای موهن جودرو و سی و پنج نقطه دیگر هند و سند کشف شده اند (همان: ۱۲۰) ظروف سفالی که از این اکتشافات به دست آمده از لحاظ تاریخ بسیار ارزشمندند و نقوش آن ها روابط ایالت سند و بلوچستان با ایران را تایید می کند.

آثاری که حفار انگلیسی به نام سر جان مارشل در سال ۱۹۲۱ میلادی در سند کشف کرد قدمتشان به دو هزارو پانصد سال قبل از میلاد حضرت مسیح باز می گردد. از شهرهایی که در کنار رودخانه سند واقع هستند آن چه که

کشف شده نشانگر تاریخ قدیم این مناطق است و دلیلی بر فرهنگ و رسوم غنی مردم این منطقه است. از طرز زندگی، خورد و خوراک و ظروف آنان نتیجه گرفته می شود که آنها نسبت به سایر مردمان در روزگار خود دارای زندگی مدرن و بهداشتی تری بودند و همین فرهنگ اهالی سند به مناطق دیگر سرایت کرده است. (همان: ۲۲)

در اکتشافات موهن جودارو گذشته از ظروف فلزی و آثار فرهنگی، ساختمان‌های حیرت انگیزی نیز کشف شد. حمام‌ها در این تمدن از خشت پخته با مهارت و هنرمندی ساخته شده بودند و کوچه‌ها و خیابانها به نحو اعجاب آوری با آجر ساخته شده بودند. از این آثار باستان شناسان نتیجه گرفته اند که مردمان اهل سند زندگی بسیار منظم و مرتبی داشتند

آثار معماری دوره های بعدی سند نیز بسیار در خور توجه هستند و گویا مردمان این سرزمین اکثراً معمارهای ایرانی را دعوت کرده و از آنها چنین کارهای زیبایی را یاد گرفته بودند.

مردمان شهر تاریخی مذکور سرتاسر شهر را دیوارکشی کرده و ساختمانهای زیبا و دو طبقه ساخته بودند و دور قلعه آن شهر برای مقابله و دفع دشمن سنگرهایی محکم درست می کردند و برای نگهداری در قلعه تیربان هایی درست میکردند) در بیشتر مناطق ایران به خصوص در پایگاهها و قلعه ها چنین تیربان را مشاهده می کنیم) تا که بر دشمن خود نظر داشته باشند و دشمن هرگز نتواند بر آنها شبخون بزند. (قدوسی، ۱۹۷۲: ۱۸۹)

نتیجه گیری

روابط تمدنی ایران و سند پیوسته و در طول تاریخ بر قرار بوده است، به گونه‌ای که نمی توان این دو منطقه را جدا از هم در نظر گرفت. عامل اصلی روابط ایران و سند نزدیکی و هم مرز بودن است. نزدیکی دو سرزمین باعث شده که در طول تاریخ فاتحان نظامی و بازرگانان و مردم عادی به راحتی به سرزمین های یکدیگر رفت و آمد کنند. روابط تمدنی ایران و سند صرفاً به مشترکات زبان و ادبی و نفوذ و رواج زبان فارسی در سند خلاصه نمی شود. آثار تاریخی و باستانی به

دست آمده از سند با آثار تاریخی و باستانی ایران شباهت زیادی دارند؛ مثلاً طرز تعمیر و بنای ساختمان ها و نقاشی و کاشی کاری و آنها همانند ایران است. همچنین اگر ما به شهر تاریخی تته در سند نگاه کنیم و آثار آن را مورد بررسی قرار بدهیم، خواهیم دید که همانند این آثار در ایران هم دیده می شوند. قبرستانی به نام «مکلی» در نزدیکی شهر مذکور از دیگر اسناد نزدیکی تمدنی ایران و سند است. آثار نقاشی این قبرستان همانند تخت جمشید و هم نوع آن است. تاریخ دانان معتقدند که این قبرستان متعلق به افرادی است که همراه محمد بن قاسم برای فتح مناطق سند به این سرزمین وارد شدند و شهدای آنها در همین قبرستان مدفون گشتند. چون بسیاری از این افراد در اصل ایرانی بودند نقوش قبرهای آنان همانند نقوشی است که در ایران دیده می شوند.

کتابنامه

۱. الکوفی، علی بن حامد، ۱۹۳۹م، ابی بکر، فتح نامه سند المعروف به چچ نامه، دهلی.
۲. هرچند، برومل، ۱۹۵۷م، تاریخ قدیم سند، حیدرآباد.
۳. کرشنا، رادها، ۱۳۴۰ش، ادیان مشرق و فکر مغرب، ترجمه دکتر رضا زاده شفق، تهران.
۴. حکمت، علی اصغر، ۱۳۳۷ش، سرزمین هند، تهران.
۵. مورثیمر، سرجان مارشل، ۱۹۸۰، موادی سند اور اسکی تهذیبین، ترجمه (اردو) ربیر رضوی.
۶. قدوسی، ۱۹۷۲م، اعجازالحق، تاریخ (جلد ۲) لاهور.
۷. مجیب، محمد، ۱۹۸۶م، تاریخ تمدن هند، لاهور.

ادبیات کودک در ایران عصر قاجار

دکتر علیرضا شادآرام*

خاتون حسنی**

Child literature in Iran Qajar era

Shad Aaram / Khatoon Hasani

Qajar era is a new season in the history of Iran. In this period, all aspects of Iranian life changed because of Iran-Russia struggling, influences of western countries and industrial revolution. The literature as symbol of society get influenced by these changes. The developing in Persian literature – both in structure and content – especially during constitutional era is visible. Regarding this great revolution, new concepts entered into traditional Persian literature. One of these new genres was specialized literature for children and teenagers. Iranian ideologist by inspiring from western intellectuals like Jean Jacques Rousseau noticed the importance of new scientifically training for kids. Due to this reason, they tried to invent a new genre for new learner and kids. The efforts and ideas of this group have caused many people consider the

*. استادیار دانشگاه پیام نور

** . کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی و شاعر شعر کودک و نوجوان

constitutional era as a beginning point of Childs' literature. The writers' point of view is that the record of child literature in Iran refers to before Qajar and even Islamic period. Anyway, dignity and independence of children's literature in Qajar era and also similarity of this form to present form of children's literature are the main reasons for impotence of this era. Therefore, in this study for introducing of Iranian children's literature in contemporary period, we have analyzed the structures and contents of children's literature's prototypes during Qajar era.

چکیده

عصر قاجار فصل نوینی در تاریخ ایران است. در این عصر به دنبال جنگ‌های ایران و روس و تاثیر پذیری ایرانیان از غربیان و انقلاب صنعتی تمام شئون زندگی ایرانی دچار تغییر و تحول شد. ادبیات نیز به عنوان آینه‌ی تمام نمای جامعه از این تغییر و تحول بی نصیب نماند. تغییر و تحول در ادبیات فارسی، بویژه در دوران مشروطه، هم در ساختار و ظاهر و هم در محتوا و معنا بروز پیدا کرد. در نتیجه این تحول عظیم موضوعات جدیدی به حوزه ادبیات مکرر و سنتی فارسی راه یافتند. از جمله این موضوعات جدید ادبیات مخصوص کودکان و نوجوانان است. متفکران ایرانی در این عصر تحت تاثیر متفکران غربی از جمله ژان ژاک روسو متوجه اهمیت تربیت علمی و نوین کودکان شدند و به همین دلیل سعی نمودند ژانری جدید در ادبیات مخصوص نوآموزان و کودکان خلق کنند. تلاش‌ها و ایده پردازی‌های این گروه باعث شده است که بسیاری عصر مشروطه در دوران قاجار را آغاز ادبیات کودک در ایران بدانند. نگارنده معتقد است که سابقه ادبیات کودک در ایران به دورانی به مراتب کهن تر از عصر قاجار و به پیش از اسلام باز می‌گردد، لیکن تشخیص و استقلال‌ی که ادبیات کودک در عصر قاجار یافت و نزدیک شدنش به شکلی که آن را امروزه ادبیات کودک می‌دانیم، به این عصر

اهمیت ویژه‌ای بخشیده است. از همین روی در این مقاله برای شناخت ادبیات کودک ایران معاصر به بررسی ساختاری و محتوایی نمونه‌های اولیه ادبیات کودک در عصر قاجار پرداخته ایم.

کلید واژه: ادبیات کودک، ادبیات مشروطه، قاجاریه

مقدمه

ادبیات کودک در ایران سابقه‌ای چندین هزار ساله دارد و آنگونه که برخی گمان می‌کنند امری صرفاً وارداتی نیست. «سرآغاز ادبیات کودکان در ایران ریشه در لالایی‌ها، متل‌ها و قصه‌های عامیانه دارد که آن نیز در بردارنده تجربه‌های زندگی و اندیشه‌ها و شادی‌ها و غم‌های مردم روزگاران کهن می‌باشد.» (محمدی و قایینی، ۱۳۹۰: ۱۱) ادبیات آغازین کودک در ایران مبتنی بر سنت شفاهی بود. مخاطب ویژه برخی از گونه‌های ادبیات شفاهی همچون لالایی‌ها، ترانه‌های نیایشی، شعرهای بازی‌ها و متل‌های آهنگین کودکان بودند. بنابر این می‌بینیم که در ایران بخش بزرگی از ادبیات شفاهی، ادبیات ویژه کودکان است و اساساً ادبیات کودک در ایران بیشتر با ادبیات شفاهی و فولکلور در پیوند بوده است. ویژگی دیگر ادبیات آغازین کودک در ایران آمیختگی با ادبیات بزرگسال است، چرا که در آن روزگار رده بندی مخاطب هنوز اختراع نشده بود. افسانه گوینان افسانه می‌گفتند و کودکان اگر روایت ایشان را جالب می‌یافتند با آن پیوند می‌گرفتند.

در خصوص ادبیات مکتوب کودک در ایران نخستین نشانه‌های کمرنگ به ایران پیش از اسلام باز می‌گردد. «از روزگاران پیش از اسلام آثار مکتوب زیادی به دست ما نرسیده است جز معدودی سنگ نبشته و چند کتاب انگشت شمار چیز دیگری برای قضاوت درباره وضع زندگی مردم آن زمانها، در اختیار امروزیان نیست. مسلماً" جستجو در میان این آثار محدود برای یافتن اثری که برای کودکان و نوجوانان نوشته شده یا مورد توجه و رجوع آنها قرار گرفته باشد، کار بی

فایده ای است، ولی با تمام این احوال، با مراجعه به تاریخ می‌توانیم از آثاری نام ببریم که کودکان و نوجوانان را مورد خطاب قرار می‌داده است.

جامعه ایران پیش از اسلام، جامعه‌ای شاهنشاهی و کاملاً "طبقاتی" بوده است و تنها درباریان و شاهزادگان و امیرزادگان و موبدان و اشراف حق خواندن و نوشتن داشته‌اند. لذا عموم مردم و فرزندان آنها، این امکان را نداشته‌اند که "دبیری" یا خواندن و نوشتن را بیاموزند.

حتماً "داستان تنگدستی انوشیروان در یکی از جنگ‌ها و نیاز او به پول را شنیده‌اید، اینجا و آنجا جار کشیدند که برای جنگ به پول نیاز است؛ کفّاشی حاضر شد مقدار بسیار زیادی پول به شاه بدهد به شرط اینکه فرزندش اجازه داشته باشد که درس بخواند. انوشیروان از شنیدن چنین پیشنهاد گستاخانه‌ای خشمگین شد و پول را نگرفت. زیرا عدالت شاهانه او اجازه نمی‌داد که کفّاش زاده‌ای خواندن و نوشتن بیاموزد. با این حساب اگر پیش از اسلام کتابی هم برای بچه‌ها وجود داشته؛ آن کتاب ویژه شاهزادگان و امیران و اشراف بوده، هرچند که ادبیات شفاهی و غیرمکتوب میان طبقات پایین رواج داشته و دهان به دهان انتقال می‌یافته است.

آثاری را که پیش از اسلام به کودکان و نوجوانان اختصاص یافته می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

الف: اندرزنامه‌ها و کتاب‌هایی که برای تربیت شاهزادگان بوده است. مثل: (اندرزنامه کسری انوشیروان به پسرش هرمز) و یا "اندرزنامه اردشیر به پسرش شاپور"

ب: آثار امیران و موبدان مثل "پنجه تنترا" که همان کلیله دمنه است.

مسئله "هیچکدام از آثار بالا با تعریف‌هایی که امروزه از ادبیات کودکان داریم ، سازگار نیستند. در این آثار بیشتر؛ کودکان مورد خطاب قرار گرفته‌اند و نصیحت شده‌اند ، اما این اشکال نمی‌تواند دلیلی باشد که بگوییم قبل از اسلام برای بچه‌ها "خواندنی" وجود نداشته است . آثار هر زمانی را باید با دید مردم همان زمان و نقطه نظرهای تربیتی همان زمان بررسی کرد. « (رحمان دوست ۹۱:۱۳۶۹،

پس از اسلام کسب دانش برای همگان نه تنها آزاد بلکه واجب شمرده شد. نتیجه این امر خلق آثار متعدد ادبی شد که بخش بزرگی از آنها در راستای تعلیم و تربیت یا سرگرمی کودکان نیز به کار می‌رفت. مهمترین ویژگی این آثار در هم آمیختگی شدید آنها به لحاظ محتوا و ظاهر با ادبیات بزرگسال است. از همین روی به شکل دقیق نمی‌توان مرز بین ادبیات کودک و بزرگسال را در گذشته تعیین کرد. با این حال با دقت و کاوش در میان جدّی‌ترین آثار ادب کلاسیک به شکل نامنظم با بخش‌هایی رو به رو می‌شویم که می‌توان آنها را نزدیک به ادبیات کودک و نوجوان دانست. به طور مثال حکیم ناصر خسرو، از شعرای قرن پنجم یکی از جدّی‌ترین شعرای کلاسیک ایران است که اشعارش به لحاظ محتوا یکسر به حکمت و پند و اندرز و زهد اختصاص یافته است. به لحاظ صوری نیز اشعار او سرشار از نکات غامض و وزن‌های سنگین است. با این حال حتی در اشعار ناصر خسرو نیز نشانه‌هایی از ادبیات کودک و نوجوان دیده می‌شود به طوریکه امروزه بسیاری از افراد با سواد با شعر "عقاب مغرور" در مدرسه آشنا شده‌اند و آن را به حافظه سپرده‌اند. مثال دیگر شاعر استعاره‌گرایی چون نظامی است که گاه در میان داستان‌های عاشقانه فرزند چهارده ساله اش را

مخاطب قرار می‌دهد و ابیاتی را می‌آفریند که مناسب نوجوانان و کتاب‌های درسی آنان است:

« ای چارده ساله قره العین	بالغ نظر علوم کونین
آن روز که هفت ساله بودی	چون گل به چمن حواله بودی
و اکنون که به چارده رسیدی	چون سرو بر اوج سر کشیدی
غافل منشین نه وقت بازی ست	وقت هنر است و سرفرازی ست
دانش طلب و بزرگی آموز	تا به نگرند روزت از روز
نام ونسبت به خردسالی ست	نسل از شجر بزرگ خالی ست »

(نظامی، ۱۳۶۶: ۴۴۵)

سعدی نیز با نوشتن دو کتاب بوستان و گلستان کمک زیادی به ادبیات کودکان کرده است. هرچند این دو کتاب را برای کودکان ننوشته است، اما در این دو کتاب داستان‌ها و حکایات و اشعاری را سروده است که کودکان آنها را دوست داشتند و سال‌های متمادی در مکتب‌خانه‌ها می‌آموختند. آثاری نظیر کلیله و دمنه و مرزبان نامه و گلستان و بوستان و امثالهم اگرچه در زمره ادبیات کلاسیک بزرگسال طبقه بندی می‌شوند، اما بخش‌های بسیاری در آنها وجود دارند که با کمی جرح و تعدیل و بازنویسی تبدیل به ادبیات کودک می‌شوند. از این حیث در ادب کلاسیک گذشته ایران گنجینه‌ای غنی برای ادبیات کودک و نوجوان وجود دارد و نمی‌توان سابقه‌ی ادبیات کودک و نوجوان در ایران را به قرن نوزدهم به بعد منحصر کرد؛ هرچند از قرن نوزدهم به بعد و بویژه پس از انقلاب اسلامی ادبیات کودک در ایران به لحاظ کمی و کیفی بالکل متفاوت با گذشته شد.

ادبیات کودک و نوجوان در عهد قاجار؛ از آغاز تا عصر ناصری

عصر قاجار همزمان شد با نهضت بازگشت ادبی در نظم و نثر. بازگشت ادبی منجر به ساده تر شدن نظم و نثر شد که همین سادگی بعدها به صورت ابزاری برای خلق انواع ادبی جدید از جمله ادبیات کودک شد. سادگی و تحول ادب فارسی علاوه بر نهضت بازگشت تا حدّ زیادی معلول شرایط دوران مدرن بود. تاسیس دارالفنون به عنوان نخستین مرکز آموزش عالی مدرن ایران، گسترش روزنامه نویسی، آشنایی با ادبیات اروپا و ترجمه کتابهای غربی همگی در تحول ادبیات فارسی و در نتیجه ابداع انواع ادبی جدید موثر واقع شدند.

آغاز ادبیات کودک عمدتاً به نیمه دوم حکومت ناصرالدین شاه و عهد مشروطه باز می‌گردد، با این حال از همان ابتدا نمونه‌هایی از ادبیات کودک در ضمن ادبیات رسمی قاجارها دیده می‌شود. نکته جالب آن است که نخستین نمونه‌های ادبیات کودک در عصر قاجار را ملک الشعراء صبا، از معروفترین شاعران سنت گرای درباری سروده است. «سبک دیوان شعر صبا به سبک دوره بازگشت است و در چارچوب شعر مشروطیت نمی‌گنجد. او هیچ گاه به شکل رسمی شعری یا سروده‌ای برای کودکان منتشر نکرد، اما سیروس طاهباز در پژوهش‌هایی که درباره نیما یوشیج داشته، به نوشته‌ای برخورده که به شعرهایی کودکانه اشاره دارد. این گروه از شعرهای صبا که درونمایه و قالبی همسان با ترانه‌های عامیانه دارد؛ نخستین سروده‌های کودکانه‌ای به شمار می‌آیند که پدید آورنده‌ای مشخص دارند. سروده‌های او با آثار شاعران سرشناس دوره مشروطه مانند ایرج میرزا و بهار ناهمسانی دارد، زیرا عنصر بازی که در ترانه‌های عامیانه و آثار محمود خان صبا؛ پایه ساختاری شعر به شمار می‌آید در سروده‌های دوره

مشروطیت کمرنگ می‌شود، اگرچه اندرونه این سروده‌ها کودکانه است اما از جنبه قالب شعری بسیار سست و بی‌مایه‌اند.

شعرهای باز یافته صبا:

دیدم سه یار گل‌عذار	زار	به باغ لاله	رفتم
پوشیده رخت زرنگار	بهار	و دو تا	یکی گل
با ریش و با سیلش	بیلش	با اومد	باغبون
انگور توی زنبیلش»	فیلش	همچو	با تن

(محمدی و قایینی، ۱۳۹۰: ج ۴: ۵۳۷)

با وجود نمونه‌های نادری که از ادبیات کودک در نیمه نخست حکومت قاجارها وجود دارد، تاریخ خلق نمونه‌های جدید آن به نیمه دوم سلطنت ناصرالدین شاه و پیدایش فکر مشروطه باز می‌گردد.

ادبیات کودک و نوجوان در عهد ناصرالدین شاه

در دوره ناصرالدین شاه مردم ایران بیش از پیش با زندگی مدرن و اقتضائات آن درگیر شدند. در این دوران به لحاظ سیاسی و اجتماعی و اقتصادی تحولات سریع و بی‌نظیری به وجود آمد که به ناچار ادبیات را نیز متأثر ساخت «در دوره سلطنت پنجاه ساله ناصرالدین شاه و از همان ابتدای کار او عوامل و موجباتی پدید آمد که مجموعاً و هر یک به تنهایی در پیدایش اندیشه‌های آزادی خواهی موثر بودند. اگر از اقدامات اولیه عباس میرزا نایب - السلطنه و وزیر با فرهنگ او میرزا ابوالقاسم قائم مقام؛ در اخذ و ترویج فنون و صنایع جدید بگذریم باید اصلاحات میرزا تقی خان امیرکبیر و مخصوصاً تاسیس دارالفنون به

همت او و دعوت از آموزگاران خارجی جهت تعلیم علوم جدید اروپایی به فرزندان ایران را؛ نخستین قدم در این راه بشماریم.

همچنین باید یادآور شد که روشنفکران و آزادی خواهان ایران که از مدت‌ها پیش فقر مادی و معنوی کشور را دریافته و نگران اوضاع بودند در خارج از کشور دست به قلم بردند و بوسیله روزنامه و کتاب به روشن کردن ذهن مردم و تربیت فکر آنان پرداختند.

از اشخاص مؤثر در بیداری ذهن مردم ایران "میرزا ملکم خان ناظم الدوله اصفهانی" بود که روزنامه قانون او در لندن چاپ می‌شد و رساله‌های متعدّد و بسیار مفیدش انقلابی در طرز تفکر ایرانیان بوجود آورد.

ترجمه مقالات و نمایشنامه‌های میرزا فتحعلی آخوند زاده و رسالات و اشعار میرزا آقا خان کرمانی و کتاب‌های حاج میرزا رحیم طالبوف که اصول علمی و اجتماعی را به زبانی ساده بیان می‌کرد، شکست‌های پی در پی روسیه از ژاپن و نکاتی که این امر به افکار ایرانیان داد و پس از آن جنبش‌های پی در پی در روسیه تزاری و انعکاس خبر آن در روزنامه ملّا نصرالدین و پیدایش جراید و مجلّات دیگر در قفقاز و انتشار آنها در میان مردم آذربایجان، همه اینها یک سری از عواملی بود که به تدریج و هر کدام در زمان خود در تار و پود سازمان فاسد ایران رخنه کرد و طبقه حاکمه ایران را از طرز اداره قدیمی متوحّش کرد و مردم را برای قبول تحوّل اساسی در شکل اداره و انتخاب راه و روش نوین زندگی آماده ساخت و بدین سان میل به دگرگون کردن وضع کهنه و فرسوده زندگی اجتماعی که بذر آن از همان نیمه‌های اوّل قرن سیزدهم هجری پاشیده شده بود، به تدریج رشد و نمو کرد و انقلاب مشروطیت را به وجود آورد» (آرین

نتیجه برخورد با زندگی مدرن و موارد یاد شده این شد که مسئله تربیت نسل جدید و کودکان و ضرورت تعلیم و تربیت به صورت خیلی جدی تر از قبل مطرح شد و ادبیات کودک نه به عنوان یک شعبه فرعی و کم اهمیت ادبیات، بلکه به عنوان یک اصل مورد توجه قرار گرفت. در این میان روشنفکران ایرانی خارج از ایران نقش مهمی در شکل گیری ادبیات داستانی کودک داشتند. در محیط مۇختنق و آزادی کُش ایران ناصری مجال هرگونه سخن گفتن و نوشتن درباره آزادی و اصلاحات تنگ بود. کوشش‌ها که از طرف آزادی خواهان و روشنفکران داخل ایران همراه با بیم و احتیاط به عمل می‌آمد به تنهایی برای تحصیل مقصود کافی نبود. پس ایرانیانی که بر اثر فشار داخلی وطن خود را ترک گفته و در بیرون از کشور می‌زیستند دست به قلم زدند و به نشر افکار و عقاید جدید پرداختند. کسانی چون طالبوف، زین العابدین مراغه‌ای و میرزا ملکم خان با نوشتن داستانواره‌های خود ضمن تبلیغ افکار جدید، نثر ساده را به وجود آوردند که از ضروریات اولیه ادبیات داستانی کودک و نوجوان بود. در این میان میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی مهمترین نقش را در آستانه‌ی مشروطه در شکل گیری ادبیات کودک ایفا کرد.

طالبوف از ایرانیان مهاجر به قفقاز بود که در راه روشنگری مردم ایران دست به قلم برد. از جمله تالیفات او "سفینه طالبی" یا "کتاب احمد" مشتمل بر دو جلد است که با انگیزه گرفتن از کتاب "امیل" ژان ژاک روسو آن را برای فرزند خیالی خود احمد و به منظور تعلیم و تدریس به کودکان در سال ۱۲۷۱ هجری شمسی به شکلی رمان گونه نوشت. «این کتاب پاسخی است به سوالات مذهبی و علمی که برای کودکان پیش می‌آید. لازم به ذکر است که سن "احمد" در این کتاب هفت سال است ولی بعضی از سوالات مطرح شده در آن متناسب با

سن کودک هفت ساله نیست. اما کتاب احمد - گفتگوی پدری است با فرزند پنداری خود در موضوعات مختلف علمی که به زبان ساده و قابل فهم برای اطفال نوشته شده و مؤلف که خود شیفته دانش و فرهنگ اروپایی بوده، علوم و کشفیات و اختراعات گوناگونی را که از روی کتب روسی در دسترس داشته است، در این کتاب شرح داده و احمدهای سالخورده آن زمان، یعنی نسل ایرانی روزگار خود را به تماشای بُرج ایفل پاریس، مجلس سماع عمارت بلور لندن و اهرام و مومی "مومیائی" های مصر می برد و با اکتشافات و مظاهر علوم و تمدن اروپا از قبیل برق و قوه بخار، دوربین عکاسی و سرزمینهای ناشناخته و درختان ناشناس آشنا می کند.

مکالمات این پدر و پسر با انشائی ساده و شیرین نوشته شده و تقریباً همیشه با این عبارات آغاز می شود:

" احمد گفت: آقا، مگر؟....." آنگاه پدر رشته کلام را در دست گرفته و تمام مندرجات علم الاشیاء روس را - اگرچه در خور فهم یک طفل هفت ساله نباشد - در گوش او فرو می خواند.

خلاصه، کتاب احمد یک دوره علم الاشیاء شیرین و ساده یا یک داستان علمی سودمند است که مسائل و اطلاعات ارزنده و مفیدی را به صورت یک حکایت خانوادگی بیان می کند و احمد، قهرمان خردسال داستان ضمن بازی با برادر خود "محمود" و خواهرش "ماهرخ" از بیانات پدر دانشمند بهره مند می گردد. « (طالبوف، ۱۳۱۸: مقدمه) این کتاب را با همه اشکالات و کاستی هایش می توان نخستین کتاب مستقل ادبیات کودک و نوجوان در ایران دانست. جالب آن است که طالبوف ضمن خلق نمونه های اولیه کودک و نوجوان در ایران بر

کتبی که به صورت سنتی در مکتب خانه‌های ایران تدریس می‌شدند می‌تازد و آنها را عامل فساد اخلاق کودکان در آینده می‌نامد.

از دیگر نویسندگان این دوره سید جمال الدین اسدآبادی است که علاوه بر فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی خود به نوشتن داستان‌هایی برای کودکان همّت گماشت که در کتابی تحت عنوان "قصّه های استاد" به چاپ رسیدند.

ادبیات کودک و نوجوان در عصر مشروطه

سرانجام در سال ۱۹۰۶ میلادی با امضای فرمان مشروطیت در ایران به دست مظفرالدین شاه کوشش‌های آزادی خواهان و نویسندگان ایرانی به بار نشست؛ هرچند که فرمان مشروطه اندک مدتی پس از مظفرالدین شاه توسط محمد علی شاه پایمال شد و به ناچار انقلاب مشروطه تا سال ۱۹۱۱ طول کشید. حال و هوای مشروطه و مشروطه خواهی در روزگار احمد شاه نیز کماکان ادامه یافت. در جریان انقلاب مشروطه ادبیات، بویژه شعر کاملاً از دربار بیرون آمد و به میان مردم کوچه و بازار رفت. «جوانه های شعر کودک در روزگار مشروطه پدید آمد. در آن دوران، شعر کودک قالب و بیان کودکانه نداشت. پس از جنگ جهانی نخست که در شعر بزرگسال ایران دگرگونی‌هایی پدید آورد؛ شعر کودک نیز دستخوش تغییر شد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۱۷)

انقلاب مشروطه تاثیر شگرفی بر ادبیات و به تبع آن بر ادبیات کودکان گذاشت. شاعران و نویسندگان این دوره به جای قرار گرفتن در خدمت پادشاهان و درباریان در خدمت مردم و اجتماع قرار گرفتند. به جای کاربرد عبارات پیچیده و غامض، از عباراتی ساده، دلنشین و قابل فهم برای عموم مردم استفاده می

کردند. این توجه به ساده نویسی که از آن به عنوان "نهضت ساده نویسی" ذکر کرده‌اند زمینه توجه و گسترش ادبیات کودکان را بوجود آورد .

علاوه بر این توجه نویسندگان غربی به ادبیات کودکان، کم کم بر نویسندگان و شاعران ایرانی که بعضاً "با غرب ارتباط و آشنایی داشتند ، تاثیر گذاشت و آنها را نسبت به خلق آثاری مخصوص کودکان برانگیخت شاعرانی چون نسیم شمال ، ایرج میرزا ، بهار و غیره برای کودکان و خطاب به آنها داستان ها و اشعاری زیبا و دلنشین همراه با مضامین سیاسی ، اخلاقی و اجتماعی سرودند.

از ادبیات دوران مشروطه ، بیشتر "شعر" به دنیای کودکان راه پیدا کرد. شعرهای ساده و سیاسی "عارف" ، "عشقی" ، "ایرج میرزا" و "نسیم شمال" ورد زبان کودکان بود و در این دوره بود که نوشتن و سرودن برای بچه ها رواج یافت .

مجموع عوامل یاد شده به توجه بیشتر به تعلیم اطفال و در نتیجه تهیهی کتابهای مناسب آنها انجامید. بازنویسی متون، تصویر سازی کتب و ترجمه کتب کودک و نوجوان از جمله اقداماتی بود که از عهد مشروطه به بعد در راستای ادبیات کودک و نوجوان انجام شد. همانگونه که اشاره کردیم، بسیاری از متون کهن فارسی به لحاظ معنا و مفهوم به شرط تغییر در ظاهر قابل استفاده کودکان نیز هستند. نویسندگان نو اندیش ایرانی با درک این مطلب به بازنویسی متون کهن فارسی پرداختند. «از آغازگران این کار، شیخ محمد حسن تهرانی، مشروطه خواه مبارز و نماینده مجلس اول بود. وی مهذبّ مرزبان نامه را در سال ۱۳۲۳قمری ومهذبّ کلّیله و دمنه را در سال ۱۳۲۹قمری به نثر ساده بازنویسی کرد. از ادامه دهندگان این جریان ، محمّد یوسف مازندرانی ملّقب به مفتاح

الملک با کتاب مثنوی الاطفال است. این کتاب گزیده‌ای است از داستانهای مثنوی همراه با تصویر.

از دیگر اقدامات پیشگامان ادبیات کودک در عصر مشروطه تصویر سازی است. تصویر سازی به شیوه جدید و برای بچه ها، احتمالاً "با ترجمه کتاب های اروپایی به ایران وارد شده است. نخستین کتاب مصور را محمد یوسف مازندرانی ملقب به مفتاح الملک با نام الفبای مصور منتشر کرد. که کتاب های مصور تالیف و ترجمه وی را به دنبال داشت. یکی از کتاب هایی که در این دوره برای کودکان ترجمه و تصحیح گردیده است کتاب "اخلاق مصور" است. «ابطحی، ۱۳۸۸، ۵۸۶»

در پایان لازم به ذکر است که در کنار آن دسته از آثار ادبی مخصوص کودکان که توسط نواندیشان و پیشگامان در دوره قاجار خلق شدند در سراسر این دوران نوع خاصی از ادبیات کودک هم در مکتب خانه ها وجود داشت که به ادبیات مکتب خانه‌ای معروف است. با ورود صنعت چاپ به ایران کتاب‌های چاپی به مکتب خانه های اطفال نیز راه یافتند و باعث تنوع در کتاب های درسی مکتب خانه‌ها شدند. این کتاب‌ها شامل آثاری مثل حسین کرد شبستری، نوش آفرین نامه، خاوران نامه، موش و گربه و دزد و قاضی می‌شدند که معمولاً با قیمتی ارزان و کیفیتی نازل به دست مخاطب کودک و نوجوان می‌رسیدند و در مکتب خانه ها کودکان از آنها روخوانی می‌کردند.

نتیجه گیری

ادبیات کودک و نوجوان در ایران سابقه‌ای بسیار کهن دارد. این نوع از ادبیات علاوه بر ادبیات شفاهی و فولکلور که خاستگاه اصلی ادبیات کودک در ایران

است، در ادبیات رسمی و مکتوب ایران نیز به وفور دیده می شود. مهمترین ویژگی این ادبیات در هم آمیختگی با ادبیات بزرگسال و عدم استقلال است، لذا ادبیات کودکی که در سده های گذشته می بینیم با آنچه که امروزه به عنوان ادبیات کودک می شناسیم بسیار فاصله دارد.

در عصر قاجار، به خصوص در نیمه دوم حکومت قاجار جامعه ی ایرانی دچار تحولات شگفت فرهنگی و اجتماعی شد. تاسیس مدرسه عالی دارالفنون، گسترش صنعت چاپ، گسترش روزنامه نویسی، جنگ های ایران و روسیه، رفت و آمد ایرانیان و غربیان به سرزمین های یكدیگر، شکل گیری نهضت ترجمه و چندین عامل دیگر موجب تحول فکری اندیشمندان ایرانی شد. نتیجه این تحول در وهله ی اول تمایل به ساده نویسی در نظم و نثر بود. زبان ساده مصالح و ابزار لازم برای خلق ادبیات کودک ایجاد کرد. همچنین آشنایی با نظرات اندیشمندان علوم تربیتی و فیلسوفان اروپایی متفکران قاجاری را متوجه اهمیت و لزوم تعلیم و تربیت علمی و نوین کودکان و نوجوانان کرد. از همین روی ایشان در صدد نوشتن کتابهایی کاملاً مخصوص کودکان برآمدند. نخستین تلاش جدی در این خصوص با نوشتن کتاب احمد به قلم میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی صورت گرفت. احمد را می توان نخستین نمونه مدرن ادبیات کودک و نوجوان در ایران دانست؛ هرچند که این کتاب هم با ادبیات کودک امروزی ایران بسیار فاصله دارد.

تحول اساسی دیگر در عهد قاجار انقلاب مشروطه بود. انقلاب مشروطه زمینه خلق شعر کودک را فراهم کرد. با وقوع انقلاب مشروطه شعر از دربارها بیرون آمد و در خدمت نهضت مشروطه به میان مردم کوچه و بازار رفت. اشعار ساده و فکاهی امثال نسیم شمال و دهخدا اگرچه در اصل برای کودکان سروده نشده

بودند، اما ورد زبان همه‌ی مردم از جمله کودکان شدند و زمینه‌ی شعر کودک را پدید آوردند.

پدیده‌ی دیگری که در عصر قاجار آغاز شد و هنوز هم ادامه دارد، بازنویسی آثار ادبی گذشته برای کودکان است. با توجه به غنای ادبیات کلاسیک فارسی، ادبیات کودک در ایران منبع ارزشمندی را در اختیار دارد که می‌تواند در خدمت ادبیات کودک و نوجوان قرار گیرد.

کتابنامه

۱. آراین پور، یحیی، ۱۳۵۷، *از صبا تا نیما*، فرانکلین، تهران.
۲. ابطحی، طرفه، ۱۳۸۸، «*معرفی کتاب اخلاق مصور همراه با مقدمه ای بر ادبیات کودکان تاریخ مشروطه*، پیام بهارستان، سال ۱۳۸۸ شماره ۴، تهران.
۳. رحماندوست، مصطفی، ۱۳۶۹، *ادبیات کودکان و نوجوانان*، وزارت آموزش و پرورش، تهران.
۴. شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۷۰، *ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت*، نشر مرکز، تهران.
۵. طالبوف تبریزی، میرزا عبدالرحیم، ۱۳۱۹ قمری، *کتاب احمد*، مطبعه خورشید، اسلامبول.
۶. محمدی، محمدهادی و قایینی، زهره، ۱۳۹۰، *تاریخ ادبیات کودکان در ایران*، چیستا، تهران.
۷. نظامی، جمال الدین ابومحمد الیاس، ۱۳۶۶، *کلیات نظامی*، امیر کبیر، تهران.

"هزار باغ کمال" تاملی به شعر فارسی "محمد اسماعیل روشن"

* چاند بی بی

"Thousand Gardens of Perfection"

Tamali to Persian poem "Mohammad Esmaeil Roshan"

Chand BiBi

This article is about a great literary personality from Sind of the Sub Continent of and his poetic qualities, till now nobody made any write up as he deserved. At the time when the Britain were trying to corner the Persian language and literature from S.C India . Muhammad Ismail Roshan By his beautiful poetry rose the flag of Persian literature and enriched it by his beautiful pearl like verses. In this article along with the brief biography of Muhammad Ismail Roshan its tried to discuss his style and school of poetry.

چکیده

این مقاله درباره شخصیت، زندگینامه و ویژگی‌های شعرهای یکی از بزرگان ادب فارسی ناحیه سند شبه‌قاره به نام محمد اسماعیل روشن نوشته شده است. متأسفانه هنوز درباره روشن کاری که باید و شاید انجام صورت نگرفته است. در زمانی که انگلیس‌ها سعی می‌کردند با دسیسه‌های مختلف زبان فارسی را در شبه قاره به انزوا بکشانند محمد اسماعیل روشن با آرایه ابیات دلنشینی لوای زبان و ادب فارسی را در این سرزمین به اهتزاز در آورد و به سرمایه ادبی زبان شیرین فارسی گوهرهای گران‌بهایی افزود. طی این مقاله سعی بر آن شده است تا همراه

* . مربی دانشگاه سرگودها

با معرفی شخص اسماعیل روشن سبک و روش و محتوای شعر وی نیز مورد بررسی قرار گیرد.

کلید واژه: شبه قاره، پارسی گویان سند، محمد اسماعیل روشن

مقدمه

محافل شعر و ادب شبه قاره همراه با زبان اردو و سایر زبان‌های محلی به زبان فارسی نیز مزین بوده، ادیبان و شاعران این دیار شاهکارهایی به زبان فارسی خلق نموده‌اند و اغلب نوشته‌های آنان با نوشته‌های بزرگان ایرانی رقابت می‌کند. ساکنان شبه قاره خدمات عظیمی به زبان و ادب فارسی نموده و گاهی امتیازات فریدی در این زمینه از آن خود نموده‌اند. منطقه سند نیز که امروز ایالتی مهم در کشور پاکستان است فرزندان را در دامن خود پروراند که در شعر و ادب فارسی آثار دلنشینی را به یادگار گذاشته‌اند. عطا تتوی، محسن تتوی، سچل سرمست و محمد اسماعیل روشن یکی از جمله این هنرمندانند. محمد اسماعیل روشن، قهرمان رزمگاه شعر، درسرمین سند دیده به جهان گشود. زبان مادری وی سندی بود، لیکن به عنوان یک سیاستمدار به زبان ارتباط با مردم عامه، یعنی اردو تکلم می‌نمود. وی برای ابراز عواطف درونی و اعتقادات قلبی و ایمانی خود نیز شیفته زبان فارسی بود، لذا این شاعر سه زبانه شعرهای دلنشین خود که دارای پیام‌های وحدت، بیداری سیاسی، رفاه مردم و میهن پرستی بود را به زبان فارسی می‌سرود.

محمد اسماعیل نه تنها یک شخصیت اجتماعی و سیاسی بود، بلکه یک صوفی با صفا و عارف بینا دل نیز بود. هم در امور سیاسی کشور نقش مهمی را داشته و هم در کارهای خیریه و بهبود عامه فردی بسیار فعال بوده است.

زندگی‌نامه و آثار روشن

شاعر روشن فکر و روشن روان ما در اوایل قرن چهاردهم قمری در دهکده تکر حیدرآباد سند در خانواده مذهبی و صوفی مشرب دیده به جهان گشود. پدر وی مولانا محمد حسین سرهندی نیز شاعری توانا و پرآوازه بود.

روشن تحصیلات مقدماتی خود را نزد جد خود حافظ یوسف و حافظ هارون دلگیر پسر حافظ یوسف ، به انجام رسانید. (رضوی، ۱۹۷۴: ۲۱۵)
 درباره تاریخ تولد خود سروده است:

چو جست روشن سال ولادتش الحال به فکر فاترش آمد " هزار باغ کمال "

وی از خرد سالی ذوق شعری از خود نشان می داد. روشن نه فقط شاعری خوش زبان بود، بلکه مرشد طریقت و مجاهدی سیاسی واجتماعی نیز بود. از جمله خدمات اجتماعی وی شرکت در جهاد روستاییان برای احداث مسجد، مسافرت به حجاز جهت شرکت در کنگره عالم اسلامی در سال ۱۹۲۶م به همراهی علامه سید سلیمان ندوی و مولانا محمدعلی جوهر و مولانا شوکت علی است. وی در این سفر اشعار دردناکی را درباره انهدام قبرستان بقیع در مدینه سرود.

عضویت در حزب مسلم لیگ شاخه سند نیز دال بر شعور سیاسی آن بزرگوار در روزگار خود است. وی سالها ریاست علمای شهرستان تر پارکر را نیز به عهده داشت. اعتبار روشن در میان مردم به حدی بود که جهت قضاوت در اختلافات بین خود روشن را به میانجی گری می گماشتند و قضاوت وی را حرف آخر می پنداشتند. او سخنران توانایی بود که حضار را تحت تاثیر خطابه های خود قرار می داد.

او در میان سالکان راه حق و متصوفه نیز از احترام خاصی برخوردار بود. وقتی درسرهند به زیارت تربت مجدد الف ثانی رفت، خلیفه وقت آن درگاه محمد صادق غلاف تربت وتبرکات مربوطه را تقدیم وی نمود. همچنین از درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتی در اجمیر نیز عزت و احترام خاصی نصیب او گردید.

روشن علاوه بر فارسی به زبان های سندی، پشتو، اردو ، عربی و مولتانی یعنی سرائیکی نیز شعر می سرود. روشن پس از عمری تلاش و مبارزه در ۱۴ جمادی الاخر ۱۳۶۱هـ/ برابر ۳۰ ژوین ۱۹۴۲م به سن ۵۲ سالگی در شهر کراچی درگذشت.

آثار روشن

بنا به گفته فرزندش محمد اسحاق، محمد اسماعیل روشن آثار بی شماری دارد که بعضی از آنها عبارتند از:

— دیوان زبان فارسی او که به نام دیوان بوالعجب هم معروف است . قسمت عمده آن حاوی است به حمد و نعت پیامبر اکرم ﷺ و غزلیات همراه با قصاید، رباعیات، مخمسات و ماده تواریخ. این دیوان در سال ۱۳۸۱ هـ ق/ ۱۹۶۱ م در میرپور سند به چاپ رسیده و پسرش محمد اسحاق روی آن مقدمه‌ای نوشته است. ضمن مقدمه شعر دلنشینی از روشن را نیز در مقدمه درج نموده است:

آنچه بر من گذشت از هجرت خبر از حال من خدا می داشت
روشن از هجر تو نمی مردی مرض هجر گر دوا می داشت
(روشن، ۱۹۶۱، ۱۹)

— دیوان به زبان سندی. شایسته تذکر است که دیوان سندی روشن ضخیم تر از دیوان بوالعجب اوست و حاوی غزل ها و مناجات به زبان سندی می باشد.

— خطبات منظوم او به زبان سندی شامل پند و موعظه درباره جمعه و عیدین مسلمانها.

— انشای روشن شامل مجموعه خطابه‌های منظوم و منثور او به زبان فارسی .
— نسیم چمن که به تتبع نغمة الیمن نوشته شده و دو شعر از خود روشن را نیز در بر دارد.

— جواهرنقیسه، نگارشی است به زبان فارسی که درمورد مسایل تصوف بحث می‌کند و کرامات اولیا را با تحقیق و بررسی ذکر کرده است. این کتاب تقریباً یک هفته قبل از رحلت روشن به اتمام رسید.

مضامین شعری روشن

به طور کلی روشن را می‌توان شاعری اجتماعی، سیاسی و مصلح دانست. شاعر خوش لسان و مبارز ما هر خلافی و کجی‌ای را که در اطراف خود مشاهده می‌کرد با تهور عجیبی در شعر خود مورد نکوهش قرار می‌داد. اگرچه بسیاری از شعرهای سیاسی زمان او را در دیوانش چاپ نکرده‌اند، بازهم ابیاتی در

دیوان او دیده می‌شود که برسر کج روان زندگی مثل تازیانه کوفته می‌شود؛ مثلاً وقتی خرابی قبرستان بقیع را مشاهده کرد برعلیه این عمل ناروا شعرهای تندی سرود یا وقتی در سال ۱۹۳۱م شاهزاده ویلزبه هند رسید بسیاری از سران سیاسی هندو از جمله سران کنگره و نهضت خلافت نسبت به وی ابراز نفرت نمودند و بدین جرم به زندان افتادند. روشن نیز از جمله کسانی بود که به زندان رفت و در زندان حبسیهٔ زیر را علیه شاهزاده انگلیسی سرود:

بی گناهی است در این وقت گناه ویلز هست افسانه که ویلز زپی داد آمد
لرد نو هست به پندارم سرکش ز قدیم رفت نمرود کنون نوبت شداد آمد
ای عروس ستم بریتیش اینک وقت است حمله حبس بیاری که داماد آمد
(همان ، ۴۲)

او در غزلی دیگر نیز برعلیه ستم گری‌های فرنگیان صدا بلند می‌کند و می‌گوید :

تا به کی ظالم پی آزار ما بندی کمر بر سرعشاق بی جرمان روا داری ضرر...
مه‌ره احوال مسلم گر به صدشدر فتد هم نخواهد کرد پیشت از پی تسلیم سر
(همان ، ۴۸ ، ۴۹)

بغیر از اشعار سیاسی و اجتماعی، مضامین دینی و مذهبی نیز بخش بزرگی از اشعار روشن را در بر می‌گیرند. نخستین غزل دیوان روشن نشانگر عقاید و احساسات مذهبی اوست. او در این غزل هر دم الطاف الهی را دور خود مشاهده می‌نماید و در میان دریای نورعجز خود را به الطاف الهی می‌بیند و می‌سراید:

بوالعجب ماندم ز اعلی شأنت ای رب العلی هست ادنی قدرتت چون خلقت ارض و سما...
هر که را بخشی هدایت ماند او بر راه حق هر که را گمراه نمایی گم کند راه هدی
(همان ، ۱)

شاعر هم سپاسگزار الطاف الهی است و هم به پیروی حضرت حق از عشق پیامبرش سرشار است، لذا بسیاری از نعت‌هایی هستند که نشانگر خلوص قلبی‌اش می‌باشند:

کی بود آندم که آیم سوی تو یا مصطفی
بهر روشن بهتر از کحل الجواهر آن بود
همچو خاک افتم به خاک کوی تو یا مصطفی...
گر رسد گردی ز خاک کوی تو یا مصطفی
(همان، ۲)

ای شه تخت علا وای خواجه هر دوسرا
آرزو دارم که بر شمع رخت پروانه وار
ای مه برج هدی وی گوهر درج تقا...
سازم از فرط محبت دل نثار و جان فدا
(همان، ۵)

او نبی اکرم ﷺ را برتر و بهتر از تمام خلق می‌داند:

نرسد به قدر حبیب حق چه نبی بود چه ملک بود
نه مثیل او به زمین بود نه عدیل او به فلک بود

(همان، ۳۴)

روشن پرداختن به تعلیمات دینی و راهنمایی هم میهنان خود را واجب شرعی می‌دانست و همواره به تدریس و کارهای رفاهی مشغول بود. در بعضی شعرهایش با خداوند راز و نیاز می‌کند و از خطاهای خود اعتراف و از در حق عذر خواهی می‌کند:

دریغ رفت ز من عمر بی ثبات عبث
روا بود که بگریم به حال زار خود
عمل به امر نکردم به نهی بستم دل
گذشت باد صفت توسن حیات عبث...
که رفت عمرم بی صوم و بی صلوة عبث
فغان که پیر شدم من به این صفات عبث
(همان، ۲۹)

سبک شعری روشن

روشن غزلیات خود را به اقتفای شاعران پیشین ایدان زمین سروده است و در میان شاعران پارسی‌گوی یکصد سال اخیر شبه‌قاره تا حد زیادی از پس این تقلید به خوبی بر آمده است. بسیاری از ابیات او در استقبال از شاعران کهن و معروف سروده شده اند؛ مثلاً در استقبال از غزل مشهور حافظ:

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید
که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید
روشن سروده است:

مژده ای دل که نگارت ز سفر می آید
سویت از راه کرم بار دگر می آید...
بخت بیدارم هرچند که در خواب رود
خواب از دیده غم دیده به در می آید
(رضوی: ۱۹۷۴: ۲۱۹)

در پیروی از غزل معروف امیر خسرو

خبرم رسیده امشب که نگار خواهی آمد
دل و جان فدای راهی که سوار خواهی آمد
نیز روشن سروده است:
پی دید حال زارم چو نگار خواهی آمد
به یقین که از ترحم به کنار خواهی آمد
(همان، ۴۳)

جامی ضمن نعت پیامبر ﷺ سروده است:

کی بود یارب که رو در یثرب و بطحا کنم
گه به مکه منزل و گه در مدینه جا کنم
روشن نیز در پیروی از جامی می گوید:

کی بود آن دم که در بزم وصال جا کنم
سجده تعظیم سوی تو چو نقش پا کنم
از آنجا که به جز اشعار تقلیدی و تکراری، روشن از زبان و قالب‌های کهن برای بیان موضوعات جدید و سیاسی نیز استفاده کرده است. از این نظر او را می‌توان با شاعران دوره مشروطه ایران مقایسه کرد.
او در غزل مانند شاعران کلاسیک ایران تشبیهات و استعارات دلنشینی را به کار می‌برد و تشبیه و استعاره از مهمترین ابزارهای تصویر سازی او هستند. برای نمونه اشعار زیر ذکر می‌شوند:

از دوری روشن چه کنی شکوه که دادی
چون دانه تسبیح عنانش دگران را
(همان، ۶)

- برنگ دانه تسبیح دور آسمان دون به دست غیرمی دارد عنان اختیارم را
(همان، ۶)
- پی نماز شهیدان خویشتن مژگان مدام بسته به محراب ابروانت صف
(همان، ۷۳)
- اگر چو ماه درآید به آستانه ما شود منور خاشاک آشیانه ما
شویم محو تماشای اوچو آیینه چوبی نقاب گذارد قدم به خانه ما
(همان، ۸)
- مرغ دلم به سوی تو ای مه پریده است شاید که باز دانه خال تو دیده است
(همان، ۱۷)
- می خریدم متاع وصل تو یار نقد جانم اگر بها می داشت
(همان، ۱۸)
- نهاده زلفش از آن سر به آتشین رویش که سجده می کند این کفر پیشه نار پرست
(همان، ۲۰)
- به تار لفظ دُر فکر سفته روشن بیا بگوش رسان دلبر نکوی ترا
(همان، ۹)
- عرق یک قطره از رویش چکیده تو گویی کز مه افتاده ستاره
(همان، ۹۸)
- عجب مدار که سازم مسخرت ای شوخ دلم ز دیده تو گر فسونگری آموخت
(همان، ۱۹)
- تکرار یکی دیگر از ویژگی های شعر اوست. او با تکرار لفظی شعر خود را
آهنگین و موسیقی دار می نماید.
- مگذرای حاصل عمر از من بی چاره چو عمر چگونه از عمر کنون یک دو زمانم باقی است
(همان، ۲۴)
- از دیگر ویژگی های جالب شعر روشن آن است که وی در ضمن اشعار فارسی
خود کلمات فرنگی را به زیبایی به کار می برد بدون آنکه لطافت شعری وی
لطمه بخورد.

- ای عروس ستم برئش اینک وقت است
حجله حبس بیارای که داماد آمد
گرچه بنیاد گور نمیش قوی هست ولی
حبس سیلی است که آن برسربنیاد آمد
(همان ، ۴۲)
- نظر خود روشن درباره شعرش همراه با تفاخر و اعتماد به نفس است. وی در
داوری درباره اشعار خود می‌گوید:
خواهم که در مقابله شاعران سند
روشن برون نمایم طفلی شبانه را
(همان ، ۱۱)
- سزد که روشن تحسین شعر خود بکند
نمانده است بعالم چو شعر دان افسوس
(همان ، ۵۶)
- بخوان به مجلس احباب این غزل روشن
که نیست شاعری مثل تو در زمانه ما
(همان ، ۸)
- ز شعرم مرده دل گر زندگی یابد عجب نیست
که تاثیر دم عیسی عمران در سخن دارم
(همان ، ۸۶)
- به این نازک خیالی‌ها به این معنی طرازی‌ها
به بیدل روشنا آخر رسیدن آرزو دارم
(همان ، ۸۲)
- به شعر دلکش و مضمون رنگین
به من تحسین کند حافظ به شیراز
(ظهور الدین احمد ، ۱۹۹۰ : ۳۹۸ - ۴۰۱)

نتیجه‌گیری

محمد اسماعیل روشن از شاعران بزرگ و مصلح و انقلابی منطقه سند در نیمه نخست قرن بیستم است که تا کنون کمتر شناخته شده است. وی همچون علامه اقبال در روزگاری که زبان فارسی در شبه قاره رو به خاموشی می‌رفت، با سرودن اشعار خود به زبان فارسی سعی در زنده نگه داشتن این زبان کرد و از فارسی برای ارتباط برقرار کردن با مردم خود و بیداری آنها استفاده کرد. مضامین شعری روشن را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد؛ اشعار سیاسی و اجتماعی او که در آن به ظلم و ستم حاکمان بریتانیایی و دیگر ناراستی‌ها می‌تازد و اشعار دینی او که در آن به بیان عواطف و احساسات دینی و مذهبی می‌پردازد. مشخصه اصلی این دسته اشعار دینی علاقه‌مندی و شیفتگی نسبت به حضرت

مصطفی ﷺ است به گونه ای که نعت و منقبت حضرت رسول بخش بزرگی از بهترین اشعار او را شامل می شود.

از نظر سبک بیان روشن شاعری مقلد است که گاه سعی می کند از ادبیات و زبان کلاسیک برای بیان مفاهیم جدید و روزمره استفاده کند. از این نظر روشن را می توان با شاعران دوره مشروطه ایران مقایسه کرد. تشبیه و استعاره مهم ترین و پرکاربردترین ابزار هنری اشعار او هستند. نکته تازه ای که در اشعار او دیده می شوند استفاده از واژگان انگلیسی در ضمن اشعار فارسی است.

کتابنامه

- ۱- انوشه، حسن، ۱۳۷۵خ، **دانشنامه ادب فارسی** (شبه قاره)، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی .
- ۲- رضوی ، سبط حسن (دکتر)، ۱۹۷۴م، **فارسی گویان پاکستان** ، ج ۱، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد.
- ۳- سرفراز، محمد ظفر، ۲۰۰۰م، **گنجینه ادب پاک**، دانشگاه ملی زبانهای نوین اسلام آباد .
- ۴- احمد، ظهورالدین (دکتر) ، ۱۹۹۰م، **پاکستان مین فارسی ادب**، اداره تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب، لاهور.
- ۵- محمد اسماعیل روشن، ۱۹۶۱م، **دیوان روشن** ، بتصحیح خان، غلام مصطفی، (دکتر)، میرپور خاص سند .
- ۶- تتوی، مخدوم محمد ابراهیم خلیل تتوی، ۱۹۵۸م، **تکمله مقالات الشعرا**، بتصحیح راشدی، پیر سید حسام الدین ، سندی ادبی بورد، کراچی.
- ۷- سدارنگانی، هرامل، پارسی گویان هند و سند، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران

پارسی گوین چترال

دکتر صفرا بتول*

Parsie Chitral Guyana

Sughra Batool

Chitral is a valley located between the high mountain ranges of the Pameer and Hindukush, towards the North-West of South Asia. In 500 BC the Persian emperors like Goshtasb extended the state's sovereignty up to the Great-walls of China. Meanwhile, the people of Chitral embraced the Iranian Culture, Civilization and the religion whole heartedly and dedicatedly. That's why the habitants of that areas not only give a graceful importance to Fire but the festivities of Shab e Yalda (21st Dec night) and Jashn e Nouroz (21st Mar) are celebrated with great passion and enthusiasm. These festivities have remarkable significance in the Iranian culture and civilization even in the current era.

On the other hand, there are proven evidences that the emperors of both Chitral and Iran had great sentiments for each other and they have been exchanging compassions and complements with each other on the occasions either of happiness or grief.

In 1907-1908, the Iranian people protested against the emperor Muhammad Ali Shah and in favor of forming a

* . مربی دانشکده بانوان - راولپنڈی

legitimate government of in various cities of the state. In that serious scenario of political crises, the Chitralian rulers Miza Muhammad Ghufuran and Muaazam Khan Azam expressed their sympathy through literarily poetic narratives. As for as the language is concern the researchers have a consensus upon this opinion that the native language of Chitral "Khuwar" contains 35 percent of Persian words. Furthermore, in other forms of literature, many renowned intellectuals and great poets of Persian language are remained a valued part of Chitral's history of literature.

Persian language has been remained into practice as the official language in Chitral for many years this relation between Chitral and Persian Language was extinguished in 1969, when Chirtal declared as an integral part of Islamic Republic of Pakistan and then Urdu replaced Persian and became the official language, ultimately, Urdu has started to be taught in schools and education institutions .

چکیده

چترال شهری بین کوه‌های پامیر و هندوکش در شمال غربی پاکستان است. روابط ایران و منطقه چترال به پیش از اسلام باز می‌گردد و این منطقه از دیرباز تحت تأثیر زبان و فرهنگ ایرانی بوده است. از این روی زبان مردم چترال و کوهپایه‌های اطراف آن متأثر از فرهنگ و زبان ایرانی است. زبان محلی فعلی چترال "کهوار" نام دارد که ۳۵ درصد از واژه‌های آن از زبان فارسی عاریه گرفته شده‌اند. زمانی زبان فارسی زبان رسمی و اداری و آموزش چترال بود. پیوند چترال با زبان فارسی هنگامی از هم گسست که در سال ۱۹۶۹ ریاست چترال اعلام الحاق به پاکستان نمود. از این تاریخ به بعد در ادارات دولتی زبان انگلیسی جای زبان فارسی و زبان اردو جای زبان آموزش را در مدارس گرفت و این مطلقه از حلاوت زبان فارسی محروم گشت.

این منطقه شاعران فارسی‌گوی توانمندی را پرورش داده است. شاعران توانمندی همچون محمد شکور غریب، میرزا محمد سیر، شهزاده تجمل شاه محوی، وزیر مظفر خان مظفر، معظم خان اعظم و میرزا محمد غفران از پارسی سرایان مشهور چترالند.

کلید واژه: چترال، زبان و ادب فارسی، پارسی گویان پاکستان

مقدمه

چترال منطقه‌ای واقع در بین دامنه کوه‌های پامیر و هندوکش در آسیای جنوبی و شمال غربی پاکستان است. چترال ۱۴۵۰ کیلومتر مربع وسعت و ۴۷۸ هزار نفر جمعیت دارد و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۳۱۱ متر تا ۱۳۶۰ متر می باشد. (اسرار الدین، ۲۰۱۶، ۱۱)

زبان محلی این منطقه "کهوار" نام دارد که از شاخه زبان‌های هندو اروپایی است (فیضی، بی تا، ۴۱). ۳۵ درصد واژه‌های این زبان از فارسی اخذ شده‌اند. بسیاری از واژه‌های کهوار در اصل واژه‌های فارسی هستند که با تغییرات کمی وارد این زبان شده‌اند. طبق افسانه‌ها، حضور زبان و فرهنگ ایرانی در چترال به دوران گشتاسب، پادشاه اساطیری ایران باز می‌گردد. بنا بر این افسانه‌ها ۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح با گسترش قلمرو دارا گشتاسب چترال جزء قلمرو او شد. (غفرانی، ۱۹۲۱، ۲۵). آقای دکتر عنایت الله فیضی می‌نویسد: "بعد از این که در چترال نخستین بار مسکن انسان قرار گرفت. در آن زمان کاملاً حکومت اهل فارس در چترال حاکم بود" (فیضی، بی تا، ۱۱۵) وی در ادامه می‌نویسد: " جشن نوروز در چترال یادگار دوره حکومت ایران قدیم در چترال می‌باشد" (همان، ۱۳). به غیر از برگزاری پر شکوه مراسم جشن نوروز، جشن شب یلدا و احترام به آتش در چترال نیز از یادگارهای این دوران هستند. عامل دوم رونق زبان فارسی در طول تاریخ در چترال موقعیت جغرافیایی آن است. ساکنین مناطق سنگلاخ و صعب العبور شمال غرب و آسیای میانه که در جنوب آن کوه‌های هندوراج و هندوکش قرار دارند برای سفر به هند، حجاز، ایران و عراق از شهر چترال رد می‌شدند. به این ترتیب چترال در طول تاریخ به صورت یک گذرگاه بازرگانی بزرگ درآمدی بود. زبان رابطه این بازرگانان و مسافران زبان فارسی بود. مجموع

این عوامل فارسی را به صورت زبان رسمی منطقه چترال در آورد و باعث شد که شاعران فارسی‌گوی توانمندی در دیار چترال پرورش یابند. رونق فارسی و فارسی‌گویی در چترال دوستی و همدلی مردم چترال با ایران را نیز به ارمغان آورد. بنا براین پیوستگی چترال با ایران فقط به اشتراکات زبانی و فرهنگی و ادبی منحصر نبوده، بلکه مردم و حاکمان چترال درد والم و مشکلات و مفاخرات ایرانیان را نیز احساس می‌کردند. برای مثال زمانی که در سال ۱۹۰۷-۱۹۰۸ مردم ایران برای تحقق دولت قانونی برعلیه حکومت محمد علی شاه در شهرهای مختلف ایران دست به تظاهرات زدند، میرزا محمد غفران فارغ و معظم خان اعظم، از بزرگان و فارسی‌گویان چترال با سرودن اشعاری از اوضاع ایران ابراز نگرانی کردند و با مردم ابراز همبستگی کردند.

پیشینه تحقیق

تاکنون تحقیق مستقلی برای معرفی شاعران فارسی‌گوی چترال صورت نگرفته است.

پارسی‌گویان چترال

همانگونه که گفته شد زبان دیوانی و دستگاه‌های شاهان و حکومت‌های محلی و تعلیم و تربیت چترال در طول تاریخ کاملاً فارسی بوده است و همه مکاتبات پادشاهان، فرماندهان و سفرای خارجی به زبان فارسی نگاشته می‌شده است. پس طبیعی است که شعر و ادب مردم چترال گل و برگ درخت تناور زبان و ادبیات فارسی باشد. پس از آنکه فارسی زبان رسمی و ادبی هندوستان شد تشنگان علم و معرفت منطقه چترال از سمرقند و بخارا گرفته تا بمبئی و لکنو از محضر علمای و فضلاء و اساتید بزرگ زبان فارسی و عربی مستفید شدند. این باعث شد که شاعران و نویسندگان پارسی‌گوی برجسته‌ای چون محمد غفران و میرزا محمد سیر در چترال ظهور کنند. قابل توجه است که متأسفانه شاعران قادرالکلامی همچون میرزا شوکت، میرزا نکهت، لعل جبه، جبین، زمانی و آثار علوم عقلی و نقلی محمد صفا در نتیجه جنگ‌های داخلی از

بین رفتنده‌اند وگرنه میراث فارسی چترال غنی تر از وضع کنونی بود. اینک به معرفی چند نفر از برجسته‌ترین فارسی گویان چترال می‌پردازیم.

محمد شکور غریب

محمد شکور غریب بعد از پایان آموزش ابتدایی برای ادامه تحصیل عازم افغانستان شد و در زبان فارسی و عربی به درجه کمال رسید. بعد از درگذشت پدرش در منصب مشاور والی چترال قرار گرفت.

در سال ۱۷۱۰ میلادی پس از آنکه "شاه سنگین علی ثانی" از منصب والی چترال عزل شد، برای جلب حمایت و کمک از "شاه عالم اول" عازم هندوستان شد. در این زمان "محمد غریب" نیز همراه وی بود. در مورد شعرگویی محمد غریب "میرزا محمد غفران" می‌نویسد "محمد شکور اتالیق در عهد سنگین علی شاه فاضل و شاه افضل به‌ریاب فضائل و کمالات بود و در شعر رتبه داشت و غریب تخلص می‌کرد. مثنویاتش مشحون رموز سلوک و تعیین غزلیاتش دلگشا و رنگین... و همچنین شاعرانی چون "میرزا محمد سیر" در یک مقطع غزل دیوان خود از نکته دانی "غریب" سخن گفته است.

ای سیر نیست به عهد تو زمانی و غریب پیش این تیره دلان شوخی گفتار عبث

(قزلباش، ۱۳۹۵، ۵۲۶)

مجموع شعر محمد شکور غریب به صورت نسخ خطی موجود است، لیکن بعد از گذشت بیش از سه قرن هنوز هم از طبع محروم مانده است. نمونه‌ای از غزل او:

دل و جان رابه درد محنت غم مبتلا کردم
زندانی بروی دلداری اندوه واکردم
ندانستم که خود را با محبت آشنا کردم
که نالیدم به حال خویش یاد از کربلا کردم
به دل جا مهر این چرخ جفا جو را چرا کردم

همان روزی که مهر آن پری بر سینه جا کردم
به عالم حاصل مهر محبت درد غم بود است
نمی بود است جز غم پیشه اهل محبت هیچ
چنان لب تشنه گردیدم به صحرای غم عشقش
نمی باشد وفا یک زره این دنیای فانی را

غریب از منزل ماوا شدم آخر به سودایش متاع عمرزکف دادم و جان را گدا کردم
(قزلباش، ۱۳۹۵، ۵۲۷)

میرزا محمد سیر

اسم، محمد سیر، میرزا خطاب و سیر تخلصش بود. وی در سال ۱۷۶۶ در منزل دوست محمد لال چشم به جهان گشود. گلچینی از اشعار وی توسط غلام عمر در سال ۱۹۸۴ در "لوک ورثه اسلام آباد" چاپ رسید. دیوان غزلیاتش را نیز آقای مولا نگاه نگاه با ترجمه اردو در فرهنگستان زبان اردوی اسلام آباد در سال ۲۰۰۶ چاپ نموده است. محمد سیر آموزش پایه را در منزل خود فرا گرفت و برای ادامه تحصیل عازم بغداد شد. در شعر از ناصر علی هندی تتبع کرد. در این زمینه وی می‌گوید:

عزم سر هندی علی دارم ز کوهستان سیر جای بودن نیست در خارا شرار جسته را
(قزلباش، ۱۳۰۴، ۵۲۷)

در منطقه دور افتاده‌ای همچون چترال میرزا محمد سیر شاعر توانای زبان فارسی است. آقای میرزا محمد غفران نویسنده معروف تاریخ چترال درباره وی می‌نویسد: "محمد سیر بلبل شاخسار سخنوری است، عندلیب گلزار فصاحت گستری، و خیالاتش در استعارات و تشبیهات نو ایجاد بس بلند است جودت کلامش پایه سه نثر ظهوری دارد، اما پایه شناسان باید به دیده تأمل بنگرد و دیوان او سرمه دیده معنی شناسان تواند شد و دیوان را در ۱۲۲۷ هجری نوشته است" (قزلباش ۱۳۵۵، ۵۲۸)

محمد سیر به تتبع حافظ و صائب و فردوسی شعر می‌سرود. او در ابتدای دیوان خود در تتبع از دیوان حافظ چنین مطلعی را سروده است:

سیر امشب شراب از حافظ شیراز می‌خواهد الا ایایهاالساقی ادرکاسا و ناولها
(همان، ۵۲۸)

در مقطع غزلی صائب اصفهانی را چنین ذکر می‌کند:
سیر به گلشن شیراز می‌رود صائب تو نیز همدم آن بلبل صفهان باش

آقای فدا علی ایثار، از شاعران زبان فارسی معاصر درباره محمد سیر می‌گوید
 ” آقای مولانا محمد سیر به سبک شاهنامه فردوسی، شاهنامه چترال را به نظم
 در آورده است اگر به ایشان فردوسی چترال بخواند بی محل نخواهد بود که
 تاریخ ”مہتر سنگین“ چترال را منظوم و به قول فردوسی ”عجم زنده کردم بدین
 پارسی“ چترال را برای همیشه زنده کرده است. مولانا محمد سیر در این
 شاهنامه حمله مہتر سنگین علی ثانی را پس از بازگشت از هند به چترال چنین
 بیان نموده است:

که شده تیره رخسار خورشید و ماه	به پا گشت جنگی دران جایگاه
به غیم و دهی پر ز جوش آمدند	یلان سواتی به جوش آمدند
که گردید قلعه بر ایشان چوکور	به قلعه نشینان نمودند زور
نشان قیامت برانگختیند	به ناچار باهم در آمیختند
فتادی به هر صف به مانند شیر	شه شیر پیکر جوان دلیر
شدی پاره هر جا صف دشمنان	چو هر سو گشادی فرس را عنان
بگردید پر خون چون دشت نبرد	دل دشمنانش در آمد شکست
درآمد به مستوج گردن فراز	در فتح بروی بگردید باز

همین طور واقعه حمله مہتر خیرالله را به کافرستان چنین منظوم کرده
 است:

در آورد لرزش به شیر و پلنگ	صدای تفنگ اندر آن کوه تنگ
به نقاره بر شورش شد اندر میان	بگرید سرنای افغانیان
به قهر و غضب بسته محکم میان	همان شیر مردان افغانیان
به وقت دغا پر دل و پر ستیز	تفنگی به دوش و به کف تیغ تیز
به تیغ و کمان چُست و چالاک تر	تو گویی که هر یک بود شیر نر
ز بس رعد گوش فلک شد ستوه	ز غرش در اُفتاد لرزش به کوه
یکی دیگری را ز حیرت نه دید	ز بس دود ظلمت پیامد پدید

(فیاضی، ۱۹۷۱، ۴۹)

شهزاده تجمل شاه محوی

شهزاده تجمل شاه محوی، از شاعران فارسی‌گوی چترال، فرزند شاه ثانی والی چترال بود. دوره زندگی او از ۱۷۹۰ تا ۱۸۵۰ میلادی است. تجمل شاه در شاعری بلند آوازه شد. وی نزد کمال شاه وملا عباس که از پنجاب به چترال آمده بودند زانوی تلمذ زد.

دکتر عنایت الله فیضی درباره وی می‌گوید: "تجمل شاه بعد از تکمیل علوم ظاهری متوجه علوم باطنی شد و به دست حضرت حسام الدین قوقندی بیعت کرد و متسغرق کسب علوم باطنی شد. لیکن این علوم مانع تخت خواهی واقع نشد و همانند دارا شکوه برای تصاحب وراثت پدر با برادر خود شاه افضل سه بار جنگ‌های خونین بر پا داشت، لیکن در ادب از حافظ شیرازی، مولوی و از منصور حلاج تتبع نموده است و لذا فلسفه وحدت الوجود در اشعار او بیشتر دیده می‌شود چنین به نظر می‌رسد که وی در مورد وحدت الوجود مقلد منصور حلاج بوده است." (فیضی، بی تا، ۲)

چکیده جگر داغدار منصورم یگانگت می بزم گاه وحدت ما
(همان، ص ۲)

در یک غزل دیگر چنین گفته است:

صغیر بلبل گلزار وحدتم محوی به گو ش من لب منصور گفتگو دارد
(همان، ۲)

نمونه‌ای از غزل‌های محوی:

تا شد نگاه چشم بتان راشکار کار
چون باز داد در کف مینا لجام جام
خویش به من نشد ز جفا در خرام رام
در وصل اوست قعر جهنم فراغ راغ
محوی شدم ز جور فلک در ملال لال
شد سینه ام ز داغ جفا لاله زار زار
شددر گلوی ذوق صراحی خمار مار
معلوم کس نشد که چه دارد عیار یار
در حجراوست سایه بید و چنار نار
بر سینه صد هزار چو کوه از غبار بار
(قزلباش، ۱۳۹۵، ۵۳۲)

مظفر خان ظفر

وزیر مظفرخان ظفر فرزند منفعت خان وزیر دوره ابتدایی شاه امان الملک والی چترال در دوره ۱۷۹۵ تا ۱۸۶۸ بود. مظفر خان از ابتداء ذهن خارق العاده‌ای داشت و سخن سرایی می‌کرد انشاء پردازی و سخن سرایی از اجداد به ارث به او رسیده بود، دیوان دست نوشت خود وی هنوز در دست داریم ولی تاکنون انتشار نیافته است.

میرزا غفران درباره خانواده مظفر خان می‌نویسد: «صبح و شام کم از کم یک صد کس مهمانان از شریف و وضع در جایش نان می‌خوردند، از یک سو اسپان خوش قطار (صف) استاده بودند و سوی دیگر مرغان شکاری از باز و چره و شاهین و غیره آن در شور می‌بودند و در یک جا قطار شگان شکاری بود در زنجیرها بسته به زینت تمام آراسته». (قزلباش ۱۳۹۵، ۵۳۳)

وی ساقی نامه‌ای مشهور به قرار زیر دارد:

بیا	ساقی	شراب	ارغوانی	دهد	پیری	ضعیفی	را	جوانی
بیا	ساقی	درین	فصل بهاری	که	پروازم	به	سوی	گلستانی
بیا	ساقی	زمینای	تو مستم	که	پروایی	ندارم	بر	جهانی
بیا	ساقی	ز	یمن دولت تو	بینم	در	محافل	دلستانی	
بیا	ساقی	تو	مارا رهبری کن	که	امشب	مجلس	دلبر	رسانی
بیا	ساقی	می	گلگونه خویش	بکامم	ریز	چندان	می	توانی

(همان، ۵۲۳)

معظم خان اعظم

وی فرزند وزیر مظفر خان بوده و از ۱۸۵۰ تا ۱۹۱۳ می‌زیست. میرزا محمد غفران همعصر او بوده و وی را چنین مورد ستایش قرار می‌دهد. «معظم خان اعظم بلبل گلزار فصاحت و عندلیب شاخسار نزاکت و ملاحظت بود. طبع بلندش رسای عجیبی داشت و ذهن آسمان پیوندش صفای غریب غزلیاتش به طرز حضرت سعدی قریب الفهم و ساده ادا و منثویاتش به لهجه فردوسی چرجوش و دلگشا. قصایدش در میزان قصاید انوری و مخمسات و مسدساتش به نغمه خوجه حافظ در کمال فصاحت گستری» (همان، ۵۳۴). اشعار معظم خان اعظم به

لحاظ رعایت قوانین شعر و سخن از صحیح ترین و سالم ترین اشعار چترال است و خالی از سوز و حلاوت نیست. از اشعار اوست:

زلف سنبل رخ تو ماه درخشان شده است
روز اول که تو را شد هوس سیر چمن
خوبرو یان جهان بارکش ناز تو اند
بهر من چند کشی محنت بیهوده طبیب
دوش کامت بدهم گفت، خدا یا چه کنم
جگرم خون زد و ابروی چو شمشیر شما
همچو پروانه به گرد حرمت می گردیم
عجبی نیست به اعظم نظر شاه جهان

قامت سرو لب لعل بدخشان شده است
دیرگاهی است گل از بهر تو خندان شده است
زانکه حسن تو فزون از همه خوبان شده است
درد مندی من از چاره درمان شده است
باز آن کافر بی رحم پشیمان شده است
سینه ام زخم از آن خنجر مژگان شده است
پر تو روی تو چون شمع شبستان شده است
مور را مرتبه در نزد سلیمان شده است

(همان، ۵۳۴)

میرزا محمد غفران

وی در سال ۱۸۵۶ میلادی در چترال متولد شد. بعد از فراگیری آموزش‌های ابتدایی راهی پیشاور شد. در فن سخنوری و ادب و نویسندگی چنان نام پیدا کرد که امیر عبدالرحمان خان، امیر کابل در نزد والی انگلیسی هند از او تعریف و تجمید کرد. بعد از آن امان الملک وی را به چترال فراخواند و منشی خود قرار داد. وی در تاریخ، ادبیات فارسی و علم التفسیر ید طولای داشت. صاحبزاده سر عبدالقیوم خان موسس اسلامیه کالج پیشاور در یک نامه در مورد قدرت و مقام علمی وی می‌نویسد: "وجود شما در آن ریاست از مغتنمات است خدا شما را به خاطر مخلوق خود تا دیر با عزت بدارد."

آثار فارسی وی مشتمل بر شروحات و حواشی متعدد، نامه‌ها و وصایایش برای ادبیات فارسی چترال میراث گرانبمایه‌ای است. دو کتاب در مورد تاریخ چترال به زبان فارسی نگاشته است. یکی از آن دو به زبان اردو ترجمه شده و چاپ شده است. دیگری در سال ۱۹۲۰ بعد از چاپ در دهلی مورد خشم پادشاه قرار گرفت و به آتش انداخته شد. از او آثار منتشر نشده متعددی به زبان فارسی به صورت نسخه خطی باقی مانده است. غزل نخست دیوان او به قرار زیر است:

به اوج معرفت بنمامقام و منزل ما را
 ازین صحرا بکش بیرون سلامت محمل ما را
 سلامت گاه خوش بنما زمین ساحل ما را
 زلال رحمتی فرما سبک کن مشکل ما را
 به یغما برد از عشوه تن و جان و دل ما را
 به حال زار من پروا نباشد قاتل ما را
 بیابی بردرش رنگین تو خون بسمل ما را
 (قزلباش ۱۳۰۵، ۵۴۰)

خدواندا گشایش ده گره های دل ما را
 درین وادی که از غولان زهر سو شوری خیزد
 درین دریای پر وحشت که موجش صد خطر دارد
 متاع عالم فانی سرابی شد مسافر کش
 نگار مست مه روی سیه چشمی جفا پیشه
 شکار تیر مژگانش شده مرغ دل زارم
 ز دوعالم شدم فارغ به سودای خیال او

نتیجه گیری

چترال به لحاظ فرهنگی و ادبی از دیرباز در پیوندی تنگاتنگ با ایران بوده است. پیوند تاریخی و فرهنگی ایران و چترال منجر به قرابت زبانی این دو شده است، به گونه‌ای که هم در زبان چترالیان واژه های فارسی بسیاری دیده می‌شود و هم بخش اعظم میراث مکتوب چترال به زبان فارسی است. مکتوبات فارسی بخش بزرگی از اشعار، تاریخ و اسناد و نامه های رسمی و غیر رسمی چترال را در بر می‌گیرند. از این مجموع برخی آثار ادبی از فارسی به اردو ترجمه و چاپ شده و بخشی از آن هنوز چاپ و منتشره شده است.

محمد شکور غریب، میرزا محمد سیر، تجمل شاه محوی، مظفر خان ظفر، معظم خان اعظم و میرزا محمد غفران از نامبردارترین فارسی گویان چترال هستند. سبک شاعری این شاعران معمولاً یا به سبک هندی است و یا به سبک خراسانی. زبان‌شان تقریباً ساده و نسبت به بسیاری از فارسی‌گویان غیر ایرانی سالم است. میرزا محمد غفران به لحاظ کیفی و کمی سرآمد پارسی گویان چترال است.

کتابنامہ

- ۱- قزلباش، دکتہ کمیل، ۱۳۹۵ء، **سخن عشق**، رازنی فرهنگی سفارت جمہوری اسلامی ایران، اسلام آباد۔
- ۲- فیضی، دکتہ عنایت اللہ، بی تا، **چترال**، انتشارات لوک ورثہ، اسلام آباد
- ۳- ضیاء، محمد امین، ۲۰۱۱ء، **گلگیت بلتستان کے اہل قلم**، انتشارات، حلقہ ارباب ذوق، گلگیت۔
- ۴- نگاہ، مولانا نگاہ ۲۰۰۶ء، **دیوان سیر**، انتشارات مقتدرہ قومی زبان، اسلام آباد
- ۵- غلام عمر، بی تا، **منتخب اشعار محمد سیر**، انتشارات لوک ورثہ، اسلام آباد
- ۶- غفران، میرزا محمد، ۱۹۲۱ء، **تاریخ چترال**، مطبوعہ لطیف برادرز، پیشاور
- ۷- غفران، میرزا محمد، ۱۹۶۲ء، **تاریخ چترال**، مطبوعہ لطیف برادرز، پیشاور
- ۸- فیضی، عنایت اللہ، بی تا، **دیباچہ کلیات محوی**، لوک ورثہ، اسلام آباد
- ۹- فیاضی، سید محمود، ۱۹۷۱ء، **تاریخ ادبیات مسلمانان پاکسنان و ہند ج ۱۴**، انتشارات دانشگاه پنجاب لاہور
- ۱۰- اسرار الدین، ۲۰۱۶ء، **تاریخ چترال کے بکھرے اوراق**، انتشارات مکتبہ جمال، لاہور

Abstracts of Contents in English

(چکیده‌ی مطالب به انگلیسی)

ISSN:1018-1873
(International Centre-Paris)

Quarterly Research Journal
of the
IRAN PAKISTAN
INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,
ISLAMABAD

SPRING - SUMMER 2018
(SERIAL No. 132-133)

A Collection of Research articles
With background of Persian Language
And Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent

Quarterly Research Journal

President & Editor-in-Chief: M.Reza Kaka

Editor: Dr.Mehdi Hussaini

Address:

IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

House No.49, Street 26, Sector F-6/2

Islamabad 44000, PAKISTAN

Ph: 2270383

Fax: 2270382

Email: daneshper1@yahoo.com

[http:// ipips.ir](http://ipips.ir)

Note

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of DANESH for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves – Editor.

گنجینه‌ی دانش «کتابخانه‌ی گنج‌بخش»



خمسه امیر خسرو

شماره نسخه: ۱۳۹۳

نگارش: ۹۷۰ هـ. ق.

۱۳۳-۱۳۲

بهار - تابستان

۱۳۹۷

فصل نامه‌ی علمی پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

فصل نامه‌ی علمی پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

۱۳۹۷ - تابستان ۱۳۳-۱۳۲

SPRING - SUMMER 2018
(SERIAL No. 132-133)



DANESH

Quarterly Research Journal of the
IRAN PAKISTAN
INSTITUTE OF PERSIAN STUDENTS, ISLAMABAD



SPRING - SUMMER 2018
(SERIAL No. 132-133)

ISSN: 1018-1873
(International Centre-Paris)

A Collection of Research articles
With background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent